

دانلود رمان



نام رمان		عشق شیطون من
نویسنده		نیلوفر جعفری و ساحل
موضوع		عاشقانه کلکی طنز
کشور		ایران
صفحات		658
ناشر		دانلود رمان

خلاصه: شیطونی 😈 عشق ♥ ی دفعه گرفتارم
کرد(الکی مثلا منم بدم اومده) 😊 بابا شیطونیه
بیش از حد

کار دستم داد 😊 عاشق شدمممم 😞 (حالا انگار
بدکسی گیرش افتاده دختره خوددرگیر) راسی شما
خلاصه میخواستین؟ 😊 😊 ععععع مگه خودتون
چشم ندارین بیاین بخونین خودتون؟ 😊 3
دییییینگ دینننننگگگگگ دینگگگگگگگگ
ای مرض ای کوفت ای حناققققق بابا این زنگ
دوتا کوچه اونورترم بیدار میکنه من خودم زمینه
دیوونگی دارم با این زنگ کلن دیوونه میشم باید
برم امین آباد آخه نه که من از تیمارستان دررفتم
مدیونی فک کنی من سادیسم دارم ااااا جوری
بزنمت مثل خر تب کنی بعله دیگه آی ام زورگو

داری چیزی بگو جوری بزنمت بشی دلیل انقراض
دایناسور حالا اگه میتونی چیزی بگو 😊
دینگگگگگگ دینگگگگگگ

روناااک روناااک بیدارشو دختر کلاست دیر شد
بدووو

(2)

ایستادم که کاشکی ایست نمیکردم بسم الله خدایا
غلط کردم من به شخصه توبه میکنم قول میدم
نمازم بخونم البته با وضوها ایندفعه یادم نره
موهای طلاییه بلندم ژولیده بود اصن باید میبودیو
میدیدی ی وعضی بود ناجور...

موهای طلایی بلندم توهم گره خورده بود چشمم
پف کرده بود صورتم توی موهای ژولیدم گم شده
بود بند تاپم اومده روی بازوم و شل افتاده بوداصلا
یه قیافه ای بخداتوان لحظه هرکی منو میدید
فکرمیکرد از پشت کوه فرارکردم تازشم همه
ریملایی که دیشب برای گردش بادوستام زده
بودمو پاک

نکرده بودم ریخته بودودورچشمامو سیاه کرده بود
شکل جن ها شده بودم خدایاااا وحشت کردم
فوری خودموانداختم تو دستشویی اتاقمو صورتمو

با آب و صابون شستم بعدشم تندموهامو شونه
کردمو باکش محکم بالای سرم بستم لباسامو
پوشیدم کیفمو برداشتمو ارروی نرده ها به طرف
پایین

سر خوردم سرخوردن من همانا و جیغ زدن مامی
هم همانا.. مامان رویا:ای ذلیل بشی دختررررر
خجالت بکش مگه بچه ای بمونی تو خونه نه نه نه
سریع تر بری که من راحت بشم ایشاالله بچه هات
کچل بشن بمونن ور دلت

اوا مامانه منوباش خدایاهمه مامان دارن منم
مامان دارما پریدم بغلش و ی ماچ آب دار از لپش
کندم

من:مامان ستون دینت داره میره کلاس
مامان رویا:ستون دییین تو ستونه سیمانیه این
چراغ برقاً هم نیسی چه برسه به ستون دین ول

کن

گردنمو زرافه شکستیش

یعنی من شیفته ی این مهرمادریه مامانم یعنی
منوکشته اوه اوه اگه دودیکه دیگه جلوش ایست
کنم

فک کنم جوری بزنتم که بشم دلیل توافقنامههای
۵+۱۱ ازش خدافظی کردم که ی شررت کمی نثارم
کردومنم اومدم بیرون کفشامو ازتو جاکفشی
درآوردم و عجله ای پوشیدم دره خونه رو باز کردم
پریدم

تو حیاط عمارتمون که تازه متوجه ی لنگه به لنگه
بودنه کفشام شدم خدایی موندم من
انسانم؟ ۱۰۰ درصد که نیسم من فرشتهمممم خدایی
اگه شما اعتماد به نفس منو داشتین با چنگال به
آمریکا حمله ورمیشدینا برگشتم توخونه و کفشامو

که مظهرپامی و صداقت یعنی منو آفرید والا به
خدا چراغ قرمزو ردکردم به به رامین جون از موهام
دارم میزنه والا کم کاری نکردم که هم ماشین
دزدیدم هم چراغ قرمز رد کردم هم جریمه شدم
دیگه

واویلا برگردم خونه فاتحم خوندس اگه رامین گلی
هم کوتاه بیاد رویا کوتاه بیانیست منومیکشه 
حالاولش کن بیخیال این فکرا بزار یه جای پارک
پیداکنم ماشینو بپارکم که الان استاده عزیزمان
ازکلاس

بشوتتم بیرون آهان پیداکردم برم عروسکو پارک
کنم که خیلی دیگه دیرشد..

ماشینو پارک کردم سریع پریدم بیرون ریموتو زدم
دویدم سمت آموزشگاه خدامیدونه توراه به چندنفر
تنه زدم تارسیدم در کلاس من کلن دختر رعوفی

هستما اما بادره این کلاس آموزشگا مشکل دارم
بالگد

رفتم بزنم به درکه در باز شد و صدای آخ ی نفر
اومد یا علی باز گندزدمممم سرمو آوردم بالا و به
پسری که رو به روم بود لبخند زدم ازاین لبخند
بزرگاها ازینا که هرخریوالاغ میکنه پسره باخم نگام
میکرد حالا که اینطوره اصن حقت بودمیخواسی
درو بازکنی والا به خدا تقصیرخودش بود از چشم
برادری که بهش نگاه میکنم شوهرخوبی میشع
براما البته توجه داشته باشین چشم برادری
پسره:خانم این چه طرزشه مگه اینجا کاروانسراس
نه عزیزم طویلس توام گوسفندی
من:جناب مزاحم منم شدی اونوقت زبونتم درازه آی
مردم بشتابیدکه عامل فساد در جامعه رو
پیدا کردم... بیچاره پسره چشماش شده بود اندازه

نعلبکی دهنشم رسیده بود به کفه سالن ومن
همچنان جیغو دادمیکردم استادو بچه هام پشت
پسره جمع شده بودن و بادهنای باز نگام میکردن
آخر پسره به خودش اومدو کم کم سرخ شدو رگ
گردنش متورم شد یهو دادزد :چته خانوم
آموزشگاهو 6

گذاشتی روسرت من چیکار به شما دارم شما یهو
درو بازکردین مثل یابو جفتک انداختین پای منه
بدبختو داغون کردین تازه طلبکارم هستین خوبه
والا چه دوره زمونه ای شده دختره پروووووو
بعدم یه پشت چشم واسم رفت راشوکشید رفت و
من همچنان بادهان باز به روبه روخیره شده بودم
این الان یابورو بامن بود مرتیکه غزمیت بزنم
فکشو بیارم پایین چناار(۲) ی نگاه به ایل
گوسفندی

آدمای باشخصیتی که جلوم بودن انداختم خوب
روناک خانم برو یعنی کود حیوانی بریز تو سرت
چهره مو مثل گربه شرک کردم البته بیشتر شبیه خوده
شرک شدا باصدا مظلومی گفتم: بابا پسره
خود درگیر بود مظلوم گیر آورده بود میبین
شفان دادن همینه دیگه خدا اینارو گذاشته ما بخندیم
شیطونه

میگفت جوری بزنش که بشه دلیل اپیلاسیون
کردنه دخترها ||||| حیف حیف ی دفعه موقعیتم
یادم

اومد به چهره های کبوده کسایی که رو به روم
بودن ی نگاه کردم هعیییی خدا یعنی انگیزت از
آفریدن

من چی بوووووود

من: بخندین راحت باشین بخندین بابا دنیا دوروزه

سیرک بود دیگه فقط آقامیمونمون قهرکرد

ی دفعه شلیک خنده ها رفت هوا

استاد به همه گفت برن داخل منم که حرف گوش
کن مثل ماست موسیر کلمو انداختم پایین و رفتم
داخل.. یهو استاد گفت خانوم تهرانی کجا گفتم اوا
استاد الان گفتین بریم داخل دیگه دارم میرم داخل
تابیش از این وقت کلاس گرفته نشه بده ازدرس
عقب میافتیم کنکورو خراب میکنیماااااا
استاد خندش گرفته بود ولی نمیخواست بخنده
یکم اخم کردوگفت نخیر شما امروز ازکلاس
اخراجین

مثل پهلوان پنبه تو عموپورنگ بادم خالی شدو شل
شدم بادرموندگی گفتم چراآخه (؟)

استاد:نیم ساعت دیرتراز شروع کلاس تشریف
آوردیننظم کلاس رو بهم ریختین واینکه استاد و

دانش

آموزان رو مسخره کردین آیا دلیل دیگه ای هم
میخواین برای اخراج از کلاس خانوم؟
ایییی خدایا انگیزت از خلقت همچین استادایی
چی بود خوبه والا نگفت ساپورت پوشیدی
یامانتوت

کوتاهه خدایا بده الهی والا
فوری خودمو جمع و جور کردم رفتم سمت در کلاس
گفتم نه استاد دیگه چیزی نمونده با اجازه تون بابای

7

از آموزشگاه اومدم بیرون سوار ماشین خوشگلم
شدم و رفتم سمت خونه وقتی رسیدم ماشینو تو
پارکینگ پارک کردم رفتم داخل دیدم بلهههههه
رامین جون تشریف آوردن.
آروم رفتم طرفش روی مبل روبروی تی وی نشسته

بابایی: دخترمگه کرم داری

آره بابا انگل دارم

من: ععع بابا این چه حرفیه کرم چیه اصلا شماتمام

آرمان هامونوزیرپامیزارین اونوقت میگین

چرا جامعه به فسادکشیده میشع

بابا با خنده گفت: آها اونوقت جیغ زدن درگوش مردم

جز آرماناتون به حساب میاد

من: بابایی من پیرو خط امام اصلا میخوام برم

طلبه بشم

بابا لپموکشیدوگفت: برو پدرصلواتی برومنو

ایسگا کردی لاله عندالله

خند بدمو چیزی نگفتم بادو از پله های مارپیچی

خونه رفتم بالا و در اتاقمو بازکردن و با پا بستم

هیچ

جا مثل اتاق آدم نمیشه البته اینجا بیشترشبهه

استبله ها ولی خوب عیبی نداره لباسامو یکی
روپرت

کردم به غرب یکی دیگه رو به شرق آخییییییش
راحت شدمممممم خودمو روتخت پرت کردم که
گفتم

شکست جیغ مامان ازاون پایینوکاملا تشخیص
دادم فکرکنم الان باملاغه بیاد بالا خدایا به خدا
تمت

خرابههاااااا اگه الان بیاد بالاجوری بزنتم که بشم تنها
دلیله پیروزیه روسیه و فلسطین دستموکردم
تومماخم و داستم بامماخم ورمیرفتم که ی نفر مثل
اسب وارد شد رفتم فوش بدم که لادیدنه مامان
لال شدم ا ب ب ل م ا ب ل الان من لال شدم 8
مامان:صداچی بود؟

سرموتکون دادموگفتم:سواله زیباییس صداچی

رفتار کنم والا

- باز چه آتیشی سوزوندی آتیش پاره؟

- ||||| باباشما اینجایی نرفتی لالا؟

- میبینی که اینجام لالام نرفتم حالا بگو چه آتیشی

سوزوندی که باز صدای مادرت دراومده؟

- هیشی بوخدا بابایی فقط از نرده ها سر خوردم

پایین همین 😞

- خب پدر سوخته میدونی از این کارا خوشش نمیاد

چرا انجام میدی آخه؟

- بابایی دست خودم نیست که دسته کرم های

درونمه که آرومو قرار ندارن 😊

- آخخخخ گل گفתי بدجور میلولن تو وجودت

این کرم ها شیطونک 😈

یهو استاد گفت خانوم تهرانی کجا گفتم اوا استاد

الان گفتین بریم داخل دیگه دارم میرم داخل

تابیش

از این وقت کلاس گرفته نشه بده ازدرس عقب
میافتیم کنکورو خراب میکنیما ۹
استاد خندش گرفته بود ولی نمیخواست بخنده
یکم اخم کردوگفت نخیر شما امروز ازکلاس
اخراجین

مثل پهلوون پنبه تو عموپورنگ بادم خالی شدو شل
شدم بادرمونذگی گفتم چراآخه (؟) حم
استاد:نیم ساعت دیرتراز شروع کلاس تشریف
آوردیننظم کلاس رو بهم ریختین واینکه استاد و
دانش

آموزان رو مسخره کردین آیا دلیل دیگه ای هم
میخواین برای اخراج ازکلاس خانوم؟
اییی خداااا انگیزت از خلقت همچین استادایی
چی بود خوبه والا نگفت ساپورت پوشیدی

شکلاتییییی 😊 درش آوردم و دستم فرو کردم تو
کیک

باشتها شروع کردم به خوردن به به چقدر خوشمزه
است اووووومممممم به به

-رووونا|||ککککک چیکارمیکنی دختر چرا کیکو
این شکلی کردی 📷

-||||| مامانی مگه ماله من نبود کیکه 😞

نخیر 😞 اینو درست کرده بودم واسه شب که
مهمونا میان والا خبر نداشتم توخونه یه گاو دارم
که

هیچی از دستش درامان نیست ☹️

-||| مامی من کجام شبیه گاوه آخه؟؟ بچه به این

خوفی خو گشتم بود اومدم سره یخچال بهم

چشمک زد گفتم یہ کوچولو شو بخولم همین (٥٠)

-یه کوچولو شووووو تو به این پنجه زدن میگی

کوچولو همه کیکو بلعیدی بچه ☹️ ابیییییی
مامانی

میگم اون گلدونووردارین فرق سرم هم
خودتوراحت کن هم منو شیطونه میگه این
کیکوبکوبون 10

توصورتشالالالبته دراین صورت مثل الاغ ازخونه
پرتم میکنن بیرون مامان نفرین کنان رفت بیرون
منم

ی لیوان آب خوردمو دوباره رفتم به سوی گاراج
یعنی همون اتاق اصل اینجا ۱۰۰۰نوع اسم داره
پوووووف حوصلم سررفته حوصله مردم آزاریم که
ندارم درس خوندم که تز بس خرزدم شبی خر
شدمممم اوووووم چیکاکنممممم آها یافتمممم
رفتم جلوآیینه و ی نگاه ب خودم انداختم آقا ول
کن میخوام ازخودم تعریف کنم عمو دستو ول کن

بزا تعریف کنم بابامن متعلق به همتونم چراوحشی
بازی میکنین زل زدم ازتوآیینه به خودم موهای
خدادادی طلایی روشن که تا زیره باسنم بود که
باباهیچ وقت نداشت کوتاه کنم چسای درشت و
وحشیه آبیہ روشن پوست سفید بینیه کوچیک و
قلمی و...لبایی که هنوزتوخلقتش من موندم به
شکل غنچه بود و به رنگ سرخ قدم بلند بود و لاغر
بودم اناازاون خوشگلاهااا آقا بسه دیگه میدونم
الان زیادی فیض بردین میترسم شبونه میاین
میدوزدینم اووووووم واسه امشب کی قراره بیادکه
مامان داره خودکشی میکنه ایشب چه آتیشی
بسوزونم?

وجدان:ی امشبو بی کرم باش
_ی امشبو خفه شو
وجدان:ی امشبو بامن ور نرو

ـی امشبو بپند حلقـتو

بعـله اصـن جـذبـه روداشتـین کلـن خـفه شـد آخـه اینـی
کـه مـیدونـه مـن تـنـها دلیـل خـریـدن حـجـم اینـترنـتـه
آدمـام چـرا بـامـن کـل کـل مـیکـنـه ولـی خـدایـی تـازـه دارم
بـه این نـتیـجـه مـیرسـم کـه مـن یـ خوددرگـیرـی بـیش
نـیستـم و الا بـه خـدا دوسـاعـت دارم بـاخـودم حـرف
مـیزنـم اصـن مـیدونـین مـشکـل کـجـاس؟ مـشکـل
شـماهاـیین

کـه دارـین مـزخـرفـات مـنو مـیخـونـین مـن کـامـلا سـالمـم
جـرات داری حـرف بـزن شـونـه رـو بـرداـشـتم و بـه مـوهـام
نـزدیک کـردم خـدایـا تـرو بـه اـمامـه اولـی تـورو بـه اـمام
دومـی آخـه بـه هـمـه مـودادی بـه مـنم مـو دادی ی
دفعـه

انگـار ندایـی او مـد چـون یـکی از پـس کـلم آـی الاغ
دستـت بـشکـنـه الهـی سـرمـو بـرگـردونـدم کـه باغـیـافـه ی

جهنمیه مامان رویا رو به رو شدم خوب خدایا

خودت به اندازه نانو رحم کن

به به مامان رویاااا کسی که به خاطر وجودش

نهضت تنباکو به دست میرزا رضای شیرازی لغو شد

خوش اومدین اصن نورانی کردین

مامان رویا: پاشو جمع کن خودتو گوریل موداری به

این قشنگی اینوبیخیال ۲ساعت دیگه مهمونامیان

11

– مامان مگه من مفتطم ياميزبان يا دره ورودي

سالن خوب میان دیگه بیان قدمشون روتخم

چشما

بزبزی زنگوله پا

مامان رویا: رونا

۲. _باشه بابانزن غلط کردم عجباً بچه که زدن نداره

مامانی باحرص گفت: سریع باش

کی تو این ساعت میادمهمونی
به سمت کمد لباسام رفتم و ااااای من که بجزی
۱۲۰ تا کفش پاشنه دارو ی ۱۰۰۰ تایی مانتوو شلوار
چیزی ندارم حالا چی بپوشم 😞 😞 باجیغ
گفتم: سبزی خانم یعنی ببخشید صبری خانمممم
صبری خانم که خدمت کار خونمون بودو از دست
من خیلی حرص میخورد درو باز کردو اومد داخل
اتاق

صبری خانم: چی شده آتیش پاره
_ صبری خانم الهی آتیش به آتیشه گور به گور بشم
که اینقدر بدبختم

صبری خانم زد رولپش و گفت: چی شده روناک 😞


_ صبری خانم دیدی چی شد آخ دیدی دیدی من
ندارم 😞 12

صبری خانم بابغض گفت:چی مادر چی داری میگی
چی شده 😞

خندموقورت دادم و گفتم:صبری خانم ندارمش 😞
_خوما درچیو نداری 😞 😞

_لباس ندارم صبری خانم پدیده ی قرن بیستویکم
لباس نداره 😊 😞 😞

صبری خانم جوری نگام کرد که گریختم آخی من
چقدر شیطانم 😊

زیرلب چندتا فوشه قاجاری دادو رفت بیرون
لباسامو زیرورومیکردم تا ی چیز نانااز پیداکنم که
چشمم به ی تیشرت سفید گوگولی افتاد ای جوون
یافتمش تیشرتواززیره آوار درآوردم کشو
شلواراروهم باز کردم و ی شلوار مشکی که ۸سانتی
بودومچ

پاهای ظریفمو به نمایش میذاشتم درآوردم به این

میگن سلیقه هاااا لباسارو پوشیدم ای وای یکی به
من آبقندبده فشارم افتاد خدایا من چقدر زیبا
غلط میکنی بگی اووق جوری بزنت که بچسبی به
زمین جلبکای زشت صندلای مشکی رنگم پام
کردمو برو که میری به سمت میک آپ بخشی که
من

عاشقشم   رژ لب قرمزمو روی لبام کشیدم که
اصن استغفرالله اونوقت میگن چرا پسرامردم به راه
کج کشیده میشن تروخدا میبینی عامل فساد
جامعه اینجاسا اونوقت اینا دارن دنبال علل
فسادمیگردن خوب آرایشم تکمیل شد موهامو
شونه زدم و کلی ام جدوآبادمو فوش دادم والا به
خدا اصن تنشونو توگور لرزوندم بدبختا فک کنم
تا الان پودرشدن رفتم بیرم روتخت که صدای زنگ
آیفون بلند شد به به مهموتای عطیقمون رسیدن

انگار اینجاموزس که میان اینجا آثارباستانیا
 از تو اتاقم رفتم بیرون تا برم استقبال مهمان های
 نسبتا عزیز وقتی رسیدم جلوی در ورودی دیدم
 جوووووونتنن یه جیگر داره از اون دورا داره میاد
 به به امشب چه شبی است شب مراد است امشب
 والا کوراز خداچی میخواددد دوچشم بینا خداااا
 نوکرتم قول میدم دیگه نمازامو اول وقت بخونم به
 شرط اینکه کاری کنی این هلو بیاد منو بگیره 😊
 آخخخخخ سوراخ شد پهلوم خدا ازت نگذره
 رویا خانوم ببین چه بلایی سر پهلوم آورد ﴿١٣﴾
 -بلههه چیه مامان جان چرامیزنی آخه؟؟
 -مامان جانو کوفت بلا گرفته پسر مردمو قورت دادی
 یکم حیاکن سه ساعته زل زدی به بدبخت بیچاره
 اون از رو رفت
 -ااااا راست میگی مامان خاک تو سرم شد پس

حالا این گودزیلا فکر میکنه کی هست
(ولی خدایی گودزیلا نبودا هیکلش سیکس پک
بود لا کردار میخواستی بخوریش جووون)
پسر نگو هلو بگو چشمای اصلی پوست سفید
ابروهای هشتی موهای مشکی که روبه بالا زده بود
یه

کت شلوار سرمه ای بایه بلیز سفید پوشیده بود که
فیک تنش بودو عضله های پهنشو به نمایش
گذاشته بود وای خدا یکی منو بگیره الان از حال
میرم این بشر چرا اینقدر جیگره آخه (٩٩٠)
ای وایی خدامرگ بده منو الان این پسره میگه
چقدر این دختره ندیدبدیده انگار از پشت کوه
اومده

یک ساعته زل زده به من وووویییی چرا چپ چپ
نگاه میکنه ایششش دلتم بخواد نگات کنم

گودزیلای کچل ☹️

-روناکک دخترم چرا وایستادی بیاینجا پیش

بابایی بشین ببینم

-چشم بابایی اومدم

وخیلی آروم ومتین که ازبنده خیلی بعیده رفتم کنار

رامین جون نشستم ☺️

-ماشالا ماشالا رامین جان چه دختر خانومی داری

چقدر متین و باوقاره چندسالته دختر گلم؟

-مرسی عموجون سالمه

-به به پس حسابی خانومی شدی برای خودت

خوشگل خانوم

-مرسی ☺️ 14

عین الاغی که بهش تیتاب میدان ذوق کرده بودم

به والله بابا اینقدرتعریف نکنین من میدونم

خوشگلم

دیگه این حرفاچیه بیان قاشق چنگال به من بدین
میخوام باهاشون به آمریکا حمله کنم خدایا کی
میره این همه راهو

—روناک جان ی لحظه میای دخترم
بسم الله این مامانه منم اینگار الاغ بارکش گیرآورده
هااا اول که پهلومو سوراخ کرد اینم ازاین
بابابزارمن اینجا بسم شایداین فریزر از من خوشش
اومد والا

ببخشیدی گفتمو به سمت آشپزخونه رفتم
من:جانم والده

—ورپریده رفتی اونجا لنگاتواندختی روهم نشستی
نمیگی من اینجا دست تنهام
چشماموریزکردموگفتم:مامان سبزی ببخشیدمگه
صبری خانم نیس
—نه نیس بیا کمک

_مامان مگه من خره بارکشم؟

_دست کمی ازش نداری

خدایا من لعضی وقتا شک میکنم که شاید سرراحی
نباشما

_مامان شما منوازتوجوب پیدانکردین احیانا

_نه از توسطل آشغال برت داشتیم بگیراین جایی
هاروبیر آدمم باش

یعنی جوری قانعم کردکه تا دوروز سخون نگویم 😊
😊 چایی هاروگرفتم و رفتم توحال حالااول جلوکی
بگیرم؟خدایاتوخودت خرومیشناسی که بهش شاخ
ندادی الان چرا من بایدچایی بیارم که مثل خرتوگل
گیرکنم خوب اول میدم به ددی جونم جلوش گرفتم
که برداش بعد بابای اون فریزر و بعد مامانش و
بعد گرفتم جلوخودش استغفرالله تومنو به گناه
میندازی اخوی بزدگوار رفت چاییو برداره که نیشم

خودبه خود باز شد تا نیش بازمودید اخم کرد اخم
کردن همانا و هل شده من و ریختن چایی روش
همانا ی دفعه از جاش بلندشد من اگه جاش بودم
مثل کانگورو بالا پایین میپریدم اونوقت این فقط
15

ایستاده و خودشوتکون میده خندم گرفته بود
افتضاح ی نگاه به چهره ی سرخ شدش و رگ
متورم

شدش انداختم که نیشم بسته شد بابا بیاباچوب
منوبزن

به سمت دسشویی رفتو دودیکه بعدبرگش آخی
بچمون تو بی تربیتی کرده مامانو بگو بعده مهمونی
کلمومیکنه

-روناک جان رشتت چیه عزیزم؟

-علوم انسانی عموجون

-پس بارهام من هم رشته ای هستی سوالی چیزی

داشتی ازرهام بپرس عزیزم

-||| چه جالب رشتشون چی بوده تو دانشگاه؟

-حقوق خوندم

-و|||||اییییی منم خیلی دوست دارم حقوق قبول

بشم خوش بحالتون 😍

زورکی باحرص گفت:قبول بشی ایشالله و

بعدزیرلب ی چیزی گف که نشنیدم

ای جوونم توفقط باحرص حرف بزن گودزیلا جونم

من عاشق اینجور حرف زدنم

-رتبتون جندشد

آخ الان بینم چقدپایینه ذوق کنم

-تک رقمی ۵ شدم

چچیییییی گفت شده رتبه کنکورش نnnnnننننن چاخان

میکنه یاخدا||||| من چجوری همچین رتبه ای بیارم

من پنج هزارم به زور میشم آخه 😞
-خوش بحالتونن منم میخوام تک رقمی بشم ولی
نمیشه 😞

-چرا مگه کودن هستین که نشه؟!؟! 16
(چییییی گفتتتت 😞) کودن بامن بود الان عایا 😞
وایسا نه انگاری بامن بود چون داره بالبخنده
کجکی

نگام میکنه ای بیشععووووووررر به من میگی
کودن گودزیلااااا 😞 کودن خودتیو دوست دخترای
زشت

تراز خود(اینو چاخان کردم خودش خیلی
جیگره)ولی درهرحال نباید به من میگفت کودن
عبضیییییی

کچللالل 😞 😞

-خیر کودن نیستم ولی رتبه تک آوردن درس

خوندن زیاد میخواد که بنده حالشو ندارم(=)

-خب پس تنبلین(😊)

(ووالاایییی خدااااا این دیگه کیه فرشته عذابه
ببینش چجوری داره منو مسخره میکنه بااون لبو
دهنه

(کجواکلش)

-نخیر تنبلم نیستم اصلا میدونین چیه؟

-نه بفرمایید شما چیه تابدونم؟

-از فردا میشینم روزی ساعت درس میخونم تا رتبه
تک رقمی بشم

-من که چشمم اب نمیخوره(😊)

-خب امتحان میکنیم اگه من بردم هرکاری بگم
باید انجام بدین واگه شما بردید هرچی شما بگید
من

انجام میدم قبول؟؟

-امممم باشه قبوله

والاایی خدا چه غلطی کردم آخه حالا من چجوری
روزی ساعت درس بخونم دیوونه میشم به مولاااا
آخخخهههه خرررر کی بهت میگه بایه پسر کل
بندازی که بعدش مثل بز پشیمون بشیایی
ههاااان (بزدل) (خجسته)

ای خدا بین چجور نگاه میکنه انگار جایزه نول رو
برده همچین از الان پیروز مندانه نگاه میکنه که
دارم

نامید میشم از خودم (خجسته) ایششش کوووفت واسه
من لبخند کجکی میزنه گودزیلای دختر باز بدبخت
کثافت ایشالا کچل بشی زشت بشی سیاه بشی
من یه دل سیر بخندم عوضیایی
-رهام جان شما میتونی تو درسا به روناک کمک
کنی تا بهتر بتونه کنکورشو بده؟ 17

(والاایییی بابا چی میگه این گودزیلا بیاد به من
کمک کنه من که دوروزه از دست غرور و تکبر این
بشر دیوااانه میشم باباجان روناک بیخیال شو
وبایک نگاه مظلومانه وپراز خواهش زل زدم به بابا
ولی

انگار نه انگار من اینجا دارم بال بال میزنماااا)
-مشکلی نیست رامین خان اگه خوده روناک خانوم
بخوان کمکشون میکنم
-معلومه که میخواد کی بهتراز شما پسرم مگه نه
روناک؟

وبابا بابک نگاه سوالی و صدالبته تاکیدی به بنده
نگاه کرد وباهمون نگاه به من فهموند که ای الاغ
بگو

آره تا تنبیهت نکردم (٢٠)
-آر...آره آره خیلی خوشحال میشم که شما تو

قد ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا

یا امام حسین جنگ شده بسم الله با احتیاط دورو
برمونگاه کردم خوب اینجا که اتاقمه منم روتختم نه
داعشی میبینم نه چیز دیگت ای پس نتیجه
میگیریم جنگ نشده گوشیمو از روی پاتختی
برداشتم و

صدای نکره ی ساعتشو بستم اه لعنت به این
شانس خدایا بامن مشکل داری یا من مشکل دارم
نفهمیدم هنوز خمیازه ای کشیدم که دهنم اندازه
غاره علی صدر باز شد دستمو کردم توموهام و
سرمو خاروندنم و رفتم تو دسشویی صورتمو شستم
و اومدم بیرون ی تاپ شلوارک صورتی پوشیدم
موهامم بالا سرم بستم و رفتم پایین ازرو پله ها
سرخوردم خدا رو شکر مامانی ندید با صدای
بلند گفتم: خدای جذابیت اومدددددده کجاییییییین

مامانی بتخنده گفت: بیابشین گل دختر
چشمام شداندازه توپ پینت بال این ننه من بود
آیا؟ خودش بود؟ ینی همونه؟
_مامان چیزی میخوای از من
_اصن بروگمشو دختره زشته میمون خلاق خرچه
لایق
ای خدا رم کرد بابامن دوکلمه حرف زدم چرا
سیمات قاطی میکنه
_مامان من غلط کردم عفوکن
_پاشو خودتو جم کن عفریته ی دلک الان رو هام
میاد
چایی پرید تو گلوم باچشای اشکی گفتم: چییییی
_رو هام داره میاد
_مادره میخوای منو بکشی من نمیخوام این بیاد
مگه زوره نگاه به ته ریشش میندازم به این پی

میبرم که فقط روییده ی ذره عقل نروییده
_حداقل عقل اون از تو بیشتره حرفه مقدم نزن
گمشو برو حاضرشو نشسته واسه من چرتوپرت
میگه

پسر به اون آقایی
آره مادره من منم ازاون موقس دارم توگوش
خریاسین میخونم 19
بعدشم به حالت قهر بلند شدمو رفتم بالا تو اتاقم
بلندبلند شروع کردم به غرغر کردن
اه اه اه کجای این گودزیلا آقا ومتینه مثل زهرمار
میمونه بااون لبخند کجکی زشتش اه اه
آخه من چجور این اخمورو امروز تحمل کنم امروز
دیوونه میشم دق میکنم ار دست متلکاش بخدا
آخه

پدر من آدم قهت بود اینو گفتم بیاد بشه معلم

پاشوانداخته روی پاش خیلی ریلکس داره چایی
میخوره

الهی کوفت بخوری الهی چایی بپره تو گلوت خفه
بشی الهی کچل و بی دندون بشی که فرشته عذابه
من شدی الهی...

-سلام

ای کوفتو سلام یهو وسط فکر سلام میکنه
گودزیلا 😞

-علیک سلام خوش اومدین خوب هستین؟

-ممنون شما خوبین؟ 20

-مرسی خب بریم شروع کنیم؟

-من مشکلی ندارم اگه آماده اید بریم

-بله من آمادم بفرمایید بالا تو اتاقه بنده

-باشه

باشه و کوفت کچل زشت عین بز سرشو انداخته

پایین داره میره پروووووووو
-اهوم اهوم ببخشید آقا رهام میدونید اتاق بنده
کجاست که دارین میرین؟
-خیر ولی تاجایی که میدونم اول بزرگترا مهم ترن
برای همین من میرم بالاتاشمابیااین اتاقو نشونم
بدین (۴۵)

-ولی من شنیده بودم خانوم ها مقدم ترنا (۴۶)
خخخخخ قیافشووو شکل خنگا شده ببین چجور
نگاه میکنه انگار چی بهش گفتم
-چیزی شده آقا رهام؟
-نه نه بفرمایید بالا من پشت سرتون میام
خخخخخ ایول به خودم خب یک صفر به نفع
من یوهووووووو

باغور و یلبخند کجکی از کنارش رد شدمو رفتم بالا
اونم مثل یه بچه اردک که پشت سره مادرش میره

پشت سرم میومد الهیییی بین چه قیافش مظلوم

شده ای جانم بچم ضایع شده ناراحته 😊

رفتم تو اتاق اونم اومد کتابامواز قبل آماده کرده
بودم رفتم وسط کتابام نشستم بیچاره هنگیده بود
باتعجب داشت نگاهم میکرد ای جاااان

-مشکلی پیش اومده آقا؟

-نه ولی مگه قراراینجا درس بخونیم؟

-بله مگه جایه دیگه ای برای درس خوندن سراغ
دارین؟

-شما میز ندارین؟ 21

-چرا دارم ولی دوست ندارم روی میز درس بخونم
روی زمین درس خوندن کیفش بیشتره

یه آهانی گفتو آروم اومد جلو خیلی حساس روی
زمین نشست و کتاب بزرگ تست عربیمو برداشت
و شروع کرد به ورق زدنش

گفت وقت تموم شد ددد ای خداا من فقط تا
تستت زدم 😞

-وقت تموم شده روناک خانوم کتابو بدین ببینم
چیکارکردین
-بفرمایید 😊

کتابو گرفت شروع کرد به دیدن تستا کم کم
چشماش از تعجب گرد شدد یهو داد زد
فقط تا تستت 😞 😞

-ببخشید آخه من قدرت تست زنیم ضعیفه نمیتونم
تند تست بزنم 😞

-خب چرا زودتر نگفتین تا اول روی قدرت تست
زنیون کارکنیم؟

-آخه فکر کردم وقت بیشتر میدین باتست کمتر 22
-من وقت زیاد دادم باتست کم

چییی این چی گفت وقت زیاد داده باتست کم

این کجاست وقتش زیاده آخهه تاتست داده به
من

تودقیقه تازه آقامیگه وقت زیاد دادم گودزیلای
کچل (٩)

-وقت زیاداددددد دادین باتست کمممم شوخی
میکنید دیگه؟

-خیر شوخی نمیکنم توی کنکور دردقیقه باید تا
تست بزنی (١٠)

یاخداااا این چی داره میگه من چجوری تودقیقه تا
تست بزنم من که پیام نور قوزآبادم اینجوری قبول
نمیشم ای وای

خدایا این دختره دیگه کیه بلد نیست دوتا دونه
تست بزنه بعد بامن شرط بندی کرده که تک
رقمیایی بشههه عمر اااا از الان برنده خودمم بزار
نتیجه های کنکور بیاد خودم میدونم چه شرطی

واسش بزارم ههههه 😊 عجب خبیثی شدم من خخخ
ولی به بردش میرزه ایوووول
روناک:

۱۱۱ وای این پسره چرا اینقدر خبیث نگاه میکنه
یاقرآن نکنه میخواد بلاملایی سرم بیاره هی به این
پدرم

میگم معلم خصوصی نمیخواه میگه نه رهام پسر
خوبیه آخ بابایی کجایی بیینی که این آقااا رهام
میخواد منو به کشتن بده میخواد جیگر گوشتو ازت
بگیره کجایی بیینی بابایی کجایی 🤡

-روناک خانوم موافقین تست زنی تمرین کنیم تا
دستتون تند بشه؟

-چی بله بله موافقم تمرین کنیم
-خب پس شروع کنیم بیینید اول باید سوالو دقیق
بخونید بعد نگاه به تستا کنید هرکدوم رو که

مطمئنید اشتباهه حذف کنید و بین گزینه هایی که شک دارید درست‌ترینشو انتخاب کنید و اگر شکتون زیاد بود اون تست رو نزنید چون نمره منفی داره اوکی؟

-اوکی

-خب پس چندتا تست بزنید تا ببینم

-باشه 23

شروع کردم به تست زدن همه حواسمو جمع کردم و تمرکز کردم روی تست‌ها سوالا زیاد سخت نبود برام ولی خب چون قدرت تست زنیم کم بود نمیتونستم راحت گزینه درست رو تشخیص بدم با هزار تا بدبختی تا تست زدم که گفت وقت تمومه پوووووووففف زودتر میگفتی مغز هنگید وایییی خدا کمرم

شکست دستامو کشیدم روبه بالا یکم کمرمو دادم

کتاب و برداشتم گرفتم روبروش با احتیاط از دستم
گرفت ووووااااا روانی انگار دارم بمب هسته ای بهش
دادم گودزیلای خنگگگگ بيشعوووورر ایش(=)
خوبه تستتون تاش درسته ولی هنوز کنده
دستتون باید روی زمان بیشتر دقت کنید.خب
واسه امروز
کافیه خسته نباشین.

پووووووففف خداخیرت بده دیگه داشتم از
گشنگی میمردم ساعته اینجانشستم روی قدرتم
کار میکنم
مردمممم

-مرسی شمام خسته نباشین
روناک: 24

قدره الاغی ازم کارکشیده مردکه چغندره تازه الان
میگه بسه خیلی دوس دارم جووری بزمنش که قطع

نخاع بشه شغال بی مو از روزمین بلند شدم و
لباسمو صاف کردم جلودره اتاق ایستادم و
گفتم: امشب

تشریف دارین اینجا؟

باون چشای وزغیش نگام کردوگفت: ببخشید؟
_آخه نشستین قصده بلندشدنم ندارین گفتم
شایدخوش گذشته

چشماش شیطون شد یا حسین استغفرالله توبه
توبه چرا چشاشواینجوری کرد آقا به شخصه غلط
کردم به بزرگیت ببخش

_اگه هم اتاقیم شما باشین چرا که نه!!! 😊

آی خداااااااا وقاحت تا چه حد بابااین از پشت کوه
اومده اینقدر زبون درازه چشامو که اندازه توپ شده
بود به حالت عادی برگردوندم و گفتم: تاجایی به
یادمیارم شما بایدتو استبل باشین نه اینجا

ریز میخندید آی من حال تورومیگیرم
_اهم اهم ببخشید مزاحم ظدم شما راحت باشین
اصن حس کنین من نامرئی ام والا به خدا اینجوری
بهترم هس

_روناک مامان ماز وجودت ناراحتیم دخترم 25
خدایا چرامنوازرزمین برنمیداری نگاش کن گوریلو
چه میخنده

مامان جان منوتو تنها میشیم دیگه دارم برات
آخیشششششش بالاخره شازده تشریف فرما شد
چی میشد زودترگورشوگم میکرد خوب مامان جان
خودتو آماده کن که میخوام بزمنتتتتت
دستاموزدم به کمرم و رفتم توآشپزخونه پشت
مامان

_خانم تهرانی

_بنال

خدایا نگااونوقت میگن چرابچه بی ادب میشه
ازکانون خانواده یادمیگیره دیگه
_مامان من کجا خنگممممم?
_از کوچیکی تاالانت خنگ بودی
_تومامان منی یا دشمنم?
_هیچکدوم سوحان روحتم (👿)
خدایا بیا اونوقت میگی من شیطونم من اینجوریم
من اینجوریم خدایا جاهای جاش به من نگاه
نمیندازیا حالا زوم کردی رومنااااا بابا برو له این
یکی ی چیزی بگو
آیییی کلم میگن چوب خدا صداندارهااا اما این
چوب مامانم زود صداهم داش صدا شپلق داد
_مامان مگه مریضی چرامیزنی آخه
_حرف نزن بابا برونبینمت
شیفته ی این تیریپ حرف زدنه مامانم

زبونموبراش درآوردم و رفتم سمت اتاقم درو بستم
و روی صندلی کامپیوترنشستم 26
کامپیوتر رو روشن کردم و یه آهنگ شاد گذاشتم
شروع کردم به رقصیدن برای رفع خستگیم خوب
بود

یووووووووو نمیدونید وقتی عصبابت داغون باشه
برقصی چه کیفی داره 😊😊
||||| صدا چرل قطع شد جل خالق چی شد جنویری
اومد

||||| این که مامانه چرا این شکلی شده شکل گوجه
شدازبی سرخه چقدر عصبانی وای وای
-چی شده مامان خانوم چرا آهنگو قطع کردی آخه؟
-مامان خانومو کوفت درد مرض چه خبرته این
همه صداشو بلند کردی عروسی ننته یا بابات
ها|||||ان 😞

-اوااااا خدامرگم بده عروسی شما کهسال پیش بود
من نبودم که اگه بودم ترکونده بودم عروسیو(ع)
-کوفت نیشتمو ببند بزغاله اگه قراربود تو توی
عروسیم باشی که صدسال سیاه عروسی نمیگرفتم
مگه از

آبروم سیر شده بودم

ایییی خدااااا آخه این مامانه دادی به من همه
مادرا آرزوشونه بچه هاشون توی عروسیاشون
باشن

مامانه من میگه مگه از آبروم سیرشدم آخه منو به
چه انگیزه ای آفریدی هاااا به چه انگیزه ای(ع)
_روهام جان گوشیشو جا گذاشته بده برم بهش
بدم بچمو دوساعته جلو دره

جااااان گوشیشو جا گذاشته ؟؟؟!!اینجاااا!!؟ی
نگاه ب دورو برم کردم که دیدم زیره کتاب عربیمه

ی

فکر شیطانی زد به کلم بالبخند خبیثی به مامان
گفتم: عععع نه بابا من دیدم گذاش توجیش برد
چشاشوریز کردو گفت: مطمئن؟؟!!

سرمو باطمینان تکون دادم
_ یعنی باورکنم الان داری جدی میگی یا فیلمه?
بیا ننه مارو باش
_ نه مامانی برده

سرشومشکوک تکون دادو رفت بیرون 27
مثل این وحشیا هستن همونا پریدم رو کتاب
عربی و نگاش کردم خدایا رمز نداشته باشههههه
آخجووووونم ندارههههه لبخندم ثانیه به ثانیه
خبیث ترمیشد آقا رو هام بین من چیکارت بکنم
تورو

رفتم تو پیاماش اولین پیام: اون دختره تو کافی

شاپ جانممممم این دیگه چه اسمیه پیام

دوم:لباس

زرده تو میدون ولنچک یاامام زاده سرگیجه یعنی
من بایدبرم ساقه طلایی با پشمک بخورم بمیرم
این

چه اسماییه پیام سوم:لب شتری بسم الله خدایا
چیزای جدیدمیبینم (۵۵) (۵۵) اینا دیگه چیه رفتم برم
پیام

بعدی که گوشی شروع له لرزیدن کرد عععع این که
داره زنگ میخوره به صفحش نگاه کردم که چشم
۴تا شد (۵۵) (۵۵) (۵۵)

پشمک حاج عبدالله دیگه چیه خدا (۵۵)

باز شیطون رفت تو سلولا بدنم (۵۵)

جواب دادم یه صدای جیغ ی نفر پیچیدتوگوشی
_واللای کجایی تو چرا جوابمونمیدی بابا شمارتو به

زور گیرآوردم ببین من همونیم که میخوای لج
بازی

نکن دیگه الو...گوشی دستته
خندموقورت دادمو با صدای جدی گفتم:خانم کی
باشن?

دختره باجیغو تعجب گفت:گوشی شوهر من دسته
تو چیکار میکنه عشقم کجاس توکی هستی عفریته
خدایا بزnm اینو شل و پل کنم عجب آدمایی
پیدامیشنا

_خانم اگه شما زن ایشونین من اینجا
دسته....استغفرالله من برگ چغندر
_من باورنمیکنم گوشو بده به عشقم
_متاسفانه حمومن 

دختره باگریت گوشو قطع کرد از خنده منفجر شده
بودم وای خدا چه مالی میده اماگه رو هام بفهمه

کلمو میکنه 😊 پسره دختر بازه کودن 😊 گفته بودم
طلافی میکنم شلغم آب پز شده 🤔 28
وااایییی نمیدونید توان موقع تودلم چه خبر
بوددد که عروسی بودد دیدی آقا رهام آخر حالتو
گرفتم 😊

ولی خدایی عاشق اسمای دوست دختراشم پشیمک
حاج عبدالله 😊 😊 😊

استعدادش معرکه است وایییی خدا دلم عاشق
موجوداتتم بخصوص این گودزیلای خودمون 😊
😊

-روونا ککککک میکشمتتت 😞

ههیییی وایییی مامانه ای خودم کفنت کنم رهام
که همش دردسری گودزیلای بدبختتتت الان
مامانم منو میکشهههه 🤔

-جونمم مامانی چی شده چرا جیغ میکشی؟

-چی شده آره میگی چی شده ورپریده گوشیش که
پیشه خودش نیست دسته تو چرا به من میگی
پیشه خودشه هااا 😞

-مامانی به جون دایی نداشتم فکرکردم پیشه
خودشه الان رفتم کتابامو جمع کنم دیدم زیر کتاب
عربیم
بود 😞

-آره جونه خودت توگفتیو من باور کردم ورپریده
-ااا مامان جون دروغم چیه آخه من باگوشیه این
گودزیلا چیکاردارم هان؟

-گودزیلا چیه بی ادب آقا رهام فهمیدی؟؟ 😞
-بله بله فهمیدم 😞

-بعدشم کاریش نداری فقط یکم کرم میریزی
باهاش پسر مردمو بدبخت میکنی بی آبرو میشه
زکی مامانه مارو باش الان مطمئن شدم صددرصد

سره راهیم اون رهام بچشونه والا تو زندگیم
اینجوری که ازاین گودزیلا دفاع و تعریف میکنه
ازمن نکرده

_ردکن بیادگوشیشو تا حسابتو بعدا برسم 29
چهرمو مظلوم کردم و با دو دست ادب گوشیدو
تقدیم مادر گرامی کردم اما خدایی چقد خندیدمااااا
خودمو پرت کردم رو تخت و نوت بوکمو روشن
کردم رفتم تولیست آهنگا و یکپو پلای کردم
امشب دل من هوس رطب کرده عاشق شدهو از
عشق تو تب کرده امشب شبه رقص و سازو آوازه
امشب دل من دراوج پروازه

خدایا عایا من انسانم؟ عایا من ی دخترم؟ خدایا
گاهی وقتا احساس میکنم ی موجودناشناختم والا
به

خدا هیچیم شبی آدمیزادا نیس اووووووم حوصلم

میدونم سر راهیم از تو جعبه پیدام کردن دیگه حالا
عیبی

نداره از در خونه زدم بیرون و سوار اسپورتج قرمز
مامانی شدم وای بفهمه از ۳۶ روش سامورایی دارم
میزنه حالا به روش های مختلف از دره ویلا زدم
بیرون و پامو گذاشتم رو گاز خریدو الکی گفتم
وگرنه

دوس داشتم بررم ایل گلی منطقه ی مورد علاقه ی
من ای بخشی شانس همینم مونده بود پشت
چراغ قرمز بمونم بادستام رو فرمون ضرب گرفته
بودم که ی دفعه ی صدایی اومد

_خوشگله کجا میری 30

بیا خداجون حالا بازم بگو من کرم میریزم
_جهنم میای؟

پسره چپ چپ نگام کرد

خوب به جهنم از بچگی چشماش چپ بوده دیگه
بالاخره چراغ سبز شد پامو روی گاز فشار دادم
۲۰دیفه ای رسیدم به ایل گلی ماشینوپارک کردم
پیاده شدم

تا وارد ایل گلی شدم دیدم اوووو چه جمعیتی پراز
داف های خوشگل جون میده واسه مخ زنبیی
خدایا من دخترم یاپسر واقعا دچار دوگانگی جنسی
شدم ظاهرا پسرا میگم جوووون کیف میده واسه
مخ زنی ولی الان من دارم میگم (تخ) عجا ببینی چه
دورو زمونه ای شده خخخخخ

رفتم سمت یه آلاچیکا کسی توش نبود رفتم
نشستم شروع کردم بازی باگوشیم یهو دیدم یکی
اومد

روبروم نشست تا سرمو آوردم بالا فکم با آلاچیق
برخورد کرد این اینجاییکارمیکنه آخهه (ع)

-سلام روناک خانوم خوب هستین؟ (😊)

-س..سل..سلام آقا رهام ممنون شماخوبین مامان
باباخوبین؟

-مرسی مامان بابام خوبین سلام دارن خدمتتون
شماچی پدرمادر خوبین؟

-بله لله خوبین سلام میرسونن تازه بابام خیلی تشکر
کرد ازتون

-خواهش میکنم کاری نکردم وظیفه بود
بازم ممنون

-راستی شما تنها اومدین؟

-بله یکم حوصلم سر رفته بود اومدم یه دوری بزنم
برم 31

-آهان راستی بابت گوشی ممنون (😊)

-خواهش میکنم شرمنده اون موقع به مامان گفتم
پیش خودتونه آخه ندیدمش بعدش دیدم زیر

کتاب عربی‌مه

-نه باباخواهش میکنم تازه من یه تشکرم به شما
بدهکارم

-تشکر برای چی 😊

-آخه شره یه مزاحمو از سرم کم کردین 😊
چییییییی شره مزاحم من کی کجااااا 😊 😊 نکنه
نکنه اون دختررو می‌گه که گفت گوشیه همسرم
دسته

شما چیکار میکنه مگه اون دوست دخترش
نبود؟ جلال خالق این بشر دیگه کیه با دخترای مردم
رفیق

میشه بعد بهشون می‌گه مزاحم ای روانی
گودزیلایی 😊

-مزاحم؟ کدوم مزاحم؟ 😊

-همون که زنگ زده بود به گوشیم دیگه

-کدوم کی اصلا مگہ کسی به گوشیتون زنگ زده بود؟

همچین نگاهی بهم انداخت که خودنو خیس کردم
و توجشماش خوندم که میگفت خر خودتی ای
بیتربیت خر عمته این چه طرز صحبت کردن با یه
اسطوره است ایش

-همون که نوشته بودم پشمک حاج عبدالله وزنگ
زدو شما جوابشو دادین گفتین همسرم هستین
-آهاااان اون پشمکرو میگین مگه دوست دخترتون
نبود؟

-خیره دختر نجسب بی ریخت مزاحم بود
-خیلی بی تربیتینا

-چرا؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

-از یه آقای متشخص بعیده اینجوری پشت سره یه خانوم حرف بزنه

سخته خانومانه بحر فیااا دیگه داشتم خفه میشدم
ولی

خدایی چه کلاسی داره لامصب ﴿٢٠﴾
کفشامو درآوردمو یکیشو پرت کردم شرق آلاچیق
اون یکیو غرب آخیشششششش به این میگن آرامش
چشامو بستم و دستمو گذاشتم رو چشمام

_خانومی مهمون نمیخوای
بسم الله خل شدم اینجا که به غیر من کسی نیس
خدایا خودت ی عقلی بده

_خانوم خانوما باتواما
نه دیگه این یکی خیلی ^۳بعدی بود چشمو باز
کردم که فکم اندازه اسب آبی باز موند جلد خالق
مردم

چقد پررو شدناااااا به پسری که جلوم بود نگاه کردم
اه اه چقد شبی جوجه تیغیه

—زبون نداری خانما

برم تو دهنش پسره شترو 33

—راتو بکش بروتا من بدرقت نکردم جوجه مرغ

چندروزه

باچشای گشادشده نگام کرد حفته گوریل

—اعصاب مصابتم که تعطيله خوشگل خانم

آی حرسم میگیره این جوجه ها مزاحمم میشن

—زبونت به قدت نمیخوره مارماهی گورتوگم کن

باعصبانیت نگام کرد آخی گوگولی حرص نخور

ناخونات ترک برمیداره

—بین نزار.....

—نزار چی؟

با تعجب به روهم که پشت پسره بود نگاه کردم

اوه اوه چقد الان شبی گوجه فرنگی شده 🍆 نترکی

گلایی 🍆 وایییییی چقد عصبانیه این روهم بابا

چرامنومیخوای بخوری این مزاحم شده

آقا کی باشن

عزرائیل اومده جونتو بگيره

نامزد خانم امری داشتی؟

جانمممممم (🤪) نامزد (😬) ما کی نامزد کردیم (🤔)

آلزايمرم دارماااااا

–پخشین آقا فکر کردیم....

_گورتو گم کن

پیسره مثل اسب شروع کرد به دوپیدن آخی بچک

چقدر ترسید مادر اینقدر تند ندو شلوارت میوفته 😊

فکر نمیکنی این مدل آرایش مناسب این مکانا

نیس مخصوصا برای ی دختر تنها اونم توی این

ساعت توی این مکان 😡

وای خدایا این که الان شده عزرائیل من چرا اینقدر

قرمزہ اثن به توجه جوجه ماهی

جوجه ماهی؟!؟ 34

فوش جدیده 😊😊

-والااا مگه آرایشو لباسم چشه؟؟

-بگید چش نیست مانتوی تنگ کوتاه شلوار تنگو
چسبون شالتونم که سر نکنید بهتره رژه قرمزکه از
کیلومتری برق میزنه بازم بگم چشه یا کافیه؟
ای هیزرزز بدبخت خاک توسر گودریلات کنم ببین
چجوری منو دید زده فقط کم مونده لباس زیرمم
بگه

چجوری خاک توسر بزnm فک مکشو بیارم پایین
عوضیییی 😊😊

-بله کافیه ولی از نظر خودم لباسام و آرایشم ایرادی
نداره شما و هم جنسای عزیزتون میتونید جلوی
چشماتونو بگیرید تا اغفال نشین
-من یاچند نفر دیگه جلوی چشمامونو شاید بتونیم

بگیریم ولی آدمایی مثل اینا که مزاحمتون شدن
اونقدر بی بندوبارن که کنترل چشماشون دسته
خودشون نیست (۲۰)

-خب اون دیگه به من ربطی نداره
بعدشم بلندشدم رفتم کفشامو پا کردم و آلاچیق
اومدم بیرون رفتم سمت در پارک و ازپارک خارج
شدم

ورفتم سمت ماشینم ریموتو زدم سوار شدم پامو
فشار دادم روی پدال گازو حالا برو که بریم
جلودره خونه ترمز زدم جوری ازم ماشین پیاده شدم و
درو بستم که احساس کرم شیشه های ماشین
ترک برداشت دره خونه رو باز کردم و وارد شدم
خدایا خودت پشتو پناهم باش تا مامان منو نکشه
مثل این دزدا دره ورودیو باز کردم و رفتم که از پله
ها برم بالا

ی چیزی میخواستی بگیا

میخواستم بگم ولی پشیمون شدم برو

جوری قانع شدم که تا حالا اینجوری قانع نشده بودم
رفتم تواتاقم و لباسمو با تاپ شلوارک عوض کردم و
رفتم پایین واسه شام بعد شام اومدم تواتاقم و ۴
تا

گوسفند که یکیشون رهام بودو شمردم و خوابیدم
صبح با صدای آلام گوشیم به زور بلندشدم دستو
صورتمو شستم و رفتم حاضرشم که برم آموزشگاه
اوووووم چی بیوشم ی مانتومشکی برداشتم با
مقنعه مشکی و ساپورت مشکی بعله دیگه میخوام
برم

مراسم ختم رژ لب جیگریمو زدم و از اتاق اومدم
بیرون بادو از خونه زدم بیرون و رفتم آموزشگاه
وارد

آموزشگاه شدم اوه اوه این پسر هم که اینجاس
آخی بدبخت ازاون دفعه که زدم پاشو چلاق مردم
دیگه باهام کاری نداره خلاصه رفتم نشستم سرجام
استادم اومد درس دادو رفت آخیشششششششش
خسته شدم کی میشه این کنکور تموم شه بره پی
کارش از آموزشگاه زدم بیرون رفتم سوار ماشینم
بشم

که بوق ی ماشینو از پشت سرم شنیدم برگشتم تا
جدوآبادشو یکی کنم که دیدم عععع اینکه گوريله
خودمونه

_مامانت گف بامن بیای

_آقا قبلش که بپرسم کجای چی دیگه بگم آخه
گوسفند نه مادر نه سیستر چرااینجوری بوق میزنی
36

بیچاره رهام دهنش باز مونده بود الان تو دلش

-ببخشید نمیدونستم میترسید بازم شرمنده

-باشه چون اصرار میکنید میبخشم

خخخخ قیافشو بین چشاشو باز چپکی کرده خو

به من چه تاتو باشی سربه سر من نزاری گودزیلای

کچل

-خب حالا بفرمایید بریم

-کجاااا

-خونه پسر شجاع منزل ما دیگه

-چه خبره منزل شمااا

-مهمونی

-ااااا خو چرا زودتر نگفتین من که لباس مهمونی

تتم نیست

میریم خونه شما عوض کن لباسو بعد میریم خونه

من خوبه

-امممممم (خ) آره خوبه (خ) 37

بعد از اینکه حرفشو تایید کردم یه سری باخنده
تکون دادو راه افتاد سمت خونه ما چون نزدیکی
ظهر

بود خیلی ترافیک بود برای همین تا برسیم
خونمون یک ساعتی طول کشید تارسیدیم فوری از
ماشین

پریدم بیرونو باکلید دروباز کردم بادوو خودمو
رسوندم به عمارت بعدشم فوری از پله هارفتم بالاو
خودمو پرت کردم تواتاق وaaaaای نفسم بریددد
پووووف حالا چی بیوشم بزاریبینم درو کمدو باز
کردم

شروع کردم به دید زدن (نخ)
آهاaaaaان خودش به مانتو آبی اسمونی تنگو کوتاه
باشه شال سفید و شلوارسفید کفشای پاشنه
سانتی

آبیمم پا کردم و کیف دستی آبیمم برداشتم و رفتم
جلوی آینه یه خط چشم مشکی بایه رژ کالباسی
زدم

امممم چه جیگری شدم بوچ بوچ بزن بریم روناک
خانوم که بدجور هلو پیر توگلو شدیی و دوباره
باحالت دو راهی حیاط شدم بماند دیگه تورا
چندبار نزدیک بود بامخ پیام روی زمین ☺
فوری از خونه اومدم بیرون درو محکم بستم که
خودم از صداش ترسیدم و بایک جهش خودمو
انداختم
توماشین

-سلام ببخشید تورو خدا یکم دیر شد
-نه خواهش میکنم شما خوبین؟
-من اره خوبم چطور
-آخه دیدم خیلی باعجله میاین فکر کردم چیزی

شده

-ننن چیزی نشده فقط دویدم تا زود برسم دیرتشه
یه آهانی گفتو ماشین روشن کرد ورفت سمت
خونشون خونشون زیاد بامافاصله نداشت دوتا
چهارراه

بالا تر بود برای همین زود رسیدیم وقتی رفتیم
داخل بازار ماچ و بوسه شروع شد از توبغل مامیش
پرت

میشدم تو بغل ددیش وهر دوام به اندازه کافی منو
آبیاشی کردن 😁

بعداز اینکه مراسم ماچوبوسه تموم شد رفتم کنار
بابانشستم و یک چشم غره توپول به مامی رفتم و
یه

پشت چشمم براش نازک کردم والا بدون هماهنگی
بامن قول مهمونی میدن بی ادبا ایششش

-چته ورپریده واسه من پشت چشم نازک میکنی
هااان 38

-ااااا چته مامان کر شدن چرا جیغ میزنی
-دوس دارم مشکلیه

-نه والا چه مشکلی جیغ بزن مامانم

-حالا بگو ببینم واسه کی پشت چشم نازک کردی 😞
-کی من 😞 کی؟

-همین الان

-نننن من نبودم اشتباه دیدی مامی گلم

-ااااا که اشتباه دیدم وایسا بریم خونه حالیت میکنم

ووووویی باز تهدید کرد ای خدااااا من هی میگم

بچه اینا نیستم از تو کارتون پیدام کردن هی توبگو

نه حالا ببین چجوری تهدیدم میکنن 😞

همینجور که داشتم باخودم کلنجار میرفتم یهویی

پهلوم سوووراااخ شددد شدید منم یه جیغ

بنفش

فراسرخ کشیدم که تادوتا کوچه بالاتر صدایش
رفت بیچاره رهام داشت از پله ها میرفت بالا
باجیغم

کنترلشو از دست داداز پله سومی افتاد اولی
خخخ ولی حقش بود جیگرم حال اومد 😊
-واای روناک جان عزیزم چیشدی گل دختر؟
-هیچی خاله جون کمرم خورد به دسته مبل
ببخشید

-الهی دورت بگردم خوبی خاله الان میخوای پماد
بیارم برات؟

-نه نه خاله جون خوبم

-مامان رویا:اوا خدا مرگم بده رهام جان چرا روزمین
نشستی خاله

-چیزی نیست خاله حواسم نبود افتادم

خخخخخخ چه دروغی میگه گودزیلای کچل 😊

39

از زبان رهام:

یااا خدا کی بود جیغ زد؟؟؟!! اصلا جیغ نبود که بمب
هسته ای بود آخخخ کمرم خدا لعنتت کنه دختر
این صداست توداری یا بلندگوااا لامصب مامانه
منم سااااا دههه بین چجور قربون صدقش میره
ایشششش دختره جیغ جیغووووو خوبه رویا جون
منو دید وگرنه تا صبحم کسی سراغمو نمیگرفت
اییییی

دخترپرستای بیچاره 😊

بین چجورم ناز میکنه خودشووو لوووووس
-رهام مادر میخوای تا صبح همونجابهشینی پسرم؟
-نه مامان جون میام الان با اجازتون برم لباسمو
عوض کنم میام

-برو پسر بروو زود بیا الاغذا سرد میشه

-چشم الان میام

از زبان روناک:

اییششششششش چقدر لوسش میکنن این پسررو انگار
از دماغ فیل افتاده اونم همچین مثل دخترای
خجالتی چشم چشم میکنه که ادم اوقش میگیره
گودزیلای هرکووللل خجالت نمیکشه از هیکلش
کچل

تقصیری نداره که مامان باباش پسر پرستای

بدبختن 😊

اوووووووو بین رفته چه تیپی زده بلیز سفید

باشلوار یخی پوشیده جوووننن عجب هلویی

شده 😍

اواااا خاک تو سرم اون موقع تاحالا داره بالبخنو

کجکی نگام میکنه گودزیلای کچل بدبخت چشماتو

درویش کن(ولی خدایی اون موقع تاحالا من
داشتم میخوردمشااا)هیز بدبخت اممم
سرمو انداختم پایینو شروع کردم به خوردن غدام
اونم اومد روبروم نشست برای خودش برنج کشید
بامرغ ماشالا اندازه خرس میخوره حق داره دیگه
این هیکل گندرو باید یجور سیر کنه یانه والااا
خرس

گنده سه برابر من میخوره بعدشم مثل دخترا
خودشو لوووووس میکنه هرکول گودزیلا کچل ایشالا
به

ماشین بخوری فرم صورتت بهم بریزه من جیگرم
جال بیاد الهییی آمممییینن ﷻ 40
وقتی ناهار تموم شد بلند شدم ظرفارو جمع کنم که
نگار جون نداشت گفت خدمتکارشون هست جمع
میکنه منم از خدا خواسته رفتم روی مبل نشستم

بالاسرش حرف بزئن یا کنارش یه بوق خوشگل آقا
-ببخشید اونوقت چجوری اظهار وجود میکنن؟
-خیلی آروم صداش میزنن و تکونش میدن تا ازاون
عالم بیرون بیاد

-واگر اون شخص باهمه این کارا اران عالم بیرون
نیومد چیی؟

-دیگه اون خیلی خروخنگه که نمیفهمه دارن
صداش میزنن

والا این چرا اینجوری شد جل خالق خرس
گندروبیین چجور دلشو گرفته قهقهه میزنه یاخدا
دیوونه

شده چرا اینجوری میکنه روانیییی 🤔🤔 41
-اوالا آقا رهام چرا اینجوری میکنین زشته خاک
توسرم

-والایی خیلی باحالی دختر معرکه ای 😂😂😂

بگیرم با این سوتی که دادم 😞

-اااخب من، من داشتم بادوستم درمورد مسئله
مهمی حرف میزدم حواسم نبود همیشه که اینجور
نیستم

-بله بله حق باشماست 😊 😊

_دوس داشتی ماه بودی؟

_الان هستم دیگه 42

یعنی جوری که این نگام کرد منواز ۷دولت آزاد کرد

خوب مگه چیه منم ماهم مگه کوری پسره دلک

ماه به این قشنگیو کنارش نمیینه داره به اونجا

نگاه نیکنه خدایا آخه این سبب زمینو چرا آفریدی

_فک کنم زیادی غرق بودی خوانوادت رفتن

اوا خاک توگورم کی رفتن که من ندیدم

_زیاد فشار نیار هنین قدرم که داری میسوزع

اوووووف این چقدر کرمهههههههههههه

ـاخوی من میخوام اصن اینجا بمونم مشکلیه
ـعععع روناک جان میخوای بمونی!?!
بسم الله این کی بود
برگشتم سمت صاحب صدا هعییییی خدا من
چقدر ننه این بشرو دوس دارم حالا چی بگم بهش
وای

مثل خرتوگل گسرکردم
ـروناک دخترم!?! شنیدم میخوای
بمونی!!! میمونی!!
به ننم که امشب ازش زیاد بعید بود که مهربون
شده باشه نگاه کردم باز تو بی مقدمه حرف زدی
مامان
اه

ـآره رویاحون میخواد بمونه
بابا من شوخی کردم!!!!!!

_وظیفس گلکم و رو به رو هام گفت:ببرش دخترمو
بارو هام از پله ها رفتیم بالا رو هام رو به روی ی
درسفیدا یستاد به طبعیت ازش ایستادم
_اینم اتاقتون

_آها ممنون شرت کم

اویییییی بچم چشاشو ببین مادرت برات بمیره
جوجو اینقدر حرص نخور بدونه توجه بهش مثل
گاو

وارد اتاق شدم ی اتاق بزرگ به رنگ صورتی سفید
که ی تخت دونفره وسطش بود آخجوووونم مثل
این گوسفندا پریدم رو تخت که دومتر پرتاب شدم
رو هوا اووووووم الان لباس ندارم چیییییی دره
کمدوباز کردم که دیدم به به ای جونم چه لباسایی
لباسا کی هس اینجا؟؟؟! شونه هاموبالاندا ختم و ی
لباس خواب کشیدم بیرون و پوشیدم و دوباره مثل

راسی

من باین سرو وضع جلو رو هام بودم؟ شانس
آوردیم سخته نزد بچه

دستو صورتمو شستم و موهاموشونه زدم و ی بلیز
سورتنی پوشیدم و زدم بیرون
رفتم از رو پله ها سربخورم که گفتم آبروی نداشتم
میره بهتره مثل آدم از پله ها برم و این رفتارای
مثل

آدم منو باید توگینس ثبت کنن رفتم تو سالون
همه سرمیز بودن باصدای بلندگفتم:دلیله لبخند
مونالیزا

اومدددددد

آنچنان سرا برگشت سمت من که گفتم شکست
گردناشون بابا خو مگه چیه کودک درونم هنوز فعاله
مانی جون:ای دور این دختر بگردم که چقدشیرینه

بیا دخترم بیا کنار خودم
لبخندی زدم و کنارش نشستم 45
امیرآقا بابای رو هام: امروز کلاس نداری جواهر
آخه انیشتین روز جمعه کلاس چی
رو هام: چرا بابا داره
تند به رو هام نگاه کردم کلاس چی چغندر چرا
زرمیزی
رو هام: درس عربیت تازه تموم شده بانو بقیه
موندننن
ای خدایا مارو به چه کسای انداختییی بابا من
نخوام درس بخونم باید کیوبینم اصن من میخوام
پنچرگیر قطار بشم منو چه به وکالتتتت
_مگه امروز کوه نمیریم?
رو هام: بله میریم اما علم ثابت کرده که توهوای آزاد
درس خوندن خیلی معرکس

بالای تختش به مانند ستاره ای میدرخشید
خخخخ فارسی گفتنمو بگردم خوب آقارو هام
برات دارم

رفتم سر میزش به به چه عطرای یادم باشه بعدا ی
بلایی هم سراینای بیارم ی نگاه به ظرف مربای
تمشک قرمزی که ازرومیز دزدیده بودم کردم و ی
فکر شیطانی زد به کلم رفتم تو دسشویی و مربا رو
ریختن تو مسواکش و بالبخند رضایت بخشی
اومدم بیرون رفتم تو اتاق و لباسامو پوشیدم و
موهامو جمع کردم زدم بیرون آی چشتون روز بعد
نبینه با داد رو هام چسبیدم به در اوه اوه
فهمیده هه بادو از پله ها رفتم پایین و کنار مانی
جون ایستادم فعلا اینجا درامانم ﴿٢٦﴾
مانی جون: توهم شنیدی زلزله؟ 46
_والا اکوش اینقدر زیاد بود که فک کنم روستاهای

ی جا رفتهم از روی حوض بپریم که پام گیر کرد و
افتادم رو چمنای وی دستم آی پام آیییییی عزرائیل
اومددددددددد رو هام رفت ایست کنه که پاش
رفت روگلا و پرت شد رو من احساسم می‌گه صدای
خورد شدن استخوانمو شنیدم آی کمرم آی ستون
فقراتم

_هووووی گوریل بلندشو ازرو من فکرکردی بار بی
عیبی بلندشو هرکول له شدم
چشاشو شیطان کردوگفت: نگفتم تلافی میکنم
صورتش نیم متریه صورتم بود نفسای گرمش
میخورد تو صورتم و حالمو ازاین رو به اون رومیکرد
خیره

شدم توچشای عسلیش اونم توی چشای وزغیه من
خیره بود اصن صحنه رو داشتی 😊
رو هام: الان وقت تلافیه فک کنم 😊

تو خواب ببینی جوجه تیغی بلندشو از رومن

شکستم فک کرده خیلی قلمع

صورتشو بیطر نزدیکم کرد

روهام: هنوزم زبونت درازه ها ۱۱۱ 47

دیگه چشمم داشت میرفت بابا صحنه مثبت ۱۸

چه به من

توریا ضیت ضعیفه ماست موسیر زبون من ۲

سانتی مترم نیس

دستشو گذاش کنار سرم و ی ذره خودشو از روم

فاصله داد

پوزخندی زدو گفت: نمیزارم خوابشو ببینی حاج

خانوم (۶)

و از روم بلند شدو رفت توخونه

هنوزم تو شوک حرفش بودم

خواب چی؟

این چی گفت؟

اصن میدونی چیه گور باباش

وای خدا بین مانتومو چیکارکرد

الان با چی برم خونه

از روزمین بلندشدم و لباسمو تکوندم و رفتم توخونه

مانی جون:چی شد روناکی چیکارکرده بودی روهام

اینقدر آتیشی بود

خبرنداری مانی جون

_هیچی ی شوخیه ساده بود

مانی جون خندیدوگفت:بروشیطون اول بروخونه

لباساتو تمیز کنآسرمو براش تکون دادم و رفتم

توحیات ۲دیه بعد روهام اومد جوووووون چه

تیپی نخورنت شفتالو ی شلوار کتان سرمه پاش

بود با

تیشرت سفید سوار سانتافش شد که منم سوارشدم

و رفت به سمت خونه ما 48
اووووووف هیچوقت فکر نمی کردم روهام
اینقدر شیطون باشه و درعین حال مغرور توکله راه ی
کلمه هم

حرف نزد جلو دره خونه ترمز زد نمیدونم چرا
اینقدر دوس داشتم سر به سرش بزارم از ماشین
پیاده

شدم و گفتم: ببخشید پول خورد ندارم
اییییی آفتاب پرستو ببینا چه سریع رنگ عوض
میکنه

خندیدمو پشتمو بهش کردم و رفتم تو خونه
جوری درو با لگد باز کردم که مامان از تو آشپزخونه
پرید بیرون

مامانی: چی شده جنگ شده
_نه مادر زلزله تشریف آورده

مامانی: از بنایی اومدی روناک
 خندیدموگفتم: نه خوردم زمین
 مامانی: میگم خنگی دیگه به اون عمه هات رگتی
 _کی پشت خواهرا من حرف زد
 برگشتم سمت بابا که باخنده به ما نگاه میکرد
 مامانی: من حرف زدم
 بابایی: بله بله خوب کردی کیه که جرات مخالفت
 داشته باشه 😊😊
 ای بابای زن ذلیل 😊
 _مامان من دارم با روهام میرم کوه برا درس
 مامانی: پرت نشی پایین
 یعنی این جملش خیلی منظور داشت!!!!
 _ماما!!!!!!
 مامانی: خو راس میگم دیگه خنننگول مامانی 49
 _بابایی بین چی میگه

بابایی خندید و گفت: برو پدر سوخته برو چشم آبی
بابا من دخالت نمیکنم

خندیدم و بادو رفتم بالا اوه بدبخت رو هام زیره
پاش درخت سبز شد

مانتو شلوارمو درآوردم و شوت کردم تو حموم و ی
مانتوی صپرتی و شال و شلوار نشکی پوشیدم رژ
قرمز مم زدم مو هامم فرق باز درست کردم و زدم
بیرون

_بای مامای اند ددی

خدا فظی کردم و اومدم بیرون رو هام سرش رو
فرمون بود و چشماش بسته باز کرمم فعال شد
رفتم

سمت ماشین و رو آروم باز کردم و نشستم یک دو
سه جوری درو کبوندم به هم که خودمم ترسیدم
رو هام مثل این جن زده ها بلند شد تا بلند شد

کلش خورد به شیشه ماشین زدم زیر خنده حالا
نخن

کی بخند با احساس قرار گرفتن دستی روی دستم
برگشتم سمت روهم که نیشم بسته شد
آرام باش عزیزم آرام
چرا رم میکنی
آرآرآرآرآر

نفس عمیق بکش
اخوی نرنی بکشی مارو
اوه اوه چجوری نفس میکشع
بابا شوخی بود نخور منو
روهام: اذیت کردن دوس داری
خوب الحمدلله زبون باز کرد
_مفتشی

روهام: نه من روهامم

چه جالب چون منم دختره بابامم 50
روهام:ععع من فکرکردم دختره مامانتیا
ای بابااااااا این دیگه چرا بامن ورمیره بابا جهنم از
موهات دارت میزنن پسر گل
دیگه چیزی نگفتم روهامم دهنه گشادشو بست
پسره زباله
جلوی کوه ترمز زد و پیاده شدیم
رفتم برم بالا که گفت:اهم اهم بهت یادندادن مثل
گاو سرتونندازی پایین ی دفعه نری
بیا خداجون به گاو تشبیهم نکرده بودن که کردن
به تو یاد ندادن مثل گوسفند ی دفعه ی نفرو
صدانکنی!
روهام:به تو باد ندادن با بزرگ تراز خودت درست
برخورد کنی
به تو یادندادن که با ی خانم درست برخورد کنی

روهام: کو کو خانمو نمیبینم
به خودم اشاره کردم
روهام: تو؟! تو که خانم نیسی ی خنگ دستوپاچلفتی
عییییی

شیطونه میگه برو جوری بزنش که ناتوانی
در صحبت کردن پیدا کنه هاااا
_حالا چرا نرم بالا سیب زمینی

روهام: هنو بچه ها نیومدن هویج سفید
چه لغبا قشنگی به هم میدیماااا حالا کی قراره بیاد
_به به داداش روههااااااام

برگشتم سمت صاحب صدا 51
جوووووون خدایا تو چرا اینارو اینقدر قشنگ آفریدی
ی پسر چشم آبی با موهای بور و ته ریش هیکل
فوقالعاده ای داش ی تیشرت مشکی و شلوار سفید
پاش بود

اومد جلو رو هام و باهاش دست داد ی نگاه به من
کردو گفت: باربد هستم
باربد نگو بگو فرشته بگو جوجه رنگی
_روناک

۳ نفر دیگه با دو اومدن سمت رو هام یکی از پسرا
بارو هام سلام احوال پرسى کردو به من
گفت: روناک
درسته

عععععع این منو از کجا میشناسه
رو هام با پاش زد رو پای پسره که شلیک خنده
رفت رو هوا

پسره چشم ابرو مشکی بود و ی کت تک مشکی با
شلیپار مشکی پاش بود اینم ناز بود
دوتا دختر دیگه هم بودن که از همون اول منو
آبیاری کردن

_من بردیام داداش باربد

جوووون امروز موخ میخوام بزnm حخخخ ندا آمد

و یکی خورد پشت کلم

_خوشبختم

_منم بهار هستم

بهش نگاه کردم ی دختر جذاب چشمای آبی و

موهای بور طلایی و لبای کوچیک و بینی استخوانی

_روناک

_منم آیسام و ی لبخند گشاد تحویل من داد

چسای وحشیه سبز داشت باموهای قهوه ای و قده

کوتاه

بردیا:اووووو مراسم خواستگاری که نیس میخواین

شماره شناسنامه هم بدین

باربد:بردیا ی امروزو آدم باش 52

روهام:وای دوتا زلزله بیوفتن به هم چه شود وا ویلا

آیسا: تا اینجا که میدونم بردیا اولین زلزمونه دومی
کیه

روهام به منه مظلوم اساره کردوگفت: اینجوری
نگاش نکن ی آتش فشانیه
عععع تخم کفترخوردی زبونت باز شده روهام آقا
حالتومیگیرم

بهار: وای نگین نگاکنین چه چهره مظلومی داره
گوگولی

انگارداره بابچه گربش حرف میزنه 😞 😞
خخخخ بچه گریم شدم دیگه میبینید توروخدا گیر
یه مشت بدتر از خودم افتادم ولی به خودم
امیدوار شدم انگار خل تراز منم وجود داره
-روناک جونن نمیای بریم
-چی چرا چرا اومدم

بعدش رفتم سمت بالا و وسط بهار و ایسا حرکت

کردم مادخترا جلوتر میرفتیم پسرانم از پشت ازمون
حفاظت میکردن

والا به درددیگه ای که نمیخورن بزار حداقل پشت
سرمون باشن اگه افتادیم بگیرنمون والا بوخدا
-روناک جان چند سالتو گلم؟

-شما چندسالتونه؟
-من آیسو

-دانشجویین؟

-آره من پرستاری میخونم آیسو معماری توچی
گلم

-ادبیاتم 53

_این اگه وکیل بشه همون روز اول پرتش میکنن
بیرون از دادگاه

برگشتم پشت سرم و به روهم نگاه کردم امروز
خیلی ساکت بودم فک کرده چه خبره شیطونه

میگه

۴تا از اون خوشگلارو بارش کنم

_امامیدونی اگه قاضی بشم شک نکن همون روز

اول حکم قصاصتو میدم

همه زدن زیره خنده حقشه تااین باشه با من ورنه

ی ذره دیگه بالا رفتیم که بهارگفت:وای جونم دراومد

_کجا رفت؟

بهارباخنده گفت:روناک تو سر به سرم نزار ترو خدا

خندیدمو سرموتکون دادم

روهام:روناک بدو درس

_وای روهام اینجارودیگه بیخی

روهام:قبول کن تنبلی پس

_تنبل حسنی بود باتو

روهام:عاقلان دانند میای یا به زیر بیارمت

_آقا پس زنگ تفریحم داشته باشم دیگه آقا معلم

خندیدو سرشو تګون داد ایش پسره نچسب
کتابمو بازکردم و روهم شروع کرد به توضیح دادن
اینجا ال کن اونجا بل کن اینجا اینو بزاراونجاونو
بابا انیشتین باون همه هوشش اینقدرخرنمیزد که
من میزنم اه خسته شدم
روهم:جوجه باتوام کجایی
_خروس تو لباسامم

روهم:عععع هل کن زرنګ 54
ی نگاه به سواله انداختم بابا اینکه از فرمول
شکافت هسته ی زمینم سخت تره
روهم:روناک میخوای سوال هل کنی اپلو که نیس
_بابا من هوشم اندازه ماهیم نیس که بتونم اینو
هل کنم

روهم:پ قبول داری کودنی
باحرص گفتم:آره همنشینیی باتو درمن اثر کرده

روهام: حالا حرص نخور شبی جغد میشی

_خودتو تو آینه ی نگاه کردی

باربد: موش اول ۱۰۰۰

باخنده برگشتم سمتش

_من بچه نمیزنم

روهام: نه که ننه بزرگی مثلا میخوای با عصا بزنی

دندونامو روی هم ساییدم برم بزنمش دلقکوووو

بهار: بابا درس بسه روناکی بیا اینجا

ای قوربونت نمیشد زودتر بگی

تا بهار اینو گفت مثل کانگورو از جام پریدم بدو

رفتم سمت دخترا باهم رفتیم سمت کافی شاپی که

اون

بالا بود خیلی جای دنجی بود ازش خوشم میومد

آرامش خاصی داشت با دخترا رفتیم تو کافی شاپو

روی یکی از تختا نشستیم پسرام اومدن لبه تخت

نشستن همه سفارش قهوه با کیک شکلاتی دادیم
تاموقعی که سفارشامونو بیارن مادخترا درباره درسو
دانشگاه حرف زدیم پسرام درباره کاروبورس بین
حرفاشون فهمیدم روهام وباربد شرکت مد دارن
مثل بابا وبردیا شرکت عمران داره وباربد سن
روهامه و

بردیا دوسال کوچیکتره به به باریک به خودم ببین
چقدر اطلاعات جمع کردم 😊 55

-روناک جان چه رشته ای میخوای قبول بشی گلم؟
-حقوق بهارجون

-||| خیلی خوبه گلم روهام پس خیلی میتونه
کمکت کنه

-آره اگه کمکم کنه

-روهام:||||| بشکنه این دست که نمک نداره من
کمکت نمیکنم

-نه

-ایی چشم سفیددد من هرروز باتو دارم تمرین و
تست کارمیکنم که

-تواین یک ماه کلا دوجلسه باهام وارکردی کی هر
روز بوده؟

خخخخ قیافشو ببین شکل لبو شده خخخ
جیگرم حال اومد تا تو باشی به من نگی کودن آقا
روهام 😊

-||| اینجوری دوروز باهات تمرین کارکردم اره باشه
از فردا روزی ساعت تمرینو تست کارمیکنیم خوبه؟
چیییی گفت روزیسا||اعتتت نهههه خدایا غلط
کردم شکر خوردم من اگه روزی ساعت تمرین کنم
که

تااخر سال خل و چل میشم بجای اینکه برم یر
جلسه کنکور باید برم دیوونه خونه 😞

_آخجونم خوبه

_تنها تنهااااا غیت میکنین سوسک بشین

برگشتم سمت باربد و گفتم:خوب شد اومدی بیا

تازه وسطاشیم

باربد:حالا غیت کنم بخت برگشته ای یع

_اصغر آقا بغال

_عععع خوبه پس ببینم دخترش چجورین برم

توکارشون دیگه ددی شون بغاله دیگه من سرکار

نمیرم

همه زدیم زیرخنده

بردیا:باربددددددد

باربد:اوا آقامون دعوام کرد ببخش منو 😊😊

وای خدا چقدر خندیدم

_سلاممممم من اومدممممم

برگشتم سمت دره کافه که دوتا دختر و دیدم

یکیشون ی مانتوکوتاه سفید باشال و شلوار مشکی
تنش بود چشای سبزی هم داش و خیلی نانا بود
اومد جلو و بعده سلام احوال پرسى رو به من
گفت: من الیکام گل سر سبد
_منم رونا کم گل داخل سبد آون یکی دختره که
خیلی جذاب بود گفت: منم محیام
_خوشقلبم

خندیدنو نشستن به صحبت کردن از هر دری تا
پنجره ای حرف زدن منم که نه خیلی کم حرفم
همش

ساکت بودم رو هام فدام شه خخخ 57
با دخترا اینقدر حرف زدیمو خندیدیم که دیگه دل
درد گرفته بودم دیگه نزدیکای ساعت بعد از ظهر بود
که تصمیم گرفتیم بریم سمت خونه موقعی که از
کوه پایین اومدیم دخترارو بغل کردم شماره

هاشونم

گرفتم قول دادم هر وقت قراره کوه یا تفریح میزارن
منم پیام

بعدشم خداحافظی کردیمو رفتم تو ماشین روهم
نشستم تابیداد تقریبا بعداز دقیقه خندیدنو شوخی
کردن باپسرا خداحافظی کردو اومد سوار شد وراه
افتاد سمت خونه ما

-خب روناک خانوم بگو ببینم چطور بود؟
-چی؟

-پیچ پیچی لئوناردو داوینچی گردش دیگه آی کیو
-آهان عالی بود خیلی خوش گذشت
-خب از دوستای من خوشت اومد؟
-آرههه خیلی خوب بودن معرکه بوووودددن
بخصوص بهارو آيسا

-خب پس خداوشکر بفرما خانوم رسیدیم

-مرسی سلام خاله جونو باعمو برسون بابای
-توام همینطور راستی روناک؟
-بله

-خودتو واسه فردا آماده کن
-فردا؟ چه خبره؟

-خبر خاصی نیست فقط باید ساعت تست
بزنی 😊

والاایییی خدا نههه اصلا یادش نبودم حالا چه

خاکی بریزم توی سرم (۱۶) 58

-اهااان نه یادم نرفته

-خوبه پس فعلا بای

-بای

رفتم توخونه هیچکس نبود احتمال زیاد رفته بودن

خونه مامان جونم چون دایی کوچیکه از آنتالیا

اومده رفتن دیدنش حالا انگار رفته بود مکه والا

راحت عوض کردم موهامم بافتم کتابامم چیدم
وسطشون نشستم منتظر آقا کچله
-سلام به به چه دختر حرف گو کنی میبینم که اماده
ای

-سلام بله امادم مگه قرارنبود باشم
-گفتم شاید قولتو فراموش کردی
-نخیرم فراموش نکردم یادمه
-خوبه خب شروع کنیم؟
-اره از ادبیات
-عربی تکمیلی؟
-اهوم

-خب پس ادبیاتتو بیار تا مین دیگه باید تا تست
بزنی بدو دختر خوب
ای خداااا باز شروع شد الهی کچل بشی من راحت
بشم ساعت تمام تست زدم بعدشعر معنی کردم

ای جوئه سییلا نادر شاه اینقدر ونگ ونگ نکن
باباخسته شدم اه خوابم میاد
به زیر لا چشمو باز کردم که جیغم رفت هوا حالا
هی من جیغ بزنم این مثل خرنگام کنه
باجیغ آخری که زدم در باز شدو رو هام مامان و بابا
وارد شدن

_اینو کی آورده اینجا

رو هام: عععععععع این چجوری اومده اینجا نچ نچ
پشمک بیا اینجا

سگ پا کوتاهی که رو به روم بود با حرف رو هام
رفت کنارش خودشو مالوند به پا رو هام

ایی زباله چندشم شد حالا ی چیزی

ی چیزی این وسط مجهولهااااا این چجوری پا
در آورده اومده اینجا البته پاداشته اما چجوری اومده
به

روهام نگاه کردم که با خنده نگام میکرد یعنی
میکشمت روهام

مامانی: دختر ازدها که نیس سگه
بابایی: لوسه دیگه

یعنی واقعا ممانم از حمایتتون کشته مرده این
حمایتم

_بعله دیگه بعله اینجا طویلس منم اینجا گوسفندم
شماهم که چوپان مثل چی درو باز کردینو
واردشدین

مامانی: پ چی فک کردی نیستی
ذکی ننه ماروباشا دیگه یقین پیدا کردم سرراهیم

61

_بعله بعلهههههه درس میگین حالامیرین بیرون
مامانی: نامحرم که اینجا نیس

روهام دسته.....پوووووف با جشمام به روهام

اشاره کردم که مامان تازه آی کیوش افتاد و رفت
بیرون

بلیز شلوار طوسی رنگمو پوشیدم و رفتم پایین به
ساعت نگاه کردم که چشمام زد بیرون
۱۲بوووووود چقد خوابیدم منننن

وارد حال شدم و رو به روی روهام نشستم
امروزچقدرجیگرشده دلککککککک
اصن ابراز علاقه منو دارین

روهام:روناک خانم دیروز کارکردیم ای بدنبودین
واسه امروز چی آماده ای؟!؟ اماه دیگه آزمون
کنکورته

ها ☹️☹️

من میخوام آزمون بدم این جوش میزنه آخه به
توجه گوریل پسره شتر کم مونده تو دسشویی
رفتمم

دخالت کنه جلبکه بی خاصرت
_آقا رو هام امروز خودم کلاس دارم
آخیش بچم کاملاً قهوه ای شد
رو هام: پس من میرم دیگه
شررت کم

مامان: عععع بمون رو هام جان ی روزم اینجا بد
بگزون

بابایی: تو هم مثل پسرنداشتمی
رو هام: این حرفا چیه حالا که اصرار دارین میمونم
بیا از خدا خواسته خدا رو شکر امروز من نیسما یعنی
واقعا خدا رو شکر

_خوب دیگه منم میرم
مامانی: بای خدافظی خوشحالمون کن دخترم 62
خدایا ||||| به کدامین گناه بابا من پدر مادر
اصلیمو میخوامممم (ح) (ح) (ح)

رفتم تواتاقم و ی مانتو سفید کوتاه و شال و شلوار
قرمز پوشیدم من که امروز قراره بیچونم پس میرم
عشق و حال همیشه دوست داشتم ی دوست
صمیمی داشتم اما نشد دیگه ۲تا دوست صمیمی
داشتم که...

پرده های اشک نشست توی چشمام نه گریه
کارآدمای ضعیفه من قویم من گریه نمیکنم
بغضم قورت دادم رژ لب آتیشیموری لبام کشیدم
خط چشمم کشژدم وگوشیمو برداشتم واز دراومدم
بیرون

_خدای جذابیت داره میره

همه برگشتن سمتم

روهام جوری اخم کرد که ترسیدم

وا پسره خوددرگیر

ازشون خدافظی کردم و رفتم توحیات دوست

داشتم قدم بزدم

سرایدار عمارت درو برام باز کرد و رفتم بیرون ساعت و
نگاه کردم طرفای ۶ یا ۷ بود اوووووف چه زود
گذشت

خیابون الهیه کاملاً خلوت بود و هوا گرگومیش
دستامو باز کردم و سرمو گزفتم به سمت بالا بارون
نم نم

میخورد تپ صورتم و حالمو دگرگون میکرد گذشته
ها هجوم آوردن به سمتم گذشته های تلخ تلخ تر
از اسپرسو گوشیمو درآوردم و آهنگمو پلی کردم و
شروع کردم به راه رفتن

بارون نم نم

چتر و خیابون

بازم دلم

هواتو کرده زیره بارون

63

دل تنگیه من  

کمترنمیشه  

کاشکی بیای بمونی پیشم همیشه    


ذهنم کشیده شد به اون روزایی که لبخن مصنوعی
نمیزدم و واقعا شاد بودم اون روزایی که باهاش
بودم باهام بود اون روزای ۲ نفره و ۳ نفرمون
همون روزای قدیمی همونایی که دوس دارم دوباره
تکرار

بشن نم اشک تو چشمام نشست و تصویره اول
اومد جلو چشم 
میدونم 

روزای خوبی توی راهه   

واسه ی من  

فقط عشق تو تکیه گاهه   

تصویر دوم جلو چشمم رژه رفت همین طور پشت
سر هم اولی دومی سومی زانوهام سست شد و
افتادم رو زمین بارون لباسامو خیس مرده بود
خدایا توهم دلت گرفته توهم از من کله داری خدا
چرا.....

چرا من.....

خدایا تاکی؟

خدایا منو نمیبینی؟

توهم با من قهری؟

خدااازم گرفتیشا؟

خدایا حواست به منم هس؟ 64

تومگه همون خدایی نیسی که میگن دلت بزرگع؟!

میگن رحیمی؟!؟

بخشنده ای؟!؟

د لامصب جوابمو بده؟

اشکام شروع به بارش کرد
بارون لحظه له لحظه شدید تر میشد
خدایا اگه میخواستی بزاری بره چرا اومد؟
چرا زندگیمو نابود کرد
جواب این سوالارو کی میده؟
احساس کردم دارم خفه میشم اه لعنتی اه
چشمم تارمیدید
خون از بینیم سرازیر شد
اه لعنتی الان نه
دستو پام سرد شدن
و پلکام سنگین شد و.....
روهام:

باماشین داشتم رد میشدم و ذهنم درگیرش بود
کجاست الان چیکار میکنه؟ بارون وحشیانه خودشو
له

شیشه میکوبوند سرعتمو کم کردم که ی چیزی کنار
خیابون نظرمو جلب کرد
ماشینو پارک کردم و پیاده شدم
به سمت شخصی که جلوم بود رفتم
روناک؟! 65
اینکه رونا که???
سریع گرفتمش تو بغلم لباساش ماملا خیی زود
و دست و پاش سرد بود
خون از بینیش میومد
ترسیدم
خدایا چی شده
بلندش کردم و با عجله بردمش تو ماشین
اه لعنتی
نبضشو چک کردم خیلی کند بود خیلی
پامو روگاز فشار دادم و ماشین از جاش کنده شد

جلو در بیمارستان ترمز زدم
و بغلش کردم
_بلانکارد بیاریییییین
چندتا پرستار اومدن سمتم و روناکو گذاشتن رو
بلانکارد و بردنش
نشستم رو زمین و با پام رو زمین ضرب گرفتم
چش بود چرا اینجوری بود؟
هیچوقت فکرشو نمیکردم روناکو تو این شرایط
ببینم
بعده ۴ ساعت دکتر اومد به سمتم
_چی شده
دکتر: خانم تهرانی منتظرتونه
و بعد رفت با قدمای سست وارد اتاقش شدم به
دستش سرم بود 66
_روناک.....

روناک:

فهمیده؟

نه بابا به قیافش نمیخوره؟

وایسا بینم مشکوک میزنه

فهمیده؟

اگه فهمیده باشه شبانه میدزدمش و میکشمش 😊

قاتل جانی هم خودتونین

_هنو نمردماااا

روهام:اگه میمردی تعجب میکردم

خوب خدا رو شکر نفهمیده

_خوبه میدونی تا چالت نکنم نمی میرم

روهام:منم تاحلواتونخو ذچرم نمی میرم

_عععععععع خوب کاری میکنی

روهام جدی شد یعنی این حدی شدنو تو تموم

سلولام احساس کردم

روهام:چراتو وسط خیابون ولو بودی و خون دماغ
شده بودی

بابافضولو بردن جهنم گفتم هیزمش تره
_دکتری؟

روهام:نه دام پزشکم 67
_دامش شاید باشی ولی پزشکش نه 😊
آخی بچک باز سرخ شد

روهام:روناک میگی یا سگ بشم
_پس الان چی عی؟

روهام:روناکمککمکم
_کوفت

روهام:نمیگی دیگه؟
_نوچ

روهام:الان میگم دکتذت بیاد
عععع زرنگ بگو بیا ببینم

_منتظرم

روهام:اصن هرمرگیت که شده ایشالله بدتر بشه
والا

_به دعای گربه سیاهه بارون نمیارهااااا
آخی خنک شدم خو بچه چرا ورمیری با من از اتاق
رفت بیرون لباسام که خیس بود پوووووف چی
بیوشم

_روهااااااااام

تند اومد داخل

روهام:چت شده 🙄

خودمومظلوم کردم وگفتم:لباسام خیسه

روهام:الان یعنی جییییییییی یعنی

لباسامو در بیار مممممم

_نه وایسا تماشا کن لخت میام 68

روهام نفسشو باخرص فرستاد بیرونو رفت

خداوشکر چیزی نفهمیده ی لحظه غم نشست تو
دلم خدایا

آخه این انصاف پوووووف
خدایا کرم تو شکر

روهام بعده ۱۰ دقیقه برگشت ی پلاستیک تودستش
بودشوتش کرد رو پام و رفت بیرون
لباسارو با ذوق ریختم بیرون که ی دفعه فکم بسته
شد ☹️

ی شال سبز شبرنگ با کلای نارنجی گرفته بود با
شلوار زرد که روش پولک قرمز داشت و ی مانتپی
گشادو کوتاه بنفش کاملا دلک به تمام معنا
روهاااااااااا میکشمتنتنتنتنتت فعلا که مجبورم
ولی بعدا حالیت میکنم

لباسارو پوشیدم و رفتم بیرون روهام تا منودید زد
زیره خنده

_کوفت کدو سبز گمشو

چیزی نگفتو راه افتاد همه باخنده نگام میکردن

ای خدایااااا روهام میکشمتتتت

سوارماشین شدم یعنی سوارکه تشدم خودمو پرت

مردم روهام اینقدر تو راه خندید که فک کنم دل و

رودش پیچ خورد

_بزغاله ساعت چنده؟

روهام: ۹گوسفند

اووووووواز ۶من بیرونمممممم

_میمون دراز دست گوشیم کوش؟

گوشیمو ازتوجیش درآورد و پرت کرد رو پام 69

وحشیییی

گوشیمو گذاشتم توجیب لباس خوشگلم و

چشاموبستم

روهام:دوشیزه رسیدیم

به به بالاخره ی نفر از من دفاع کرد
نوت بوکو خاموش کردم و رفتم سراغ گوشیم ی نت
گردی کردم و گذاشتمش سرجاش
رفتم تو فکر
۶ماه؟
فقط ۶ماه؟
۳نفر؟
۳خاطره ی مجهول؟
۴تا رقیب؟
آخرش چی میشه؟
چرا بعد ۲سال دوباره شروع شد؟
استارتش کجا خورد؟
مقصر کی بود؟
من؟
کی؟

دوباره بغض گلومو به درد آورد 71
با ریموت اسپیکرارو روشن کردم و صداشو بردم بالا
چرا من اینقدر ضعیفم؟
چرا؟

اشکام راهشونو پیدا کردن
و شروع به باریدن کردم
برگشتم به اون شب نحس اون شب ویرانگر....
سرگرمیه تو

شده بازی بااین دله غمگینو خستم
یادت نمیاد

اون همه قول و قرارایی که باتو بستم
قطره ی دوم اشکم ریخت روی گونم
توی عمقش غرق شدم
لبخندم رفت و جاش اشک توچشمام نشست
چشمامو بیشتر روی هم فشار دادم

تصویر واضح ترشد.....

با این همه ظلم

تو بین باز چجوری

پای این همه قولو قرارا من نشستم

نشکن دلمو

به خدا آهم میگیره دامتو آه هرگز

نگو بی خبری 72

نگونمیدونی دلم پره از ی تفرین سینه سوز

نگونمیدونی وقتی نیستی کویه شده کاراین دل

عاشق شبو روز

بالشتو روی صورتم گذاشتم و حیغ زدم

بلندو بلندتر

صدام تو صدای آهنگ گم بود

و من حیغ میزددم.....

بالشتو از روصورتم برداشتم خونی بود اه لعنتی

پرتش کردم زیر تخت و رفتم تو دسشویی چشمام
سرخ سرخ بود و صورتم کبود
چندموشت وب له صورتم زدم و نشستم روی زمین
و دستامو گذاشتم روی چشمام کی زجه های
منومیدید کی از دل من باخبر بود؟ کی میفهمید که
پشت لبخندم چی پنهونه
گوشیم زنگ میخورد ولی نمیتونستم از جام بلند
بشم به یختی خودمو کشوندم سمت تخت و بدون
نگاه به شماره جواب دادم
_ب...ل.....ه
نفسم توسینم حبس شد
چشمام داشت سیاهی میرفت
تارمیدیدم
_روناک
نفسم با صدا بیرون اومد

نفس نفس میزد و دستام میلرزید 73
_روناک بیا میخوام ببینمت ۳دقیقه دیگه بام تهران
بای
بوق....بوق....
خشکم زده بود
نمیدونستم چیکارکنم
به خودم اومدم
ی فرصت بود ی فرصت مناسب برای انتقام
برای اینکه تف بندازم تو صورتس
سرسری ی لباس پوشیدم و نشستم پشت فرمون
به صداهای مامان توجه نکردم و پامو گذاشتم
روگاز
و رفتم سمت بام تهران
رسیدم ضربان قلبم رفته بود بالا و هرآن نزدیک
بودایست کنه

جیغ زدم

_دست از سرم بردار بردارrrrrrrrrrr

عقب عقب رفتم

_روناااا ک نروووووو

زیر پام خالی شد و.....

راوی:

و مرگ به همه چی خاتمه می دهد

به عشق

به زندگی

به این دنیا

و دریچه ای به دنیای دیگه

آرتام روی زانوهاش افتاد و دستاشو گذاشت رو

سرش ارغوان و آروشا از توماشین به دوست دوران

کودکیشون که حالا فقط ی جسد بود نگاه میکردن

آرتام به خودش اومد و با دو رفت به سمت روناک

روناک! ???

رونام ؟!؟؟

روناک یا روشنائی؟ 75

روناک شیطون با ی قلب غمگین

چهره ای شاد ولی از درون داغون

شوخی ولی پراز درد

و حالا

خاتمه یافت

با مرگ

ی مرگ غیر باور

روناک چشمای آبی رنگشو به روی این دنیا بست

آرتام بالاسر جسد روناک زانو زد

روناک غرق خون بود

آرتام با داد گفت: ارغوااااان آروشااااا

ارغوانوآروشا از ماشین پیاده شدن و باگريه کنار

آرتام ایستادن

آرتام: کمک کنین بلندش کنم

ارغوان: آرتام ولش کن مرده

آروشا: آرتام بلندشو

وسوسه

وسوسه ای که آرتامو به نابودی نزدیک تر کرد

بلندشد

و همراه ارغوان و آروشا رفت

روهام

کلافه روی فرمون ضرب گرفته بود و نمیدونست

چیکارکنه 76

رویا بهش خبر داده بود که روناک با وضع

وحشتناکی رفته بیرون

روهام که سردرگم بود با ی حس

ی حس ناشناخته

باموشت روی فرمون کبوند
گوشیش زنگ خورد با عصبانیت جواب داد که
صدای گریه مادرش توی گوشش پیچید
_مامان چی شده
و بازم جوابی نشنید
_د خرف بزن لعنتی
روهام با حرفی که شنید دستوپاش سست شد با
سرعت له سمت بیمارستان رفت و ماشینو جلودر
پارک کرد و بادو به سمت بیمارستان رفت
مادر و پدرروناک و روهام پشت در اتاق عمل بودن
و گریه و زاری میکردن
روناک رفت
روشنایی زندگیشون رفت
و.....
دوباره دل هوای

باتوبودن کرده

نگو این دل دوریه

عشقتو باور کرده

دل من خسته ازاین

دست به دعاها بردن

همه ی آرزو هام 77

((بارفتن تو مردن)) ☹️☹️☹️

رویا

میخواست نور زندگیشو با دستاش کفن کنه

بشوره

جیغ میزد و میگفت نریزین

نریزین رونا کم از تاریکی میترسه د لعنتیا نریزین ☹️

ولی رفت روناکش وجودش رفت.....

دکتر ناامیدایستادن کنار

روهام به روناک نگاه میکرد

دکتر به هم نگاه میکردن ولی سریع به خودشون
اومدن و روهامو بیرون کردن

روهام هاجو واج به مانیتور نگاه میکرد روی
زمین سجده میکرد و خدای خودشو شکر میکرد
دکتر بعد از ۵ ساعت از اتاق اومدن بیرون

همه به سمت دکتر رفتن

رامین: د خترم وقای دکتر د خترم

دکتر: کما..... تا ۴۰ روز اگه بهوش نیاد

دستگاهارو میکشیم و درضمن سرطش خیلی

بدخیمه فک نکنم

زنده لمونه

رویا دنیا روی سرش چرخید و روی زمین افتاد

روهام به جای خالیه دکتر نگاه میکرد ولی هنوزم تو

دلش خدا رو شکر میکرد که جاب امیدی هست

ولی ۴۰ روز

تو این ۴۰ روز جی میشه؟

روناک میره یا.....

روهام:

۳روز گذشت

نمیخوای بلند بشی 79

نمیخوای چشمتو باز کنی؟

روناک

بلندشود یگه

قول میدم

دیگه باهات بحث نکنم

دیگه اذیتت نکنم آروناک

مامانت تو آی سیوعه

روناک چرا پنهون کردی؟

چرا نگفتی سرطان داری

توی آینه بین خودتو

چه روده زیود
توی جوونی غصه اومد سراغت پیرت کنه
نزار که تواوج جوونی غبار غم
بشینه رو دلتویهو پیرو زمین گیرت کنه
۳روزه میام اینجا باهات حرف میزنم
نمیدونم

اما

ی حسی دارم
ی حسی که به کسی نداشتم
ی حسی که فقط نسبت به توعه
ازش فرار میکنم 80
نمیخواهم حتی به زبون بیارمش
تو بلند شو قول میدم دیگه سر به سرت نزارم
روناک!!!!

منتظرش نباش اون دیگه تنها نیس

بوسیدم و رفتم

۱۰روز بعد:

روناکی؟

مامانت قلبش ضعیفه هااااا 81

بابات دیگه طاقت ندارها

دوباره دل هوای باتو بودن کرده

نگو این دل دوریه عشقتو باورکرده

روناکی ۱۳روز شدا روناکی بلندشو دیگه

۲۰روز بعد:

روناک د لعنتی بلندشو دیگه

۸روز دیگه بیشتر وقت نداریاااا

بابا تومگه نمیخواستی کنکور بدی

روناکی؟

میخوای تنهامون بزاری

نمیدونم چی شد که اینجوری شد

و آروم مثل ی بچه گربه ی ناز خوابیده بود
رویا قلبش ایتقدر صعیف بود که اگر میشنید
روناک مرده حتماونم میرفت
پرستار با سرعت از اتاق خارج شد و بعد همراه
چنددکتروارد اتاق شد همه بااضطراب به هم نگاه
میکردن خط مانیتور صاف شد و.....
رفت به همین سادگی
شوک اول
شوک دوم
شوک سوم
دکترا کنارایستادن
روناک بامرگ دستوپنجه نرم میکرد
ولی مگه میشه بره روناک بمب انرژی
عزیزدردونه بابا
عزیزدل مامان

وازه‌مه مه‌متر عشق پسری که برای اولین بار دلشو
به یک دختر باخت 83

مگه روناک کوچولو دلش میاد دله این همه عاشقو
بسوزونه نه همیشه روناک نباید بره نباید...

روهام به خودش اومد با سرعت خودشو به اتاق
رسوندو خودشو پرت کرد تواتاق

-ننننن نکشین اون زندست

دکتر دست نکه داشتن دستگاه‌ها هنوز روشن بود
خط روی مانیتور صاف بود نن روناکم نباید بره

نباید

-روناک خانومی دلت میاد بری بلندشو ببین

مامانت حالش بده قلبش ضعیفه طاقت دوریتو

نداره‌ها

بابات دنیاش دخترشه بری دنیاش نابود میشه‌ها

روناک شدی نفسم

بری نفسم میره

شدی وجودم

بری وجودم میره

روناکم برگرد نزار زندگیم نابود بشه نزار تا عاشق
شدم عشقمو از دست بدم نزار ملکه قلبم نزار
دستشو گرفتم سرمو گذاشتم روش قطره اشکم
چکید روی دستش انگشتاش تکون خورد خط
صاف

روی مانیتور شکسته شد وووو پلکای روناکم تکون
خورد فوری پرستارا منو از اتاق بیرون کردنو پرده رو
کشیدن خدایاااا یعنی برگشت میشه که برگرده
میشه که تنهام نزاره میشه

بعد از ساعت دلهره و نگرانی آخر دکتر از اتاق اومد
بیرون لبخند روی لباش بود دلم اروم شد
رامین: آقای دکتر چی شده دخترم چی شد؟

دکتر:نمیدونم چی بگم معجزه،عشق یا دعای مادر
واقعا گیجم ولی اگه کسی نظرمو بپرسه میگم
معجزه

عشق دخترتونو برگردوند
-معجزه عشق یعنی چی؟
-وقتی قطره اشک این جوون ریخت روی دسته
دخترتون برگشت این یعنی معجزه عشق
روهام: 84

از خجالت سرمو انداختم پایین ولی تو دلم قند اب
میشد اخه دنیام برگشت ولی سرطانش چی خدایا
راوی:

روناک از کما بیرون اومد
ولی

به نظرتون میتونه سرطان به این سختی روهم
پشت سر بزاره

آیادوباره عشق معجزه میکنه....؟

بعداز اینکه دکترا از اتاق اومدن بیرون اجازه گرفتیم
و اروم رفتیم بالا سرش

چشماش بسته بود اروم نفس میکشید صورت نازو
سفیدش لاغرو زرد شده بود زیر چشمای آبیش
گود

رفته بود جسمش نیمه جون شده بود
رفتم کنارش ایستادم دستای ظریف خوشگلشو
گرفتم بین دستام

خدایا این دستادنیای منن کاری نکنی که دیگه
نتونم بگیرمشونا

خدایا این چشما هستی منن کاری نکنی دیگه نتونم
بینمشونا

آروم دستاش تکون خورد چشماشو بازکرد یه
چیزایی زیر لب میگفت نمیفهمیدم گوشمو بردم

نزدیک

لبش میگفت آب

دکتر گفته بود آبش ندیم برای همین یه دستمال

جیبی خودمو دراوردم نم دارش کردم کشیدم به

لباش

لبای قلوه ایش ترک خورده بود خشک شده بود

الهی رو هام فداش بشه

خدایا بیار زندگیمو برگردونی اینبارم برگردون

حالم بد بود خیلی از اتاق اومدم بیرون رفتم سمت

نمازخونه تو عمرم نماز نخونده بودم ولی همه

چپورعایت میکردم رونا موسم غیرت داشتم ولی نماز

نمیخوندم 85

یروز دیدم رونا که باینکه خیلی ازادو راحت میگرده

ولی نمازشو میخونه اون روز برای اولین بار به

خودم

لعنت فرستادم که چرا اینقدر از خدام قافلم
خدایا میدونم شرط بندی حرامه ولی این تن بمیره
به این بار باهام شرط ببند
من از الان به بعد نمازمو میخونم به موقع
توهم فقط رونا کمو خوب کن دیگه هیچی نمیخوام
خدا جون فقط رونا کمو خوبش کن
باشه...؟

همه صورتم خیس بود از اشکام
خدایا قسمت میدم به بزرگیت رونا کمو خوب کن
خوبش کن باشه؟
باشه خداااااااااا...؟؟

پشت در اتاقش ایستادم
دکتر با شادی میومدن بیرون و لبخند میزدن
گیج و منگ رو به دکتره گفتم: چه خبر شد
پرستار: مزده بدین آقا منتقل شدن بخش به هوش

اومدن

بادادی کشیدم پرستاره بدبخت پرت شد ی متر
عقب تر

_ک....ک...کدوم بخشههههه

پرستاره باچشمای گردشش سمت راستونشون
دادبادو به اون سمت رفتم مامانمو دیدم رفتم
سمتش

_مامان

مامانی:مژده بده پسرم مژده 86

_مامانی روناک....

مامانم وسط گریه دستاشو رو به بالا گرفت و

گفت:خدایاشکرت شکرتتتت

بامامان واردشدیم خانم و آقای تهرانی بالا سرش
بودن و قربون صدقش میرفتن و.....
روناک:

آی ننه آی آی بابا مگه زمينه کشاورزيه ول کن
ديگه اه آبياري شدم

[illegible]

_خو باباين جز پديده ی قرن بيستو يکمههه
 مامان:برو لياقت نداری خلاق خر چه لایق
 _مامان من که فعلا ی دستو ی پام چلاقه خر نبودم
 که شدم

مامان اشک نوچشماش جمع شدو زدزیره گریه
خوبه خوبه جمع کنین خودتونو فیلم هندی شد
راسی

یادم رفت آی و ناله کنم وایسین دومین حسسشو
بگیرم آی ننه سقط شدم آی پام آی دلم آی
دیا فراگمم آی کبدم

_مامان قطعه مطعه که از تو بدنم ور نداشتم آخه

احساس میکنم سبک شدم
همه زدن زیره خنده باچشم‌ام دنبال روهم گشتم
ععع نگاهی کنا شبی میرزا کوچک خان جنگلی
شده

بابا بزن اون ریش‌ارو سخته کردم
_پپی پیس بیا اینجا میرزا
همه زدن زیره خنده روهم ی جور خاصی نگام
میکرد هاچیه تا حالا ندیدی ی دختر با دست‌وپای
چلاق
جلوت باشه

چشاتودرویش کن گوسفند
_نگرانه اون چشای سبزتم کج شدن به مولا
مانی جون:نگودخترم اگه بدونی که روهم..... 87
روهم پریدوسط خرفشوگفت:ذکه بدونی جقد
خوشحال بودم نیسی اذیتم کنی شررت کم بود

بیا میمون حرفا منم تلقید میکنه دلکک
_شادباش الاغ اما ازالان به بعد ملکه ی عذابت
اومده هاهاهاهاهاهاها
روهام:ملکه ی عذابم فعلا چلاقه هاهاهاهاهاهاها
ای بزنم بچسبه به همین ته سالون پسره ريقو مثل
الاغه دریاییه
الاغ دریایی؟
شگفتا
اینا چیه من میگم
مامانی:روناک
برگشتم نگاش کردم ی غم خیلی خاصی
توچشماش بود
وایییییی نه
اگه فهمیده باسه چی
واااایی اگه فهمیده باشه خودمو سقط میکنم

روهام و ننه باباش رفتن بیرون یا امام اولی اینجا
چه خبره

بابایی:روناک چرا پنهون کردی
خدایا من الان میرم رو به قبله تو عزرائیلو بفرس
_اووووم چیو بابایی

کوچه علی چپ سمت راسته هاااا حواستون باشه
مامانی:روناک دکترت گفت 88

الهی که لال بشه کبوترچاهیه زشت

_خوب مامانی الان زنده موندنه من ی معجزستااااا
بایادآوریه اتفاقات حالم بدشد

خدایا؟

آرتام؟

آرتام؟

حتی به زبون آوردن اسمشم تنمو به لرزه میندازه
مامانی:شیمی درمانیت....

_مامان من شیمی درمانی نمیکنم
بادادی که بابا زد تقریباً پرت شدم رو زمین بابا آرام
باش آراااااام

رم نکن عزیزم

بابایی: یعنی چی شیمی درمانی نمیکنم (☹) مگه
دستع توعه نخیر

_بابا حتماً ی حکمتی داشته که من.....

بابایی: روناک به خداوندیه خدادیگه دختری به اسم
توندارم اگه بخوای....

بغش باباییم شکست

الهی بمیری روناک آمن تا حالا شک باباموندیده بودم
رفتم از روتخت بلند بشم که یادم اومد چلاغم

_بابایی

بابا: روناک اگه بری دیگه...

مامان دسته بابارو گرفت و رفت بیرون

همه مثل ی گله گوسفند ریختن داخل
مامانی:چی شد درداری
مادره من مگه زایمان کردم
_نه مامان خانم چندروز دیگه کنکور دارم اونوقت
مثل این مودنا نشستم اینجا
روهام:اگه کودن نبودی که خودتو از بالا کوه پرت
نمیکردی پایین ☹️☹️☹️
بروعموجون بروتا نزدن بدرقت نکردم عجباً تو چه
میدونی ...

بابایی:بعدا راجبش حرف میزنیم ☹️
اوه اوه این آرامش قبل طوفانه ها!!!!!! 90
خدایا ترو به امام اولی
ترو به امام دومی حواست بهم باشها!!!!
ایییی خدایا یکی بلندبشه بیاداین بابای منو رازی
کنه من اینهمه خر زدم که کنکور تک رقمی بشم

ولی الان مثل معلولا گرفتم روی تخت بیمارستان
خوابیدم 😞

من میخواهم کنکور بدم بخدااااگه نزارن کنکور
شرکت کنم گودزیلارو دار میزنم حالامیبینید اگه این
کارو

نکردم 😞

-بابایی جونم بابای گلم روناک فدات بشه نگاهم
کن

-کوفت خدانکنه فدام بشی زلزله

-الهی قربونت برم من قهرم نکن دیگه دلم
میگیره 😞

-باشه حالا قیافتو شکل گربه شرک نکن 😞

بیااا این همه نازشو کشیدم تازه میگه قیافتو شکل
گربه شرک نکن من میگم بچه این ها نیستم هی
بگین نه اه

-بابایییییییییی

-اااااچته بچه چراجیغ میزنی

-آخه من کجام شبیه گربه شرکه هااااا (بازو)

-همه جات جیگر بابا (خنده)

-خیلی بدی بابایی (بازو)

-آخ بابا فدات بشه گریه نکن گل دخترم چی

میخوای بابایی بگو

-ااااا خدانکنه بابایی میزاری برم سرجلسه کنکور 91

-روناک دخیل بابا حالت بدمیشه جیگرگوشم بزار

سال بعد برو

-نه بابایی خوبم من این همه خوندم که برم رتبه

تک رقمی بشم روی این رو هامو کم کنم بزار برم

دیگه باباجونم؟

-باشه برو فقط به یک شرط

-چی بابایی

-زیاد به خودت فشار نیاری که حالت بدبشه باشه

-باشههههه باباجونمم عاشقتم 😊

-خوبه خوبه نمیخواه چاپلوسی کنی دیگه

-اییشششش منو بگو ابراز علاقه میکنم

-آخه ابراز علاقه هاتم مثل ادم نیست وروجک 😊

-دستت دردکنه دیگه باباجون غیر آدمیزادمونم

کردی 😊

-کی 😊 من 😊 کی 😊

-بله شما الان 😊

-||||| خب راست گفتم دیگه دخملی بابا

-بابا||||| 😊

-آخههه دخترم آدم نیست فرشته است 😊

-اوخیی فدای بابام بشم که اینقدر مهربونه بادنیا

-عوضش نمیکم بابایی ببخشید این چندوقت

اذیت

کردم ببخشید که کمرتوشکوندم ببخشید 😊
-وقتی بابام فرشته است پس میخوای دخترش
فرشته نباشه 😊

-ایی وروجک چاپلوس بابا 😊 92
داشتیم با بابا میخندیدیم که یهویی در چنان
محکم باز شد که من یه لحظه عزرائیلو جلوی
چشمام

دیدم هنگ کرده بودم یهووو مامان جیغ زد
-شما دخترو پدر چیکار میکنین هاااا 😊
-هیچی مامانی به خدا فقط داشتم از بابا اجازه
میگرفتم بزاره برم کنکور شرکت کنم همین 😊
-مطمئنی 😊

-آره مگه کاره دیگه ای باید میکردم 😊
-گفتم شاید داری گولش میزنی نزاره شیمی درمانی
کنی

-نخیر ز ررمم مم
 -باشه چرا جیغ میزنی ورپریده
 -چون دوس دارم
 -ای چشم سفید 😞 شیرمو حرومت میکنم روناک
 -مامانی من که شیر خشک خوردم 😊
 -همونم که زحمت کشیدم تادرست کنم 😊
 خخخخ یعنی من عاشق مامانم باین فکر
 درخشانی که داره 😊 😊
 مامانی: مثل کوالا فقط ی جا دراز کشیده خسته
 نشی ی وقت
 خوب صفت جدید بنده
 کوالا
 کاملاً به شخصیتم میاد 93
 داشته باشین
 کاملاً ۱۱۱۱۱۱

_مامان الان بلندشم عربی برقصم
مامانی:نه که چی مثلاً ی مشت چربیومیخوای به
من نشون بدی
رسما به من گفت بشکه
توجه کنید
بشکهههههه

_مامان شما مطمئن منو از جایی پیدانکردین
مامانی:والا شکل و قیافتم که عین ما خوشگل نیس
پس نتیجه میگیریم از ی جایی پیدات کردیم
رسما ترور شخصیتیم مردجوری که ناتوانی در
سخن گفتن پیدا کردم

_مامان دیگر با من سخن نگوی
مامانی:من سخن بگم تو که زبون انسانارونمیدونی
فقط ماما میکنی
خوب دوستان

دقت فرمایید گاوم هستم
بابا با صدای بلند زد زیره خنده که بعدش مامانم زد
خدایا

جمیعا شفا بدع
بابایی: رویا به امیرشون بگو بیان تو
بله بله

فقط اون خودشيفته فراهانی رو کم داشتیم که الان
مقدمش گلباران میشه

مامان رفت بیرون و چنددقیقه بعد همراه
امیرآقاومانی جونو اون کدو قل قله زن برگشت 94
مانی جون: خدا شفات داددخترم
بیا مریضم نبودیم که شدیم خیلی ممنون مانی
جون

_آره دیگه شفا داد فقط گف قرصاتو ادامه بده
کدو قل قله زن: الان دقیقا چه حسی داری

این حسودارم که بزخم تورو شتک کنم جلبک
مامانی: بلندشو بلندشو ۴۰روز ماروزابرا کردی
بلندشو

انگار دسته من بوده والا به خدا
بابایی: دکترش اجازه مرخصیشو داد
خوب الحمدالله
مانی جون: حالا دکترم جدی میخواستی خودکشی
کنی
یا ایب

ن میگه خودکشی
آره مادر آره کرم دارم میخواسم برم اون دنیا
_ امان از دل خون زینب
همه زدن زیر خنده بیا
چ دل خجسته ای دارن اینا
من سرطان دارم اینا میخندن

خدایا عایا من انسان یا حیوان؟

نداآمد که حیوانم 95

بله بله حیوان نجیبم هستم

_خوب بریم دیگه

مامانی:اگه میخوای بالین لباسا بیای فقط کنارمن

راه نیا فک میکنن از تیمارستانی جایی دررفتی

شگفتا

ی نگاه به لباسام انداختم که بلهههههههه

ی لباس گشاد صورتی

میگم گشاد شما بفهم چی میگم دیگه

عموپورنگ کجایییی بیا بین

شبی این گوسفنده هس توکلاقرمزی شبی اون

شدم

همه رفتن بیرون و ی پرستاراومدداخل و کمک کرد

لباسامو بپوشم

خیلی ممنون ننه ی گرامی که منو ترور شخصیت
کردی

جلودرخونه ترمز زد و اومدن منوپیاده کردن

آخی یاد بچگی هام افتادم

الان اگه جیش داشتم چی؟

کی منومیره

وجدان:روهام

این وجدان کتک میخوادمن میدونم

_باز تتو حرف زدی بزنمت به صورت عمودی صاف

بشی

وجدان:اما حال میده هااا

_وجدان تا ۲دقیقه دیگه خفه شدی که شدی

نشدی خودم خفت میکنم

بعله تهدیدم کارساز بود خفه شد

به خودم امیدوارشدم 😊😊😊

به کمک بابا رفتم توخونه خودمو انداختم روی مبل
آخییش الان ازخونه بزرگ متنفرشدم والااا مردم
تارسیدم توی پذیرایی حالاا چجور این پله هارو
برم بالا 🙄

من امروز میمیرم میدونم میمیرم 😞 97
باید وصیت نامه بنویسم که اگه یوقت حالم بد شد
به بیمارستان نرسیدم حداقل حرفامو گفته باشم
تالکی الکی برندارن خاکم کنن والا آرزوهامو باید
بگم تاهم جگرشون کباب بشه وهم هرکدومشو
میتونن برآورده کنن
حالا چی بنویسمم 🙄

آخخخ مخ نداشتم پوکید کی بود اینجور زد تو
سرم هالاااا 😞

-چته توفکری ورپریده باز داری چه نقشه ای
میکشی هالاا

-جوووونم مامان

-مگه نگفتم فکر چرتوپرت نکن هاااا

-واا فکرچرتوپرت نمیکنم که جلال خالق

-پس چه غلطی میکنی

-دارم به این فورمیکنم که سر راهی نیستی 😊

-میگم دیوونه ای میگی نه 😊 خدا اینم بچه بود به

من دادی آخه

بیااا باز شروع شد بین چجور ذوق آدمو کور

میکنن همش ترور شخصیت میشم اه اصلا

باهاشون

قهرم 😊

مثل درخت الان اینجا نشستم پس چرا اکسیژن

تولید نمیکنم؟

راسی ی چیزی

احساسم میگه ی اهفته دیگه کنکوره نه؟

-خودتی گلم

-اصلا میدونی چیه؟

-نه چیه؟

-من میرم وصیت ناممو مینویسم

-تو غلط میکنی ورپریده 😞

خخخخخ خوشم میاد روی این حساسن پس اگه

اذیتم کنن ازاین موضوع استفاده میکنم

-خوچیکارکنم شما که منو دوست ندارین 😞

-کی گفته

-خودت گفتی

-غلط کردی

بیاا دوباره بی ادب شد اه

-باشه اصلا من هیچی نمیگم خوبه

-عالیه 102

وقتی میگم سر راهیم نگین نه

- همه جاش
- ایش بی سلیقه
- باشه حالا کجاست
- خونشون
- چرانمیا
- مگه بیکاره بیاد دیدن تو
- ایا ماما مریضا
- خب باشی 103
- اصلا اینا هیچی این مگه معلم خصوصی من
نیست
- چرا هست
- مگه من اون هفته کنکور ندارم
- چرادر
- پس چرانمیا باهام درس کارکنه
- نمیدونم

خدایا انگیزت از آفریدن من چی بود ؟ نه جدی چی
بود

_مامانننننن من پامو دستم شکسته هاااااااااا

چجوری از این پله ها برم بالااااا

مامانی:ای بابا دختره معلول وایسا الان میام 104
مامان اومد و کمکم کرد برم بالا روتخت نشستم و
باپاهام روزمین ضرب گرفتم
آرتام؟

شماره منواژکجا آورده؟

چرا بعد این همه سال برگشته؟؟!!؟

سرم پایین بود خون روی صفحه ی گوشیم ریخت
ای درددرددد ای کوووووفت اااااااااا
بلندشدم رفتم تودسشویی و صورتمو شستم
اومدم بیرون و
روی تخت دراز کشیدم

۱۱۱- خدانکنه مامانی آره خوبم نگران نباش
-میتونی بلند بشی بیای پایین
-نه حال ندارم بعداز ظهر ناهار میکنم 105
-باشه گلکم بخواب روناکم بخواب دخترم
پتوروکشید روم و از اتاق بیرون رفت الهی بمیرم
این چندوقته چقدر صورت چروکیده شده خدایا
یاشفام بده یا هرچه زودتر جونمو بگیر تا عذاب
کشیدنم مامان بابام نبینن و غصه نخورن
نفهمیدم چجور خوابم برد فقط میدونم وقتی
بیدار شدم ساعتش شب بود
بلند شدم لبه تخت نشستم
اتاقم تاریکه تاریک بود فقط نور مهتاب از پنجره
میتابید
ی احساس بدی داشتم
ی حس ناخوشایند

ی حس تاریکی
چرا من همیشه باید تو تاریکی باشم؟
گناه من چی بوده؟
اشتباه من کجا بوده؟
چرا نمیتونم ی روز از ته دل بخندم
چرا همش لبخندای فیک مصنوعی؟
قطره ی اشک مزاحمی از گوشه ی چشم ریخت
سریع با دستم پاکش کردم
باز برگشتم به اون زمانا
اون زمانا؟
مگه دیگه زمانی هم باقی مونده؟
مگه من اون زمانارو نریخته بودم دور؟ 106
منی که همیشه تو تنهایی بودم
پس الانم میتونم
اما منم ی دخترم

احساس دارم
ی روح لطیف دخترونه
خدایا منو میبینی
صدام بهت میرسه
من چی میگم صدام دیگه
به خداهم نمیرسه
از کجا بگم؟
از اولش؟
از حماقتم؟
نه نه
از آخرش؟
نه از اولش شروع میکنم
ی اشتباه
ی دوستی
ی عشق قدیمی

نابودم کرد

کاری کرد که لبخند از رولبام رفت

نه نه 107

نمی‌خوام به گذشته ها برگردم

تو گذشته به جز تاریکی مگه چیز دیگه ای هم

هس؟

نه نیس

صفحه ی گویشیم روشن خاموش میشد

ی دست به صورتم کشیدم و جواب دادم

بنال

روهام: چيو بمالم

خدایا نگاین منحرغه منه بدبخت کاریش ندارم

-روهاااااام

روهام: مرگ کر شدم حالا حالت خوبه جنازه

بیانمردیمو بهم میگن جنازه بمیرم که انگار بهم

میگن فسیل
_نه به کوری چشمات هنوززندم سیبیل
روهام:روناک
چرا ی جوری شدم
چ لحن خواصی
_بنال
خندیدوگفت:میای بیرون!
_اووووووووم آرررررره
روهام:۵دقیقه دیگه جلودرتونم
شپلق 108
پسره بی ادب بزار من خدافظی کنم
الاغ
میمون
رفتم سرکمدم اووووووم
چی بیوشم??????

ی مانتو آبی فیروزه ای در آوردم با شلوار تنگ
سفید و روسریه وبی فیروزه ای
چه هلویی میشم مننننننن
موهاموشونه زدمو بالا سرم بستم
رژ لب قرمزمو رولبام کشیدم و خط چشم مصریمم
دور چشمام کشیدم
لباسارو پوشیدم وجلوآینه ایستام
والاای یکی آبقند بده
چه جیگرررررری
وجدان:ی ذره تحویل بگیر
_بروبابا
وجدان:زن بابا
منم که عمرا کم بیاررررررم
_تلاقش دادیم رفت بابا
وجدان:خیلی بیشعوری

حرف نزن ماست موسیر
و اینگونه شد که وجدان خفه شد
گوشیم تک خورد کیفموبرداشتم و از دررفتم بیرون
109

از رو پله ها سرخوردم که بانفرینا مامان مواجه
شدم
مامانی:ای لمونی توخونه ای بوی سرکه بگیری ای
ایشالله همین روزا خودم با دستا خودم خفت کنم
خندیدمو دستمو براش تگون دادم و زدم بیرون
در حیاطو باز کردم که بعلهذجنابودیدم
تو bmw ناناازش مثل خرس لم داده بود
آقا نکن ازاین کارا
قلب من با باطری کار میکنه
رفتم سوارماشین شدم که نگام کرد
روهام:دوست داشتی نمیومدی

خدایا نگاه دهن منو باز نمیکنه

-سرقبرتو؟؟؟؟

روهام: نه قبرتومیریم حلوا بخوریم

خدایا من نمردمو این میگه قبربمیرم چی میگه

جلوی رستوران شیک نگرداشت

_اینجا؟!؟

روهام: نه دوقوز آباد خوب اینجا دیگه

پسره شلغم

از ماشین پیاده شدم و باهم وارد رستوران شدیم

روهام: میخوام با ی نفر آشنات کنم ☺

کدوم خریومیخوادبا من آشنا کنه این

رفتیم جلوی ی میزی پسرنشسته بود پشتش به

ما بود

روهام: به داداش گلممممم

پسره بلندشد و.....

دستوپام شل شد

وای خدایا

دستام شروع کرد به لرزیدن و طپش قلبم رفت بالا

اونم همونجورمات منونگاه میکرد

سرم گیج میرفت 111

روهام:روناک و رو به آرتام گفت:همومیشناسین؟

آرتام به خودش اومد و با دست پاچگی گفت:نه نه

چیزه این خا...خانم خیلی شبیه ی خواننده ای بود

ماتش شدم

روهام خندیدو زد رو شونه آرتام

مردمک چشمم ازروی آرتان ی میلی مترم جا به جا

نمیشد

دستوپام یخ زده بودن

روهام:روناک نمیشینی تا من باهم آشناتون کنم

سرموتکون دادمونشستم

حالم اینقدر بد بود که هر موقع احتمال داشت باز
خون از بینیم بیاد

روهام: خوب آرتام این رونا که شاگرد خنگ من و رو
به من گفت: اینم آرتام داداش من که از چند سال
پیش رفت آمریکا

داداش؟

داداش روهام؟

وای خدایا؟

صدام میلرزید به زور گفتم: خو... خوشبختم

روهام نگام کرد که ی لبخند کم جون زدم

روهام: رونا که قراره فرداشب مامان اینارو سورپریز

کنیم

بالارفتن آدرنالین خونمو حس میکردم

سرموتکون دادم

روهام. رونا که حالت خوبه

هیچی نمیفهمیدم و فقط ذل زده بودم توچشای
عسلیه اون پست فطرتی که جلوم بود 112
باورم نمیشد آرتام عشق قدیمیه من برادر روهامه
یعنی پسر بهترین دوست بابام همونی که من
بخاطرش به این روز افتادم کسی که افسردم کرد
آرتام برادر روهام چچور باور کنم یعنی هرروز باید
قیافشو تحمل کنم خدااا بکشم راحتم کن من
اینجور دیوونه میشم دیوونه
-روناک روناک روناک کجایی دختر
-هاا بله اینجام
-خوبی چارنگت پریده
-اره خوبم چیزیم نیست یکم فشارم افتاده
-میخوای برات آبمیوه بگیرم
-نه خوبم
-باشه پس بگین چی میخورین

-من جوجه

-اوکی آرتام توچی میخوری داداش

-منم جوجه میخورم داداش

-اوکی پس منم جوجه

بعد به یکی از گارسونا اشاره کرد بیاد

سه پرس جوجه باهمه مخلفاتش سفارش داد

تاموقعی که گارسون غذاهارو بیاره

هیچکدوم هیچی نگفتیم

من مغزم هنگ کرده بود نمیتونستم حضمش کنم

باورم نمیشد آرتانن نه خدایا من بمیرم بهتره دیگه

تحمل اینکه جلوی چشمم باشه و هرروز ببینمشو

ندارم 113

-روناک چه مظلوم شدی نمیخوای چیزی بگی

-چی بگم

-نمیدونم هروقت توی جمع میشینی چی میگی

هه این رهام چه دله خوشی داره میخواد الان
مسخره بازی دربیارم نمیدونه این روناکی که الان
روبروش نشسته روناک واقعیه
-الان حاله مسخره بازی ندارم
از زبون رهام:

این دختر چش شده چرا تا آرتامو دید اینجور شد
این آرتام همینطور من الان گفتم تا این دوتا همو
بینن باهم آشنابشن رستورانو میزارن روی سرشون
نه اینا همو میشناسن مطمئنم اگر نه تاهمومیدیدن
از تعجب شاخ درنمیاوردن
باید بفهمم بینشون چی بوده آره

غذاها رو آوردن از اول تا آخر هردوشون ساکت بودن
فقط من گاهی یه چیزی میگفتم و میخندیدم اون
دوتام یه لبخند بی جون میزدن خدایااا کمکم کن
بفهمم چی شده بینشون

-خب بچه ها ناهارتونو خوردین
هردوباهم گفتن آره بعدیه نگاه زیرچشمی بهم
انداختن

-خب موافقین بریم دور دور
-روناک:بریم شهربازی
-اوکی آرتام توموافقی
-آره

وقتی موافقتشونو اعلام کردن بلندشدیم اونارفتن
توی ماشین منم رفتم تا غدارو حساب کنم وقتی
اومدم دیدم روناک عقب آروم نشسته و آرتامم جلو
منم چیزی نگفتمو حرکت کردم روبه شهربازی
خدایااا این دختر چرااینقدر شیطونه آخه 114
همه وسایل بازی رو سوار شدتازه گیر داده به
استخرتوپ بهش میگم نه قهر کرده ای خدایااا ☹️
-روناک خانوم وروجک خوشگل خانوم قهری

-.....

-دلت میاد جوابمو ندی

-آره

زکی بیا کی گفته دخترا احساساتین این اصلا

احساس نداره

-باشه منم واسه ات بستنی نمیخرم

-چیایی کی گفته من قهرم

-خخخخ ای شکمو

-خودتی شلغم ☹️

آرتام:چی شده؟

_خانم میخواد بره استخر توپ

آرتام به روناک نگاه کردو ی چیزی زیرلب گفت که

نشنیدم

اینا مشکوک میزننا

روناک:روهام یامنومیری یا آبروتو اینجا میبرم

ی تای ابرومودادم بالاوگفتم:بیریببببم

ی نگاه به آرتام و ی نگاه به من

انداختوگفت:خودت خواصی

باپوزخنددست به روسینه جلوش ایستادم 115

اومد نزدیکم

روناک:ی لحظه کیفمونگردارتا نشونت بدم

کیفشو از ش گرفتم که ی چندقدم ازم فاصله گرغت

بعد شروع کرد به جیغ زدن هل شده لودم

نمیدونستم چیکارکنم

روناک:آییییی دززرزرزد کیفمودزدییییید دززرزرزد

کمممممممک همه دورمون جمع شدن ی نگاه به

آرتام انداختم که دیدم باچشای گردشش داره

روناکونگاه میکنه

آرتام:بدوروهاااام این دیوانسسسس

و به دنبال این حرف دستموکشید و دوییدیم

اصن حقت بود

همینجور که تودلم داشتم فحشش میدادم با Bmw
مشکی رنگش جلوپام زدروی ترمز لاستیکاش یه
صدای وحشتناک داد که یه آن نزدیک بود سخته
کنم روانی

-چته دیوونه این چه طرز ترمز کردنه
-من دیوونم یاتو
-تو

-غلط کردی این چه کاری بود کردی هااا
-قبلش بهت اخطار دادم که
-فکر نمیکردم جدی بگی
-اوت دیگه تقصیر من نیست فکرت مشکل داره

117

-ایی پروووووو چشم سفید
-چشمام آبی

-کم نیاریا

-هرگز

-میرما

-به سلامت

اووووخ قرمز شد به من چه خو خودش شروع کرد

والا حالا سرمن خالی میکنه گودزیلای شلغم

-بیا سوار شو دیگه اه

-باشه بابا بداخلاق ایش

-کوف پرو

خندم گرفته بود از دستش خیلی بامزه عصبانی

میشد خخخخ یه لحظه نگام به آرتام افتاد سرش

پایین بود شونه هاش میلرزید بیشعور کچل داشت

میخندید 😊

عوضیییییی الهی کچل بشی من دلم خنک بشه

-رسیدیم بلاخانوم

نگاهش کردم چقدر مهربون بود ممنونشم امروز
درسته بادیدن آرتام حالم بد شد ولی بعدش
باکارهایی

که کرد روحیمو عوض کرد ممنونشم
-مرسی شلغم جون 😊

-قربونت قورباغه جان

-همین یه لغبو کم داشتم 😊

-خب دیگه نداری حالام برو که دیروقت خسته ای

-این یعنی اینکه گورتوگم کنه دیگه 118

-آباریکلا

-ایششششششش

-خخخخ برو فسقلی داروهات دیر شد وقتش

-باشه مرسی بابت امشب عالی بود

-فدات خانوم خانوما

-سلام برسون شب خوش

-همچنین شبت قشنگ

وارد خونه شدمو از

همون جا داد زدم: سلاااااا من اومدمممم خوش

اومدممممم کاش زود تر میومدمممم حیف که

دیر

اومدم. به سالن رسیدم هیشکی نبود(🙄) بوی

توطئه میاد. حمام، دستشوئی همه جا را گشتم

فقط موند

اتاقشون آروم در باز کردم که دیدم بلههههههه راحتی

خوابیده بودن.

یعنی نگران من نشده بودند(🙄) بعد من میگم بچه

سر راهیم میگید نه اقا منو از کنار در دستشوئی

زنونه

مونگلستان پیدا کردند(🙄) اروم درو بستم رفتم بالا

بعد از تعویض لباسام دراز کشیدم و به اتفاقات

امروز فکر کردم. (ارتام برادره روهامه! چرا قبلا
متوجه

نشده بودم؟ راستی روهام چقدر مهربون شده
بود!!!!!!)!!تا صبح اونقدر فکر کردم که به خودم
اومدم

اذان گفته بودند بلند شدم نمازمو خوندم و دراز
کشیدم و بالاخره خوابم برد.

صبح با جیغ مامانم از

خواب پریدم و با ترس دویدم پایین . دیدم مامانم

جلوی یک سوسک 🐛 ایستاده و داره هی جیغ

میکشه. منم وقتی سوسک و زدم زیر خنده🤣

یعنی مادر من با کیلو وزن و قد از سوسک میترسه

خخخخخ🤣🤣. یهو دیدم پشت گردنم داغ شد

و این چیزی نبود جز..... پس گردنی مامانم

🤣🤣🤣 رویا:خیر ندیده من به اینجا رسوندمت

که عصای دستم باشی حالا شدی ملکه عذابم .یهو
دوباره جیغ کشید آقا منم دمپایی روفرشیو در آورد
و شپلق زدم تو سرش (تو سر سوسکه نه
مامانم 😊)

ی 119

بعدش سبزی خانوم صدا کردم که دیدم نمیاد رفتم
دنبالش بگردم که دیدم داره نماز میخونه مگه
ساعت چنده؟؟؟؟ ای وای!!!!!!!!!!!! ای ساعت بعد از
ظهره 😱 😱 حالا ولش کن بیا یکم اذیت کنیم 😊
صبری

خانوم برای اینکه پاهاش درد میکنه روی صندلی
نماز میخونه ، داشت میرفت سجده که صندلی
برداشتم 😊 به نظرتون چه اتفاقی افتاد؟؟؟؟؟
هاهاها پخش زمین شد 😊 بعدشم فرار کردم تو
اتاقم

😊..... باید برای شب آماده میشدم آخه نیم
ساعت پیش رو هام زنگ زد و برای شب دعوتمون
کرد.

رفتم حمام دوش نیم ساعته گرفتم و امدم بیرون
حالا نوبت انتخاب لباس بود 👗 چی بپوشم؟؟؟؟؟؟
یک

شلوار دم پا زرشکی با مانتو قرمز جیغغغغغغ و
یک روسری زرشکی و یک رژ قرمز زدممممم
توجه داشته باشید قرمززرزرزرزر
خودمو تو اینه نگاه

کردم به به چه چه زیبا شدم چه رعنا شدم مانند
گلها شدم. وجدان: بسه بسه کم واسه خودت
نوشابه

باز کن !!!!-به تو چه فوضولی؟ مفتشی؟ آخه تو کی
من میشی چند روز بود پیدات نبود راحت

تعجب روی ارتام موند 😱😱 و چشمای من روی
روناک ، روناکم مثل من تیپ قرمز-زرشکی زده بود .
از زبان روناک: بالاخره

دو کله پوک رسیدند(روهام و آرتام) بین پسره
چلمنگ با من ست کرده یک کت و شلوار زرشکی و
پیرهن قرمز پر رنگ و یک پاپیون قرمز-زرشکی
پوشیده بود

پسره گوجه چرا اینجوری نگام میکنه 120
شیطونه میگه برو بزنشا

البته شیطونه زیادی زرمیزنه
نگام افتاد به آرتام

باورم نمیشه

آرتام ی روزی زندگیه من بوده
وای خدا

دوباره پرده ی اشک

توچشمام نشست
دوباره دلم رفت
سمت اون زمانا
موقعی که ی دختر بچه ی احمق بودم
باجیغی که مانی جون کشید
به خودم اومدم و چشم ازش برداشتم
چشه این زن جیغ میزنه
آها راسی
این گرازو دیده
مانی جون دویید سمت آرتام و بغلش کرد و زدزیره
گریه
آرتام: مامان قرارنبود گریع کنیاااا بابا من اومدم
خوشحال بشی نه گریتوببینم
مانی جون: الهی من دورتو بگردم چقدر لاغر شده
بچم 121

چرامثل جوب خشک اینجا وایسادی
ای خدامرگت بده
اه

ترسیدما مثل عجل معلقه
روهام ترسیدم بابا ی وقت نزاری من ی ذره
احساس امنیت کنم
روهام چپ چپ نگام کردوگفت: برو برو تو خودت ی
پا زلزله ای
پس توهم آبتازی
یادم باشه ی کلاس برااین بزارم
قیدوصفتارویادش بدم
روهام: بریم توسالون
خوتوگمشوبرو با من چیکا داری
بریم
با هم وارد سالن

شدیم به به همه وسط داشتن قر میدادن ﴿چقدر
بیکارن واسه یک چغندر این همه مهمان دعوت
کردن .امشب دوست دارم برم تو جلد روناک
واقعی، بدون لبخند مصنوعی، بدون خوشی الکی،
یک

روناک وaaaaaaaaaaaaaaقعی...یک گوشه مبل نشستم و
بقیه تماشا میکردم (چقدر همه شادن ، برای ورود
کی؟ عشقم...عشقی که منو گذاشت و رفت، عشقی
که از من یک ربات دلک ساخت منو و گذاشت و
123

رفت آمریکا ، و حالا بعد از سال ها دوری برگشته
بعد از سال ها که من تازه داشتم فراموشش کردم
برگشته و شده پسر بهترین دوست بابام و
برادر معلم خصوصی من)دلم گریه میخواست حال
بد بود

هر آن ممکن بود خون دماغ بشم برای همین رفتم
پیش بابا رامین و گفتم :پدر گرام من حالم بده
میتونم برم خونه؟؟؟؟؟؟ پدر:تنهانمیشه باید با هم
بریم.-نه من خودم میخوام برم نمیخوام مهمونیتون
خراب بشه!!! پدر:باشه ولی به روهام میگم
برسونتت .(اههههههه پسره گنده دماغ ، مغرور، خل
و چل ،

گودزیلا).چشم ددی

بعد از اون بابا کنار گوش روهام یک چیزی گفت که
روهام یک نگاه نگران به من انداخت و به بابا
چشمی گفت و اومد به من گفت-خوبی روناک
خانوم؟ پاشو آماده شو تا منم به مامان بگم و
بیام.و

رفت بالا منم مانتومو و کیفمو برداشتم و داخل باغ
منتظرش ایستادم..... از پشتم صدایی خش

خش برگ ها آمد   فکر کردم روهامه برای

همین گفتم: و|||||||ای زیر پاهام جنگل

درآمد ||||| و وقتی برگشتم سینه

به سینه اِرتام شدم

U :

کی از یکی بدتر ای بابا

مثل جنن

آر تام: فکر شم نمی‌کردم

ازش فاصله گرفتم و توجلد مغرور و خشکم فرورفتم

ساکت موندم و چشماموازش دزدیدم

آرنامہ: روناک

نگاش کردم برق غرور

هنوزم تو چشماش بود

چشمایی که ی روزی منو جادو می کرد

آرتام یوزخند زدو گفت: بادا داشم آفرین 124

و شروع کرد به دست زدن
عصبی شدم
مگه این نرفت بارغوان
مگه این به من خیانت نکرد
_تو چی میگی واسه خودت فکرکردی ساکتم چیزی
بهت نمیگم دور برداشتی نخیر بشین سرجات
تو رفتی با بهترین دوستم
تو بارغوان رفتی
پست فطرت
من چی ارزش کم داشتم هالالالان
چی لعنتیییی
چییییی
نفسم گرفته بوداز شدت عصبانیت سرم گیج
میرفت
آرتام بادادگفت:اونا گذشتهههههه

پسره شلغمو بیناااااااااااا

جیغ زدموگفتم:خفه شو خفه شووووو

برامن نگذشتهههههههههههه

میدونی چقد عذاب کشیدم

کثافتتتتتتتت

دستمو آوردم بالا که بزنم توگوشش

که دستمو گرفت و پیچوند

باخم و صورتی قرمزگفت:دفعه ی آخرت باشه 125

باشه گوریل باشه ول کن آی دستم شترمرغ

_هوووی دلقک دستم شکست

دستمو ول کرد و چسبوندم به دیوار

صورتشو آورد جلو صورتم

نفسای داغش توی صورتم میخورد

و حالمو بدمیکرد

آرتام:نمیزارم با روهام باشی

چی مدفوع میخوره این یابو
روهام چی
برای اینکه حرصشو دربیارم گفتم: میبینی گربه
کوچولومیبینی
دستمو ول کرد و پوزخندزد
آرتام: نمیزارم جوجه رنگی 😊
بیابرو مدفوع باقالی 😊 😊
مانتومو تکوندم
و از دررفتم بیرون
جلو ماشین روهام اییتادم
دو دقیقه بعد اومد سوار شدم
راه افتاد
روهام: بریم دکتر
مریض اون داداشته یابو 126
_نوچ

روهام:خداشفات بده

رسمآ گفت مریض برو بمیر شغآآآآآآآآآآآ

تا خونه دیگه هیچی نگفتم

حوصله هیچی و هیچکسو نداشتم

اون تهدیدم کرد هه بعداز سالها برگشته تازه

تهدیدم میکنه پسره شلغم

حالت میکنم آقا آرتام حالت میکنم بشینو

تماشاکن به خاک سیاه مینشونمت کاری میکنم که

روزی

صدبار بمیریو زنده بشی

-روناک رسیدیم

-مرسی

-مطمئنی خوبی نمیخوای بریم دکتر؟

-خوبم

فوری از ماشین پیاده شدمو رفتم سمت خونه

درو باز کردم و خودمو انداختم توی حیاط عمارت
پشت

در زانو زدم بارون نم نم شروع به باریدن کرد حالم
خیلی بد بوددد خیلی

اشکام از گوشه چشمم سرازیر شد دلم پر بود خیلی
بغض داشت خفم میکرد

همراه بارون شروع کردم به گریه کردن با هر قطره
بارون منم اشک میریختم

زجه میزدم چرا خدا منو نمیکشه راحت بشم خداااا
داری میبینی

داری میبینی به چه روزی افتادم

داری میبینی نابود شدم 127

داری میبینی شکستممم

چرااااا مگه تو بنده هاتو دوست نداری

چراااا پس عذابشون میدی

چرا اشکشونو درمیاری
خداااا دیگه طاقت ندارم
بکشم راحتم کن
تموم کن این زندگیه نکبتیو
تمووومشششش کن
اونقدر زجه زدمو گریه کردم که همونجا کنار در
بیهوش شدم
با نوازشی چشماموباز کردم آروهام بود
لبخندی زدوگفت: دیدی گفتم حالت بده ☹️
صداش غمناک بود
چجوری اومده بود اینجا
حال صحبت کردنم نداشتم
نگاش کردم
موهایش خیس شده بود و روپیشونیش ربخته بود
بغلم کرد

سرموچسبوندم به سینش
ضربان قلبشو به خوبی میشنیدم 128
باصدای خسته ای گفتم: برو گوشه ی حیاط روی
تاب

روهام: اماروناک....

_روهام لطفا

سرشوتکون داد و به سمت تاب دونفره ی گوشه ی
عمارت رفت

منو گذاشت روتخت خودشم کنارم نشست

بارون شدیدتر شده بود

بارون نم نم 

چتر و خیابون 

بازم دلم هواشو کرده زیره بارون 

دلتنگیه من 

کمتر نمیشه 

کاش بیای بمونی پیشم همیشه   
سرمو گذاشتم روشنش
دوباره اشکام صورتمو خیس کردنا اصلا برام مهم
نبود

که جلوکی دارم گریه میکنم
هیچی مهم نبود

میدونممم روزای خوبی توی راهه    


واسه ی من  

فقط عشق تو تکیه گاهه  

بارون تموم لباسمو خیس کرده بود 129

روهام: روناک تو چته لعنتی

برگشتم سمتش تو چشماش غم بود

اولین بار بود این پسره شیطانو اینجوری میدیدم

—برو

و بعد رفت بیرون
با صدای بلند جیغ میکشیدم و میدویدم خدااااااااااا
صدام بهت میرسهههههه
خدا یاااااااااا 130
۴ زانوشستم پشت در
از بس تو خونه 🏠😭
عطر تو پیچید ♣️
چشمای عاشق من جز تو نمیدید 🤔❤️
درو به زور باز کردم و خودمو پرت مردم داخل
صبری خانم بادواومد به سمتم
صبری خانم: خدانرگم بده چت شده رونا کککککک
کمکم کرد بردم بالا
حالا خوبه دیروز گچارو باز کردم
روتخت درازم کرد و به ۳ نرسیده خوابم برد
صبح با ترس چشمامو باز کردم . حالا ترس از چی

؟؟ خداداند . همیشه همین بودم هر وقت قرار بود
اتفاقی بیوفته من دلشوره و استرس و کوفت و درد
و با هم میگرفتم والا . تو حال خودم بودم که
گوشیم زنگ خورد . چون حواسم نبود ترسیدم ،
گوشی و برداشتم که یه فش اساسی به یارو بدم که
با

دیدن شماره نفسم بند اومد . ارتام بود . وجدانم
بهم نهیب زد : دلت و سوزوند و ترکت کرد . تویی
که

عاشقش بودی و ترک کرد میفهمی ؟ محکم باش و
عذابش بده . جمله ی اخر توی سرم اکو میشد . با
یه تصمیم ناگهانی گوشی و برداشتم .

من خیلی ریلکس:بله؟؟

ارتام : میخوام ببینمت

من : به من ارتباطی نداره 131

داد کشید : همون پارکه همیشگی

اومدم جوابشو بدم که قطع کرد . عوضی . هوف .
رفتم تو دستشویی و صورتم و شستم و بعد توی
ایینه به خودم خیره شدم . قیافم تریپ افسردگی .
ی مشت اب پاچیدم روی اینه و به خودم گفتم
باید شاد باشی .

رفتم بیرونو لبتابو روشن کردموی اهنک دبش
گذاشتم و صداشم زیاد کردم . و به سمت کمد
لباسام

به راه افتادم . میخواستم یه تیپ جیغ بزنم پسر
کش . ی مانتو جذب و کوتاه تا یه وجب پایین
رونم

به رنگ مشکی و شال و شلوار فسفری که خیلی
هم جیغه البته کیف و کفشم مشکی ورنی ساده . و
اما

ارایش یه رژ عنابی و ریمل و سرمه . نمیدونم چرا
دلم خواست کلاه کپ بزارم . رفتم سمت کمدمو یه
کلاه کپ مشکی که روش طرح های فسفری و جیغ
داشت و برداشتم و گذاشتم سرم .
توی اینه قدی خودمو نگا کردم . اوفف چع دافی
شدم باووو . تو حلق ملت گیر نکم
به سمت در اتاقم حرکت کردم که گوشیم زنگ خورد
. این که رو هام خرهه خودمونه باو . جوابشو دادم
: جونم

روهام : جونت بی بلا خانومی
من : فدای شما

روهام : جمع کن باوو خودتو . فاز گرفته
من : گمشووو حقا که همون بی لیاقت خودمی
روهام : ||| حالت خوبه ؟ تازه حاله دیشبت یادم
اومد

من : تو دیگه چقد خنگی
روهام : مثله تو دیگه ؟ 132
من : خیر مثله داداشت
روهام انگاری که چیزی یادش اومده باشه گفت :
باید ببینمت
من : چه ساعتی
روهام : الان ؟
من : نمیتونم با کسی قرار دارم
روهام چییییی ؟ غلط کردی ؟؟ با کی ؟؟
اوه چرا این اینجوری غیرتی شد ؟
من : به تو هیچ ربطی نداره
و سریع قطع کردم و گوشیمم سایلنت کردم و به
سمت سالن حرکت کردم
هیچ کسی خونه نبود ؟ وا . اینا کوشن پس ؟؟
شونه ای بالا انداختمو به سمت اشپزخونه حرکت

گوریل تشریف فرما شدن

مغرورررر خان نشستن بغل منو هیچی هم نگفتن
منم بعد پنج دقیقه قاطی کردم زدم به سیم آخر و
گفتم : کارتو میگی یا برم ؟

ارتام : چرا ؟

من : چی چرا ؟

ارتام یهو قاطی کرد: د اخه لامصبیب با داداشم
؟؟؟؟

من خیلی خونسرد گفتم : مگه داداشت چشه ؟؟

ارتام : درسته من ترکت کردم . اونم با دوسته
صمیمیت ، اما سزای من این نیست که با داداشم
باشی

و بشی زن داداشم . لامصب من دوست دارم
من با شنیدن جمله آخر پرتی زدم زیر خنده وسط
خنده های هیستیریکم گفتم : ارهههه . هیچکی

هم

نه توووو .

ارتام هر چقدر سعی کرد نتونست خندمو بند بیاره
برای همین بدون هیچ حرفی رفت . وقتی رفت
خندم بند اومد . لعنتی ازت متنفرم عوضی . حتی
الانم نتونستی ارومم کنی .

رفتم از صندلیه عقب گیتارمو برداشتمو دوباره به
سمت همون نیمکت رفتم و روش نشستم . اهنک
ساعت برگرد از سوگندو هم زدم هم خندم و انقدر
این کارو ادامه دادم که همونجا بی هوش شدم .
وقتی چشمامو باز کردم رو هامو دیدم که بالای سرم
نشسته بودو دستام تو دستاش بود و هیلی
مظلوم خوابیده بود . همون موقع پرستار که خانوم
حدودا ۳۰ ساله ای بود وارد شد و با لبخند بهم
گفت : شوهرت خودشو کشت هاللا ، خیلی بد

نگرانیش کردی .

چیزی نگفتم ، ینی چیزی نداشتم که بگم . این

چندوقته رو هام همه جو ره هوامو داره . 134

پرستار بی هوا سوزنه سرمو از دستم کشیدو منم از
درد جیغ کشیدم

رو هام با صدای جیغه من از خواب پرید

من : وای ببخشید کرگدن خوابالوووو پاشو دیگه
من مریضم تو کپیدی ؟

رو هام : خاک هفت اسمون تو سرم که اومدم پیش
تو ی چفت و چل

من : اولالا از خدات باشه دوما اخه اسگووووول

اسمون خاک داره که بریزه تو سره توی منگل

رو هام : اوااااا راس میگی هاااا . حالا واسه چی جیغ
کشیدی منو از خواب پروندی جوجه ؟

من :اخه خانوم پرستار سرمو از دستم کشید و

اخه بزارید ادم برسه بعد زرتی لباسشو و عوض
کنید . والااااا به خدا 135

به همراه این پرستاره از اتاق بیرون اومدمو به
سمت روهام راه افتادم . منو که دید یه اخم خرکی
بههم

کرد مرتیکه خره خاکی . وقتی از اونجا خارج شدیم
و به ماشین رسیدیم پرسیدم : چته اسگل اونجوری
اخم کردی ؟

هیچی نگفت و به سمت ناکجا اباد راه افتاد . منم
لج کردم و دیگه هیچی نگفتم . یه دفه ماشین و زد
کنارو و برگشت سمت من

روهام: با کی بیرون بودی ؟
من : کی ؟؟؟ من ؟؟؟ با هیچکی
روهام: رونا که کره خربگو
من : چرا باید برات توضیح بدم

روهام : چون .

از زبان روهام :

میخواستم بهش بگم ، گم که دوشش دارم .

میخوستم بدونه زندگیم بدون اون پوچ و بی

هودس . اما

بازم تردید ، نداشت که بهش بگم . لعنت به این

تردید ، لعنت .

من : اصلا بیخیال

روناک : ههههه

من : وا چرا هره کره راه انداختی تو ؟

روناک : اخه قیافت شبیه بچه های تغس شده

من : هههه 136

از زبان روناک :

کوفت . بین چجوری میخنده چلغوز . مردشورتو

بیرن الهی با اون فیافت

رفتم که از در برم بیرون
که در باز شد و خورد تو صورتم
آنچنان جیغی زدم که مامان سینی از دستش افتاد
137

آی بینیممممم
آیییییی شکستنتنتنت
واللیلی
مامان: تو پشت در چیکامیکردی آخه
پشت در داشتم....
توبه توبه
اه

دماغممممم
مامانی: ماشاالله ماشاالله دماغم نیس که خرتم
فیلههههه
خو اینا منواز تو کیسه زباله پیدام کردن تعجب نکنین

بابایی:چی شده جرا اینجارو گذاشتین روسرتون
مامانی:رامین هی بهت گفتم این بچه مریشه گفتی
نه حالا ببین مشکل نقصیش اینجا معلوم شد

ینی من برم زیر ۱۸ چرخ

بابایی:حالا جرا این نشسته روزمین

مامان جبهه گرفت

مامانی:د رامین هی میگم این ی مرگیش هس هی
بکو نه اومده پشت درایستاده الان من جی لگم
لهش

دیگه رسیدم به نقطه انفجار ااااا

از روزمین بلند شدم

_نه ترو خدا قتل ناصرالدین شاه صفوی ام

تغصیر منههههه

مامان تودرو باز کردی به من هههه 138

مریضم نبودم که مریضم شدم

مامانی: خوشگاله بی مو قرصاتو برات آورده بودم

دختره هیجانی

بیا نیجانی ام شدیم

بابامن سرطان دارم چرا به فکرم نیسینننن

_اصن بفرمایین بیرون من قرص نمیخورم

بفرمایین

بادستم مامانوازاتاق هل دادم بیرون و دروبستم

کلن خانواده من خوددرگیرن

ای بابا

دیوونه هالا

ساعتمونگاه کردم

۱۲بود

اووووو

چرااینقدر زود بیدارم کردن؟

دراتاق زده شد

روکارکرده

ای رو هام کلاغ

بابایی: دخترم دکترا گفت فعلا تو مرحله اولیسی

اما ایران همیشه درمان کرد باید بریم اونور

من ی فکری دارم جیگر گوشه بابا

ـ جونم؟

بابایی: نمیخواه کنکور بدی

برق از سرم پرید و قاطی کردم

باحیغ گفتم: چیییییییییی

بابایی: آروم دختر آروم

ـ بابا این حرف ینی چی

بابایی: میری اونور آب دانشگاهاتو شرط معدله دیگه

اونور کنکور نداره

عععع بابا

خوب از اول میگفتی دیگه

سکته کردم 140

اه

_بابا....

بابایی:گل دختر واسه خودت می‌گم

_خوب شماچی پس

بابایی:واسه اونشم خدا بزرگه

و از روتخت بلند شد

و رفت بیرون

اینقدر خوشحال بودم که نگووووو

اما ی حسی داشتم

ی حس بد

گوشیم زنگ خورد اسم شرک روی گوشیم افتاد

ععععع رو هامه

طریع جواب دادم

_همراه تهرانی بفرمایین

روهام: گوشو بده بزرگترت جوجه و زدزیره خنده
باحرص گفتم: روهاااااااااااا
روهام: این روهام گفتنت ینی شقه شقت میکنم
دیگه نه؟

نگاپسره الدنگو

شرک 141

_بگوکاردارم

روهام: امشب تولده دوستمه میای یا نه
به من پیسنهاد ابول لهب میدهی باکله
میپذیرایممممممم
_آره اما لباس ندارم

روهام: حاضر شومیم دنبالت
شقققققققق

پسره بی فرهنگ

به این خدافظی یادندادن

رفتم سمت کمد و ی مانتوی نخی سفید باشال و
 شلوار شیری درآوردموپوشیدم رژمو زدم و از دررفتم
 بیرونآخواز رونرده ها که برم ننم میکشتم
 پس نتیجه میگیریم ازروهمون پله ها برم
 مثل آدم ازرو پله ها اومدم پایین
 _مامانننن من میرم باروهی لباس بگیرم
 مامانی:روهی کیهههههههه
 _همون روهاممممم
 مامانی:اوااین چه طرز صدامردنه اسمشه
 _عععع گیرنده من رفتم بابای
 از دراومدم بیرون ومنتظرش موندم
 ای درخت دراومددیگه اه کدوم گوری
 بوووووق
 مثل فنرپریدم هوا 142
 آخرین منوسکته میده اه یابو

رفتم سوارماشین شدم و درو باغیض بستم
روهام: درع گاریه دیگه راحت باش
_راحتیییییی توووووو این جه وعظشه
روهام: ای بابانمیتونم بلندگوبگیرم بگم که روناک
خانم من دارم میام گوشاتوبگیرمیخوام بوق بزnm
باخنده گفتم: آخرمن میوفتم میمیرم
روهام: ی حلوایی هم میخوریم خوبه
پسرررههه شلغوز
به همین خیال باش که من بمیرم تو حلوا کوفت
کنی شلغم کچل
بعداز نیم ساعت رسیدیم پاساژ خرید
اوووووو چه پاساژیم اومده خریوووول
خب خوبه تادلم بخواد چیزی میخرمو اون حساب
میکنه چه خوووووب 😊
-روناک بیا دیگه

-اومدم بابا داد نزنن

باهم وارد پاساژ شدیم طبقه اول که همه کفش بود
رفتیم طبقه دوم که لباس مجلسی داشت
یک ساعت تمام طبقه رو زیرورو کردم بازم اونی که
میخواستمو پیدا نکردم

دیگه ناامید داشتیم برمیگشتیم که یهو یه لباس
شب حریر قرمز چشمامو گرفت زیرش باساتن قرمز
تابالای زانو دوخته شده بود وروش تاروی مچم
حریر قرمز بود روی سینشم نگین کارشده بود 143
خیلی نااااز و خوشمل بودچشمموهمون لحظه
گرفت

-خوشگله

-اوهوم خیلی

-میخوای بریم پرو کنی

-آره بریم

رفتیم تومغازه رهام به فروشنده گفتم سائزمو برام
بیاره

وقتی آورد رفتم پوشیدم خیلی ناز بود به تنم
-روناک پوشیدی
-آره

-درو بازکن ببینم
-نچ همیشه شب میبینی
-||||| روناک اذیت نکن درو بازکن
-نچ نچ

بعدش لباسو درآوردمو اومدم بیرون
همچین چپ چپ نگام کرد که یه لحظه ترسیدم
بیاد منو بخوره چه خشن شده تازگیااا
فروشنده:همینو برمیدارین
-بله مرسی

تارفتم کارتمو دربیارم رو هام کارت کشیدو لباسو

برداشتو رفت پسره رواااانی
بعدار اون رفتیم یه کت شلوارمشکی با یه بلیز قرمز
برای رو هام خریدیمو رفتیم پایین
یه کفش قرمز که بندش دور مچم بسته میشد
وپاشنه سانتی داشتم خریدم خیلی ناز بود 144
ساعت یک بود با هم رفتیم رستوران جوجه سفارش
دادم خوردیم بعدمنو دم خونه پیاده کرد و قرار شد
شب ساعتیاد دنبالم
درو باز کردم و وارد شدم
_اسوه مدلینگ جوانان اروپا اومدددددد
مامانی:ملکه ی عذاب اومد 😊😊
کشته مرده این محبتشم 😊
بادواز پله ها رفتم بالا و لباسارو پرت کردم رو تخت
ساعت ۶ بود
اووووووف چقدرزودگذشتتتت

سریع ی دوش گرفتم و اومدم بیرون
موهامو سشوارکشیدم و بالامحکم بستم نشستم
جلوآینه اول ازهمه خط چشمموکشیدم بعد سایه

9

درآخر رژ لب قرمزمو زدم
همونجور که قرمیدادم
رفتم سراغ لباسا

سلام علیکم

سلام علیکم

سغرا خانم

یاالله

سلام علیکم والده ی مش ماشاالله

این وراونورش ننداز 145

آخ من بمیرم منوسرلج ننداز

میرم یارمیگیرم

لباساروپوشیدم و جلوآینه ایستادم

واللای

چ هلوییییییی

عجب مدله موییییییی

چه دختر هلوووووی

سرویس نازکموانداختم و ی مانتومشکی هم تنم

کردم ی شالم انداختم روکلم

گوشیم تک خورد

خوده شلغمشع کفشاموپوشیدم وبااحتیاط رفتم

پایین

مامانی:رون.....

و همینجور خیره موند به من

چشما درویش حاج خانم

مامانی:چه خوشگل شدی

عجیبیب

عجیبیبیبیب

شگفتاااااااااا

براش بوس فرستادمو خدا فطی کردمواو مدم بیرون

روهام روش اونوری بود سریع سوار شدم

اونی که واسش میمیری اومدددددد

اول ی ذره نگام کرد بعد گفت: نه میبینم از اون که

هستی میمون تری 146

با کیفم زدم تو سرش که ماشینونگرداشتو پیاده شد

وا پسره خل وعض

روهام:تو دست به زن داری من سوار نمیشم

روهام بیابشین

روهام:من هنوز جوونم

جیغ زدم

روهااااااام

خندیدو سوار شد و راه افتاد

جلو ی خونه ی شیک نگرداشت
_اینجاس

روهام:نه همین وراس ولی یکم اونورتر
چپ چپ نگاش کردم که خندید
چقدراین امشب میخنده

بابا هوا فیلترمیشه نخنداینقدر سیرابی
دستموگرفت و رفتیم داخل

ی عالمه دختر پسر وسط پیست توی هم دیگه
بودن

استغفرالله

چشموگوش منوبازمیکنن

_سلام

ای بابا بازاین مگس

به آرتام نگاه کردم کثافت چقدر جیگرشدههههههه

147

ی کت تک سرمه ای با شلواراسترج مشکی پاش
بود

ی جور خیلی خبیثی نگام میکرد
وای ننه من میترسم

_میرم لباس عوض کنم

دستموازتودست رو هام درآوردم و رفتم به سمت
جایی که لباس عوض میکردن

مانتووشالمودرآوردم و اومدم بیرون
رو هام تامنودیدروم میخ شد

اوانگاه نکن ذوب شدم بابا

نگام افتاد به آرتام با ی نگاه خیلی چندشی نگام
میکرد

ی لحظه حالم بد شد نگاموازش گرفتم وکناررو هام
ایستادم

مهمونی شروع شد

روهام ازم عذرخواهی کردو رفت سمت یمی
ازدوستاش منم مثل این کودنا مهمونارونگاه
میکردم

_مثل همیشه زیبایی

برگشتم سمتش که لیوان مشروبش روم چپه شد
اه بمیری آرتام

باغضب نگاش کردم و چیزی نگفتم پسره سیریش
به سمت اتاقی که لباسامو گذاشته بودم رفتم و
جلوآینه ایستادم

مشروب کاملاً ریخته بود و لباسم و لباس چسبیده
بود به بدنم اه

لعنتی با دستی که پشت کمرم قرارگرفت جیغ زدم و
برگشتم که 148

لبای داغ ی نفر روی لبام قرارگرفته
حالم بد شد

لبشوگاز گرفتم که ازم جدا شد
بادیدن شخصی که رو به روم بود عصبی شدم
_توجه غلطی کردم
نزدیکن اومد که رفتم عقب تر توچشمم ذل زدو
گفت:مونده بازم خوشگله به سمت دررفت
ودرو قفل
کرد
ی آن ترسیدم
به سمتم اومد و دستامو گرفت جیغ زدم
_ولم کن عوضی
آرتام:نگفتم نمیزارم با رو هام باشی
سعی کردم دستامو آزادکنم که محکم ترگرفت
_آرتام ولم کن کثافتتت
خندید
ی خنده ی چندش آور

سرشو نزدیک صورتم کرد

آرتام: امشب شبه ماس بهتره آروم باشی

تادوتا ییمون لذت ببریم جوجه ی من

بغضم شکست و زدم زیره گریه

_آرتام ترو خدا ولم کن

آرتام: آخی جوجه نگران نباش نمیزارم دردت بیاد

با صدای بلند جیغ میزد موگریه میکردم 149

آرتام لباسو روی گردنم گذاشت و شزوع کرد به

خوردن

همینجور پایی نو پایی ن ترمیومد تا رسید به

س... ی... ن... ه... هام

همونجور که دستامو بالا گرفته بپد بلندم کرد و به

سمت تخت بردو روتخت درازم کرد

جیغ زدم ولی فایده نداشت

التماسش کردم ولی اون تنها درمقابل التماسای من

خندید

_آرتام مرگ مانی جون ولم کن آرتاااام
هیچی نگفت لباسمو گرفت و با ی حرکت پارش
کرد

گریم شدت گرفت

با ی حرکت لباس زیرموکشید که دراومد

_آرتام تروخدااااا

آرتام: بهت هشدار داده بودم نداده بودم ممممم

هااااااان

جیغ زدم

_آرتام من بارو هام کاری ندارم آرتام تروخدا بدبختم

نکن

آرتام: که کاری نداری آره

و لباسو کاملاً از تنم درآورد

با ی دستم که آزاد بودمو هاشو گرفتم که عربده

کشید و ازروم بلندشد تندازروتخت بلندشدم و به
سمت

دررفتم که از پشت موهاموگرفت
جیغه بلندی زدم

آرتام:روناک نمیزارم ماله روهام بشی نمیزارممممم
_آرتام به قران دیگه باهاش کاری ندارم آرتام قسم
میخورم آرتام اصلا ازدواج میکنیم تروخدا ۱۱۱۱ 150
آرتام:عععع کوچولو عر عر

_آرتام قسم خوردم تروخدا ۱۱۱۱۱

آرتام:روناک یادت نره ی بار باهات چیکارکردم
مطمئن باش باردومم میکنم

چشماموروی هم فشار دادم و سرموتکون دادم
باصدای بسته شدن در زدم زیره گریه

با صدای بلندجیغ میکشیدم و گریه میکردم
لباسموکه کاملاً پاره شده بودوپوشیدم ومانتومم

روش پوشیدم شالموسرم کردم و تومدم بیرون

حتی برنگشتم سمتش دستشو رو شونم گذاشت که

حالم بد شد

و خودمو از زیر دستش کشیدم کنار

روهام: این چه سرو و عظیمه چی شده

چیزی نگفتم

عصبی بازوموگرفت و به سمت ماشین بردتم و

سوارم کرد

روناک: ولممم کن ولی بی توجه ب من ماشینو

روشن کردو تا میتونست گاز داد باترس گفتم:

آرومتر

لعنتی آرومترررر

روهام: یا میگی چی شده یا هردومون میمیریم

حالم خیلی بد بود بی اراده زدم زیر گریه و گفتم:

توروخدا چی از جونم میخواین ولم کنین بزارین ب
درد خودم بمیرم فک کنم دلش سوخت چون
ماشینو نگه داشت صورتمو ب طرف خودش بر
گردوندو

گفت 151

روهام: منظورت چیه؟؟ چی اذیت میکنه روناک
خواهش میکنم بگو

گریم شدت گرفت میگفتم اون داداشت... اون ب
من...چی میگفتم

با دادی ک زد چسپیدم ب ماشین

روهام: بگوووو لعنتیییی د بگو لامصیب من طاقت
اشکاتو ندارم

دیگ کفری شدم اون از داداشش اینم از خودش
بی توجه ب لحن التماس گونش گفتم: خفههههه
شو

روهام: خوبی؟

روناک: ا..ره..

دستمو گرفتو با ی حرکت منو تو بغلش گرفت

سرشو گذاشت رو شونه هام

روهام: باش عزیزم اروم باش تا وقتی ک خودت

نخوای نمپیرسم دیگ در این مورد حرف نمیزنم تا

وقتی ک خودت بهم بگی باشه؟

روناک: دیگ نمیکشم دیگ بسههه

روهام: شیییش گریه نکن 152

نمیدونم این خره چی داشت ک ادم بی اراده خفه

میشد وقتی آرومتر شدم ی نگاه ب موقیتمون

انداختم

واللله ای

واللله ای

مامانمنا یکم دیگ تواون موقیت میمونددیم کلا تو

هم حل میشدیم 🙌🙌

ی زره تکنون خوردم ک اونم ب خودش بیاد
ولی انگار ن انگار

روناک: اهوم... اهوم 😬

ای بابا پرورو نگا 😞

روناک: هووی بسه دیگ ولم کن خفه شدم
روهام: هاهاه؟

زهرماررر پسره دهن منو وا میکنه ها خودتون
شاهدین 😬 انگار دیگ موضوع آرتامو فراموش
کرده

بودم ولی با حرفی ک زدم
اون دیوونس

روناک: میگم خفه شدم

انگار ب خودش اومد دستاشو دور کمرم شل تر کرد
تا این ک باز شد

روهام: چیزه...چیز..من.....

روناک: چیه؟

روهام: هیچی بریم؟

روناک: اره زودتر منو ببر خونه

روهام: راننده ام ک شدیم 153

روناک: وضیفته

روهام: شیطونه میگ ولش کنم اینجا شام خرسا

بشه

روناک: اولاً شیطونه غلط میکنه با تو دوما اینجا

خرسش کجا بود آخه کودن؟ روهام: روتو برم

بشر (بش) (بش)

خخخخ

روناک : رومو بروووو

روهام : همیشه یه جوابی باید بدی نه ???

روناک : ارععهعه

روهام : ناغاره

روناک : مارههههههه ، ۳۲ تا بچه داره

روهام : خدا صبر به شوهرت بده

روناک : ایشالله ، به حق علییی

روهام : جان ؟ (ع-ع)

روناک : جوووووونت دراد الهی

روهام : بسه بابااا ،

روناک : نبسته

روهام : چیوووو ؟ (ع-ع)

روناک : بدبخت منحرف ، کمربنده ایمنیشو دیگه

154

روهام : واه واه ، خدا به دور ، خدا نصیب گرگه

بیابونت نکنه .

روناک : ایشالله

یهو روهام از خنده ترکیدددد . وا . ملت روانین به

مولااااا . خدایاااا اینا کارشون از قرص و دوا و اینا

گذشته ، خودت ظهور کن

روناک : چتھہہ باباااا؟؟

روهام : دقت کردی چقد موجی هستی ??

داشتم با خودم فکر میکردم که موجی اصلا ینی

چی؟؟ ینی مثلا موج دریاااا؟ سونامییی؟؟

روهام : بسه بابا خودتو کشتی عقل کل ، منظورم

اینه که دو دقه پیش زار زار ، عر عر ، الان هر هر ،

کے

ک

روناک : به تو چه ؟؟؟؟

روهام : من لال خوبه ??

روناک : عالیہ

روهام : رسیدیم ،

روناک : رسیدیم و رسیدیم کاشکی نمیرسیدیم تو

دادم از گریه زیاد صدام گرفته بود جواب دادم
روناک:الووو

روهام:الو روناک گریه کردی (ع) 
همین یه جمله کافی بود که بغضم بترکه روهام
نگران از اون طرف تلفن گفت روناک ترخدا چی
شده

اون از وضع تو مهمونی اینم از الان
روناک:با همون صدای لرزونم گفتم اسم مهمونی و
نیار من دلم به خاطر تموم بد بختیام پره من الان
روناک اصلیم اونی که همیشه میخنده من نیستم
روهام:روناک دودقیقه دیگه جلو در تونم بیا پایین
زود باش شتلق تلفنو قطع کرد وایا این یه چیش
میشه ها.....

خ_____دایاااااااااا

می بینن منو؟؟؟

۱

ی□

نجام،

روی زَمین ت، زانو زَدَم، شَکس تَم، زجه زَدَم
□خُـدایا کَم آوردَم....

خُـدایا 156

ای ب من، ای ب تو....

۱

ی□

□نم دستای خالیم...

□م تَتَظَر چی هَستی؟

□م

یخوای چی رو ببینی؟

بیش از ای ب چی رو میخوای ببینی؟؟ خُـ
دایا با هیچ کس کاری ندارم، نمیخوام چیزی

بشنوم

فقط ی‌ک کلام،

خُـدایا تا کـی؟؟

آزمایشت برا ظرفی ت من خیلی زیاد بود...

خُـدایا بـه سـه....

خُـدایا لعـن ت به بازیای ای بن

دنیا... سریع حاضر شدم یه مانتو مشکی با شال و

شلوار مشکی مثل عزادارا شده بودم گوشیمو

برداشتم جلو در خواستم برم بیرون که حالم بد شد

یه

لحظه ایستادم ولی بعتر نشد دیگه تو پاهام جونی

نداشتم از حال رفتم....

روهام

رسیدم جلو در روناکینا خواستم بهش زنگ بزن که

دیدم یکی افتاده جلو در از این دیدم روناک افتاده

زمین بدنم یخ کرد سریع پیاده شدم وای تمام
زندگیه من با لباس مشکی بیحال افتاده بود زمین
سریع بلند شدم سوارماشین کردمش بردم به سمت
بیمارستان چند ساعت بعد... تو اتاق دکتر نشسته
بودم از حرفای دکتر هنگ کرده بودم دکتر گفت
باید هرچه زود تر بع خارج از کشور باری شیمی
درمانی

بره چشمم پر لزشک بود از اتاق اومدم بیرون به
سمت حیاط رفتم تلفن و در اروردم و زنگ زدم به
بابای روناک تلفن جواب داد با استرس پرسید
اتفاقی افتاده پسرم

روهام: سلام میشه بیاد بیمارستان
بابای روناک: کدوم بیمارستان روهام بیمارستان....
چشم الان میام رفتم طرف اتاق روهام حالم اصلا
خوب نبود اگه روناک بره من یروز نبینمش دق

میکنم مثل فرشته ها خوابیده بود وای خدا من
عاشق

چشمای این دخترم اگه یه روز نبینمش دق میکنم
157

روناک

چشمامو که باز کردن دیدم رو هام بالا سرم نشسته
زل زده به من گفتم چیه خوشگل ندیدی یه لبخند
محو نشت رولباش گفت خوشگل دیدیم فرشته
ندیدم اینه که گفت یه چیزی تو چشاش بود من
هیچ

وقت نمیتونستم از چشای کسی چیزی رو بخونم
ولی یه حالت عجیبی تو چشاش بود داشتم
توچشاش نگاه میکردم که در باز شد مامان و بابا
اومدن تو اتاق

کلن جاها حساس بحث این ننه و بابای من مثل

گاو وارد میشن خو باباجان شاید من الان
تو به توبه
دکتر بعده اینکه تذکرات لازموداد
و مامانم بعد محاضره کردن من واس اینکه
جراتالان بیرون بودم
بالاخره گذاشتن منه بی زبون بلندبشم برم خونه
وقتی رسیدیم خونه
سریع رفتم تواتاقم
استرس بدی داشتم
بدون اینکه به فردا فکر کنم
چشمامو بستم و
این شب نحسو پشت سرگذاشتم
صبح که از خواب بیدار شدم
همه بدنم دردمیکرد کوفته بود جونه اینکه بلند
بشمو نداشتم برای همین دوباره خوابیدم

ساعت ۱۲ ظهر بود که مامان صدام کرد 158

[illegible]

-جونم مامان

-باند شود ختر چقدر میخوابی

-مامانی جون ندارم بیخیالم شو

-چی چيو جون ندارم پيخيالم شو نه نميشه بلندشو

باید ناهار بخوری

-نمیخواهم سیرم

بعدشم پشتمو به مامان کردم و پتوروکشیدم روی

سرم

بلنددشوووو شب قراره خواستگار پیاد برات

تاینو مامان گفت مثل فخر از جام پریدم

چیییییییی خواستگارااااا

چترههه دیوونه گوشم کرشد چرا جیغ میزنی آره

خواستگار

وايستادم تا يکم گرمای تنم کم بشه بعدش اومدم
بيرون رفتم سمت کمد لباسام يه کت دامن کرم
رنگ

بايه شال کرم برداشتم چون حوصله غرغرای مامانو
نداشتم پوشيدم جلوی آينه ايستادم حوصله آرايش
نداشتم زنگه خونرو زدن رفتم پايين مامان
باباجلوی درپذيرايی بودن رفتم کنارشون ايستادم
اول مانی

جون بعد پدر آرتام وبعد خودش رو هام نبود دلم
گرفت خیلی آرتام با يه نگاه پيروزو يه لبخند کج
نگاهم ميکرد

-ديدی کوچولو آخرماله خودم شدي
-هه به همين خيال باش

بعدشم جلوترار اون رفتم سمت بزرگترا وکنار
بابانشستم اونم اومد روی مبل روبروم نشست و

باغور

نگاهم میکرد

لعنتی خداااا یااا تمومش کننن

امیرآقا: راستیتش ماهمه شوکه شدیم اینجور که

آرتام میگه روناک و آرتام خیلی همو دوست دارن و

اینو به هم اعتراف کردن

چیلیلی

تند به آرتام نگاه کردم که شونه هاشو بالا انداخت

لعنت بہت آرتام لعنت

چشم‌ام لب‌البه اشک شد

بابایی: برا ماهم شوک بزرگی بود ولی خوب وقتی

دلشون پیشه همه

سرموآنداختم پآیین

و ناخنای بلند موتو دستم فرو کردم 160

دوس نداشتم غرورم دیگه جلوکسی بشکنه دوس

نداشتم

مامان صدام کرد

سریع بلندشدم و رفتم توآشپزخونه

مامانی:روناک به ولای علی.....

حرفشو قطع کردم

_آره مامان میدونم قول میدم مثل اون

خواستگارایه بدبخت نکنمش چایو روش چیه

نمیکنم تو

شربتتش نمک نمیریزم لا شیرینیش مارمولک

خشک شده نمیزارم وقتی اومدتواتاقم سطل چسبو

روش

خالی نمیکنم گچ روش نمیپاشم هیچ کاری نمیکنم

خوبه؟

مامانی خندیدوگفت:باورم نمیشه خانوم کوچولوم

داره عروس میشه

دوباره سرمواندا ختم پایین خدایا جونمو بگرو راحت
کن

سینی چایو گرفتم و رفتم تو حال به همشون
تعارف کردم

وقتی رسیدم به آرتام دیدم ی لبخند محوداره و به
ی جایی خیره شده
رد نگاهشو گرفتم که...

از عصبانیت سرخ شدم

شیطونه میگه چایی هارو چپه کن روشا
داشت به قسمت لباسم که خیلی بازبود و سینه
هام معلوم میشد نگاه میکرد

چایی ☹

نگام کردو چایی رو برداشت
سریع از جلوش رد شدمو رفتم تو وشپزخونه
خدایا حالم بده

خودت کمک کن 161
فکر رفت پیش رو هام
چرا بهش فکر میکنم
چرا؟

چرانمیتونم از تو سرم بیرونش کنم
قطره ی اشکی از چشم ریخت
سریع پاکش کردم و رفتم بیرون
کنار بابایی نشستم
بازم صحبتا متفرقه

آخر امیر آقا گفت: این ریش اینم قیچی اگه این دوتا
جوون همومیخوان که بسم الله برن سنگاشونووا
بکنن

بابایی: اختیار دارین و رو به من گفت: آرتام
جانوراهنمایی میکنییی

من اینو تا جهنم راهنمایی نمیکنم ☹

حیف مجبورم
بلندشدم و رفتم به سمت اتاقم
وارد شدم و لبه ی تخت نشستم
اومدرو به روم نشست
آرتام: ماحرفامونوزدیم درسته
ساکت موندم چیزی نگفتم
آرتام: تو فکرروهامی
باخم نگاش کردم که خندید
اه پسره نجس 162
کاشکی اون صندلی الان بشکنه این بیوفته رو
زمین
آرتام: روهامواز سرت بیرون کن
روهام پرررررر
اوا
مگه کلاغ پرررره

پسره خوددرگیر
آرتام ازرو صندلی بلندشدو گفت:بریم?
بلندشدم و رفتیم بیرون
ازرو پله ها داشتیم میرفتیم
مه دیکه طاقتم سر شد
بسه هی ساکت موندم
زیرپایی براش گرفتم
شپلققققق
مثل توپ قل خورد
حقته

همه اومدن به سمتمون
مامان باغضب نگام کرد که شونه هاموانداختم بالا
آرتام ی جوری نگام کردکه ترسیدم
به صورت لب خونی گفتم:دستوپاجلفتی
که گفت نشونت میدم

برو بابا گیریل انگوری 163

بزغاله

بعد از اینکه کمکش کردن و بلند شد رفتیم توی
سالن دوباره حرفای متفرق شروع شد ولی یه لحظه
مغزم از چیزی که شنیدم سووت کشید اینا چی
میگن من باین عوضی برم خارج خدایا ببین منو
توجه

بدبختی انداختی آخه من باین برم اونجا بجای
اینکه خوب بشم دق میکنم
بابا رامین: منم موافقم که بعد از عقد باهم برن اونجا
هم روناک تنها نیست وهم من خیالم راحت تره
امیر آقا: آره اینجوری خوبه تازه روناک جانم میتونه
درسشو بخونه تو بهترین دانشگاه
مامان رویا: آره دیگه بعدشم هی گیر نمیده شما
نراشتین من کنکور بدم خوبه روناک موافقی

تو چشمای مامان بابانگاه کردم باچشم ها شون
داشتن میگفتن بگم موافقم آخه چرا همش نظر
خودتون مهمه منم آدمم دوست دارم برای زندگیم
تصمیم بگیرم بخداااا زندم زنده عاقلم چرا اینجوری
میکنین باهام

چشم از مامان بابا گرفتم سرمو انداختم پایین
-بله موافقم

احساس سنگینی نگاهیهو کردم سرمو آوردم بالا
دیدم آرتام بایه نگاه پیروز مندانه و یه لبخند داره
نگاهم میکنه باب خونی گفت دیدی ماله خودم
شدی

هه چه دل خجسته ای داره کاری میکنم روزی صد
یار آرزوی مرگ بکنی

بعد از اینکه قرار عقد و عروسیو گذاشتیم برای آخر
هفته مامان بابا هرچی اسرارکردن شام بمونن

نموندنو

رفتن

منم فوری رفتم تو اتاقمو لباسمو عوض کردم و دراز کشیدم یه اس ام اس برام اومد از ایرانسل بازش کردم نوشته بود "ایام محرم رابه شما و خانواده عزیزتان تسلیت عرض میکنیم ایرانسل"

محرم عزاداری امام حسین شروع شد پس عروسی و باید عقب بندازیم وای خدا ممنونتم 164 یادمه وقتی کوچیک بودم مادر بزرگم میگفت توی این روزها هرچی از حضرت فاطمه و امام حسین (ع)

بخوای

بهت میدن

یا امام حسینن میدونم آدم خوبی نیستم میدونم پراز گناهام ولی شما بخشنده ای مهربونی شنیدم یه

دختر سه ساله داشتی که خیلی دوشش داشتی
یا امام حسین(ع)تورو قسم به دختر سه سالت نزار
بدبخت بشم نزار اذیت بشم نزار یه چشمم خون یه
چشمم اشک باشه نزا

تا نماز صبح گریه کردم و به امام حسین التماس
کردم بعد از نمازم زیارت عاشورارو خوندم خیلی
آروم

شدم حس میکردم ته قلبم یه امید جوونه زد همه
چیو سپردم به خدا و امام حسین(ع)و رفتم خوابیدم
صبح که بیدار شدم جمعه بود از توکوچه صدای
سینه زنی و روضه میومد هیئت محلمون بود بلند
شدم

رفتم پایین کسی خونه نبود رفتم لباسای مشکیمو
پوشیدم و چادر مشکی که چند سال پیش مشهد
خریده بودمو سر کردم هنوز اندازم بود رفتم بیرون

تو کوچه پر بود از آدما زنا به گوشه وایستاده بودن
نگاه میکردن مردام وسط سینه میزدن هوا بارونی
بود مثل دله من آروم رفتم جلوتر شروع کردم خیلی
آروم زیر چادر سینه زدمو گریه کردم به امام حسین
التماس کردم

بارون شدیدتر شد چون توی پاهام دیگه نبود
وسط کوچه نشستم زجه زدمو امامو صدا زدم گفتم
یا جونمو بگیره یا کمکم کنه اونقدر گریه کردم جیغ
کشیدم که آخری گوشه افتادم

به زور از سرجام بلند شدم و بی هدف راه افتادم
نمیدونم چقدر راه رفتم که آخر رسیدم به ی پارک
کوچیک

مما خموبالا کشیدم و رفتم داخل پارک
خلوت خلوت بود
بارون شدت گرفته بود

روی یکی از نیمکنا نشستم 165
دستم‌و گذاشتم روچشمام و زدم زیره گریه
پره بغضم ابره بهاره
بسه نمیخوام دیگه بیاره
نمیخوام این نم نم بارون خاطره هاشو یادم بیاره
نمیخوام دیگه بیاره
نمیخوام دیگه بیاره
دیگه اشکام دست خودم نیس
جا واسه غصه و غم نیس
آخه بعدازاین همه مدت هیچکی به حزاون
توی دلم نیس
جا واسه غم نیس
خدایا
صدام بهت میرسه
خدایا محرم شروع شد

خدایامیگن تواین ماه ازت هرچی بخوان بهش
گوش میکنی
خدایا مگه من بندت نیسم
مگه مرگ حق نیس
خدایا من حقمو میخوام
شور شور بارون توخیابون توخیابووون
مگه چی غیراز خاطره هامون
مال ما بود توزمستون این خیابون 166
تقصیر من بود که چشای دوتایمون
ایندفعه بارون
اشک خدابود تودلماون
همه ی شهرتوکه نیستی شده زندون
با پوشت دستم خون بینمو پاک کردم
چندشم خودتونین
وقتی دسمال نداشتم

پاهامو آوردم بالا و توشکم جمعشون کردم
_حالا میفهمم که چرا وقتی آرتامودیدی اونجوری
شده

مثل جن زده ها رفتم بلندبشم که چادرم گیرگرفت
به صندلی و پخش زمین شدم
اه لجن

چرا مثل خر وارد میشن
شتر

بابا ی انی ی اوهونی
آقا ی لحظه کایات
این چی گفت

آرتام

اصن این منوچجوری پیدا کرده
وجدان: کلاغ دم سبا غارو غارو سرکن
خفه بابا ازگیل

—رو....روهام 167

ازروصندلی بلندشدو رو به روم وایساد

ذل زد توی چشمام

بابااونجوری نگاه نکن ذوب میشم

اززبونه روهام:

باز دوباره با نگاهت

این دل من زیر و رو شد

باز سر کلاس قلبم درس عاشقے شروع

شد

دل دوباره زیر رو شد.....

با تموم سادگے تو

حرفتو دارے میگے تو

میگے عاشقت میمونم

میگم عشق آخرے توووو

حرفتو دارے میگے توووو

میدونے حالَم این روزا بدتر از همس
آخه هرکے رسید دل ساده ے من رو شکست ♡
قول بده که تو از پیشم نرے
واسه من دیگه عاشقے جاده ے ی ک ظرفه ست ♡
میـــــــــــــــــــــمیـــــــــــــــــــــــرم برے آخرین
دفعه ست

پرواز تو قفس شدم بے نفس شدم ♡♡
دیگہ تنہا شدم توے دنیا بدون خودم ♡♡ 168
راستشو بگو این یہ بازیہ
نکنہ ہمہ حرفاے تو مٹ حرف ہمہ صحنہ
سازیہ

این یه بازیه ♡
 بے هوا نوازشم کن
 اشک و غصه هامو کم کن
 با نگاه بے قرارت ♡

باز دوباره عاشق_____م کن
اش_____ک و غصہ هامو کم کن ♡
قلب من بھونہ دارہ ♡
حرف عاشق_____ونہ دارہ
راہ دیگہ اے ندارہ
غیر از این کہ باز دوبارہ ♡
سر رو شونہ ہات ہزارہ
می_____دونے حالم این روزا ♡
بدتر از ہمس
آخہ ہرکے رسید دل سادہ ے من رو شکست ♡
قول بدہ کہ تو از پیشم نرے
واسہ من دیگہ عاشقے جادہ ے ی ک طرفہ ست ♡
م_____یم_____یرم برے
آخرین دفعہ ست 169
پرواز تو فقس شدم بے نفس شدم ♡

دیگہ تنہا شدم توے دنیا بدون خودم ♡
راستشو بگو این یه بازیہ نکنہ ہمہ حرفای تو
مٹ حرف ہمہ ♡

صحنہ سازیہ این یه بازیہ ♡
می_____دونے ♡ ♡

باورم نمیشد
موقعی کہ شنیدیم دنیا دور سرم چرخید
آرتا موروناک؟
عشق من؟

چرا بہش اعتراف نکردم
این دختر میدونست من دوشش دارم
فہمیدہ بود
اما...

نگفت
گذاشت بیشتر وابستش بشم

چشماش سرخ سرخ بود
مگه این نمیخواد با عشقش ازدواج کنه
من باید زار بزنم نه تو
لعنتیییی نه توووووو
_تبریک میگم 170
روناک:رو...ها....م
اسم منونیار

ترو به خدا کاروازا این سختتر نکن
به زور لبخند زد موگفتم: زن داداش
بهت و ناباوریتو چشماش میخوندم
سرمواندا ختم پایین
عشقم شد زن داداشم
معرکس
عالیه
نگاش کردم که زد زیره گریه

وا دختره خوددرگیر
یکی اینوشفا بده
آخه منی که طاقت اشکاتوندارم چرا اینجوری میکنی
_روناک

جیغ کشید
روناک: ازتون متنفرم
و شروع کرد به دوییدن
تو بهت بودم
وقتی میدوچه شبی کلاغ میشه ها
نه نه ببخشید خفاش آراسی این چادر سرش بود؟
شگفتا 171

این نشانه های ظهور آقا امام زمانه ها ااااا
حالا چرا عرعر میکنی کرد
((تعجب نکنین دوستان رو هام با خودش عهد بسته
دیگه سنگ بشه ی سنگ سخت))

شونه هاموبالانداختم و شروع کردم به قدم زدن
همینجور که میرفتم راهه خودمو دیدم یه نفر گوشه
خیابون افتاده اون موقع روز هیچکس تو خیابونا
نبود همه هیئت بودن رفتم جلوتر دیدم یه زنه
چادریه وقتی رسیدم بهش روناک بود
چقدر باچادر ناز تره مثل فرصته ها شده
از بینیش خون میومد
دوباره از هوش رفته بود بغلش کردم و فوری
خودمو رسوندم به ماشین روی صندلی عقب
خوابوندمشو
نشستم پشت فرمون تا حدی که میشد گاز دادم
وقتی رسیدیم بیمارستان فوری پریتارا بردنش تو
بخش مراقبت های ویژه
بعداز نیم ساعت دکتر اومد
-ببخشید همراه این بیمار کیه

چقدر سخته به یه پدر بگی جیگر گوشت بین مرگو
زندگيه چقدر سخته کمر خم شده یه پدر و بیینی
رویاخانوم و بردن تو بخش و سرم بهش وصل
کردن خواهرش اومد پیششون
آقا رامینم روی صندلی نشسته بودو فقط به خدا
التماس میکرد
-رهام

نگامو سمت صدا کردم دیدم آرتامو مامان بابان
همشون گریه میکردن ولی آرتام تو چشماش
پشیمونی بود چرا من از کارای این دوتا سر در
نمیاوردم مگه عاشق هم نبودن پس چرا اینجوری
میکنن خداایااا دیگه مغزم نمیکشهههههه
-بله مامان

-خوبی پسرم چرا رنگت پریده
-خوبم

-روناک کجاست

-توبخش مراقبت های ویژه

-خدا مرگم بده چرا

-رفته توکما

تا اینو گفتم مامان از هوش رفت اااهه چقدر نازک

نارنجین

آرتام به دیوار تکیه دادو نشست زیر لب گفت اینو

نمیخواستم اینو نمیخواستم

دقیقا نفهمیدم چیو یا کیو نمیخواست بیخیال

حوصله ندارم

تقریبا ساعت شب بود که صدای روضه شنیدم 173

از تو خیابون میومد تا بلند شدم آرتام دنبالم بلند

شد باهم رفتیم بیرون یه هیئت بزرگ سینه زنی

وسط

بود

کفشامو درآوردم باجورابام آرتامم همین کارو کرد
بعدباهم رفتیم توی دسته وایستادیم

شروع کردیم به سینه زدن

بارون هنوز میومد لباسامون خیس شده بود ولی
هنوز دلم پربود

به آرتام نگاه کردم گریه میکرد مثل من
یا امام حسین(ع) قسمت میدم به مادرت

روناکمو برگردون

من بی روناک میمیرم توروخدا برش گردون
توروخداااا

اونقدر باآرتام سینه زدیمو یا حسین گفتیم که دیگه
جونی تو بدنمون نمونده بود خیس آب بودیم
من همیشه توماشینم یه دست لباس داشتم آرتامم
همینطور لباسارو برداشتیمو رفتیم تو سرویس
بهداشتی بیمارستان عوض کردیم

بعد از اینکه لباسامو عوض کردم رفتم تو نماز خونه
تو زندگیم هیچوقت نماز نخونده بودم ولی به خداو
اماما ایمان داشتم و روی ناموسم غیرتی بودم
برعکس روناک که خیلی آزاد بود ولی نمازشو
میخوند

دیروز باور نمیکردم چادر سر کرده
ولی خیلی چادربهش میاد شبیه فرشته ها میشه
داشتم باخودم فکرمیکردم که یهو یه دستی روی
شونم قرارگرفت

سرمو آوردم بالا دیدم آرتامه موهاش ژولیده شده
بود چشماش پف کرده بودو قرمز شده بود 174
دلم یه لحظه برتی داداش کوچولوم سوخت یاده
بچگیام افتادم که همش ازش حمایت میکردمو
طرفشو میگرفتم ولی الان حاله خودم بدتر از اونه
آروم از جام بلند شدمو رفتم سمت در بیمارستان

-رهام کجا داری میری

-رستوران

-رستووورااان؟؟!! الان میتونی چیزی بخوری تو این

وضعیت

هه چه دل خوشی داره این برادره من

-نه میخوام برم غذا سفارش بدم

بعدشم بدون اینکه منتظر جوابی ازش باشم رفتم

سمت رستورانی که نزدیک بیمارستان بود

تا غذا به نیتن سرباز کربلا برای عاشورا سفارش

دادمو رفتم سمت بیمارستان همه به جز آرتان روی

صندلی نشسته بودنو دعامیکردند

رفتم پشت شیشه زندگیم آروم خوابیده بود خدایاااا

ازم نگیرش هیچوقت

حالم اصلا خوب نبود دلم آشوب بود

رفتم سمت نمازخونه تا نماز بخونم

یادمه هر وقت استرس داشتم
میرفتم پیش مامان اون بهم میگفت دورکعت نماز
بخون تا آرام بشی
ولی هیچوقت به حرفش گوش نکردم
اما الان میخوام برم نماز بخونم میخوام به خدا قول
بدم که از الان به بعد نماز بخونم
رفتم توی نماز خونه و یه مهر برداشتم رفتم یه
گوشه و ایستادم شروع کردم به نماز خوندن 175
بعد از اینکه نمازمو خوندم دوباره بغض شکست
اصلا برام مهم نیست مردم
اصلا برام مهم نیست باید محکم باشم
اصلا برام مهم نیست مردونگیم داره میره زیر سوال
هیچی دیگه برام مهم نیست
فقط یه چیز مهمه اونم اینکه رونا کم برگرده
همینجوری که گریه میکردم و خدارو صدامیزدم یه

دستی روی شوئم نشست وقتی سرمو آوردم بالا
دیدم یمه پیرمرد شیک پوش باعصا داره بالبخند
نگاهم میکنه

-چی شده باباجون که اینجوری التماس میکنی به
خداو آقام امام حسین
-عشقم وجودم زندگیم روی تخت بیمارستان بی
جون افتاده کاری جز التماس از دستم برنمیاد
-عاشقی پس باباجون
-آره

-اومدی درخونه خوب کسی پسر امام حسین
دست رد به سینه هیچکسی نمیزنه
-همه میگن به همین امید اومدم
-خوبه پسر دعاکن دست رد نمیزنه به سینت
-میشه شماهم دعاکنید
-من کیم که دعاکنم ولی باز چشم دعا میکنم

-ممنون پدرجان

-وظیفه پسر توام مرد باشو محکم کم نیار

-چشم

-چشم بی بلا باباجان خدانگهدارت 176

-خدانگهدار

وقتی اون پیرمرد رفت احساس سبکی کردم انگار

حرفاش مسکن بود برای دل داغونم

بلند شدم رفتم سمت کتابخونه ای که اونجا بود یه

دعای عاشورا برداشتمو شروع کردم به خوندنش

بعداز اینکه زیارت عاشورام تموم شد

یه نماز دورکعتی دیگه خوندمو رفتم بیرون

هنوز مامانوبابای خودم و روناک اونجا بودن به زور

فرستادمشون خونه و خودم پشت در انتظار

کشیدم

صبح ساعتکه دکتر اومد ازش خواهش کردم که

بزاره برم یه لحظه ببینمش
اونم که حال زار منو دید اجازه داد رفتم تو
لباس مخصوص پوشیدمو رفتم داخل
فرشته کوچولوم آروم خوابیده بود یه عالمه دستگاه
بهش وصل بود رفتم کنار تختش نشستم
-سلام فرشته کوچولوی من خوبی نمیخوای دیگه از
خواب بیدار بشی آخه خواب زیاد برات خوب
نیستا

بلند شو ببین همه نگرانتن ببین آرتام داغونه
خانومی بلندشو ببین دام دق میکنم روناکم
بیدارشو دیگه قلب من طاقت نداره توروا اینجوری
ببینه

بلند شو دوباره شیطونی کن دوباره اذیتم کن
بهم بگو گودزیلا شلغم کچل هرچی دلت میخوادد
بگو فقط چشماتو باز کن جون رهام چشماتو باز

کن

عسلکم چشمتو بازکن

اونقدر صداش زدمو گریه کردم که آخر پرستارا به

زوراز اتاق بیرونم کردن پشت دراتاق روی زمین

نشستمو زارزدمو التمای کردم

خدااا دیگه بسته بسته کم آوردم دیگه طاقت ندارم

تمومش کن تمومش کن این کابوسو تموم کن

صدای زجه

میومد (👤) (👤) همه داشتن گریه میکرن یکی بلند

یکی آروم (👤) (👤) یکی تسلیت میگفتن و 177

میرفتن (👤) (👤) رفتم جلوتر یک حس بدی داشتم

رسیدم به قبر اسم روی قبرو خوندم **جوان ناکام

روناک*...*بدنم بی جون شد افتادم روی زمین با

بهت و ناباوری خیره شدم روی اسم و یک دفعه با

صدای بلندی داد کشیدم نهههههههههههه (👤) (👤) (👤)

☹️☹️☹️ از خواب پریدم گوشه دیوار پشت
در مراقبت های ویژه گوشه دیوار نشسته بودم از دور
امیر آقا و رویا خانوم دیدم بلند شدم و باهاشون
احوال پرسى کردم نیم ساعت همه تو فکر بودیم
که یهو..... چند تا پرستار با دو به سمت بخش
دویدن و کمی بعد که برای من یک قرن گذشت با
نا امیدی اومدند بیرون ☹️☹️ دیگه حالم دست
خودم

نبود بدون توجه به داد و بیداد مسئول بخش
دویدم سمت تخت روناک و وقتی رسیدم متوجه
شدم

تخت کناریش خالی شده و روناک سالمه
وقتی دیدم هنوز آرام خوابیده آرام شدم نمیدونم
چرا ته دلم امید داشتم
یه حسی بهم میگفت روناک برمیگرده

ظهر بود اذان میگفتن رفتم وضو گرفتم و رفتم
نمازخونه نمازمو خوندم زیارت عاشورارو هم خوندم
رفتم

تو حیاط

چندتا بچه بالباسای کثیفو صورتای سیاه نشسته
بودن کنار پیاده رو و داشتن غذا میخوردن فکر کنم
از

هیئت گرفته بودن رفتم کنارشون دوتا بودن یه
پسره ساله بایه دخترساله کنارشون نشستم گل
میفروختن

-سلام بچه های خوشگل خوبین

-دختره:مرسی عمو

-پسره:ممنون

-اسماتون چیه

-صدف

-صالح

-چه اسمای قشنگی مثل خودتون عموجون چرا

نمیرین خونه ناهار بخورین 178

-خونه ناهار نداریم عمو

تاصدف این حرفو زد صالح یکی زد روی دستش

گفت چیزی نگو

من عاشق غیرتی شدن این بچه های فسقلیم بلند

شدم از تو جیم کیف پولمو درآوردم نفری دوتا

طلاور هزارتومنی بهشون دادم گفتم برن لباس های

خوشگل بخرن شمارم روی کارتم نوشتم گفتم

بدن به خانوادشون و بعدرفتن

منم برگشتم توی بیمارستان نزدیکای غروب بود

رفتم سمت بخش مراقبت های ویژه رویاجون

داشت

قرآن میخوندو گریه میکرد

آقارامینم صلوات میفرستادو ذکر میگفت
رفتم پشت شیشه روناک هنوز همونجور بود هیچ
تغیری نکرده بود

رفتم بیرون تو هیئت دوباره شروع به سینه زدن
کردم

خبری از آرتان نداشتم نمیدونستم کجاست ولی
حوصله هم نداشتم بهش زنگ بزنم ولش کن
پیداش
میشه

فردا تاسوعا بود هوا بارونی بود مثل شب های قبل
سینه زدمو گریه کردم بعدهم رفتم تو نماز خونه
نمازموبازیارت عاشورا خوندمو رفتم پشت دراتاق
روناک

کار این شبم همین بود
ولی هنوز امید داشتم

رفتم بیرون تو دسته سینه زنا شروع کردم به سینه
زدن اونقدر محکم سینه میزدم که همه دکمه هام
کنده شد

سینه میزدمو امام حسینو قسم میدادم
-یا حسین تودنیا فقط ییار عاشق شدم فقط
ییار غورمو گذاشتم زیرپام یا حسین ناامید از
درخونت برم

نگردون نزار اول جوونی کار دسته خودم بدم
یاااا حسینیینن ناامیدم نکن تورو قسم به مادرت
ناامیدم
نکن

اونقدر گریه کردم زجه زدم که جوت نداشتم
باحالی زار رفتم تو بیمارستان
وقتی رسیدم تو بخش هیچکس تو راهرو نبود
باتعجب دیدم صدا از تواتاق روناک میاد

رفتم تو اتاق از چیزی که میدیدم شاخ درآورده
بودم

چشمای روناک باز بود
باتعجب به همه نگاه کردم باباامیر گفت
-وقتی رفتی بیرون دکترا ناامید شدن ملافه رو
کشیدن روی صورتش ولی تارفتن دستگاو قطع
کنن

ضربان قلبش برگشت و بعداز دوتا شک روناک
چشماشو باز کرد همه تو شک بودن میگفتن
معجزه
است

رهام معجزه شده امام حسین جواب دعاها مونو
داده روناک برگشته پسر برگشته
اون لحظه به خودم اومدم و فقط داد زدم
یا حسین نوکرتم تا عمر دارم نوکریتو میکنم قول

میدم 180

روناک:

چشم‌اموباز کردم که قلبم گرف

آی ننه

این چه وعضشه

چرا مثل جغد ذل زدن به من

اینجوری که بدتر من سخته میزنم

اواخاک عالم

بابا اینجوری نگاه نکنین ممنوع التصویر میشن

چرا صدام درنمیاد

یا جده سادات

لال شدم

وجدان: لال شدی هاهاهاهاهاهاها

_ لال چیه خودت لال بشی دلت میخواد جوری

بزنمت که ناتپانی در صحبت کردن بگیری

گوریل انگوری شاپانزه
با صدایی که از ته چاه در میومد گفتم: تکون.... بدین
همه چشاشون زد بیرون عین قورباغه
با گنجی به هم نگاه کردن
ی دفعه مامانم ز دزیره گریه و گفت: بچم خنگ بود
بدتر شد ای خدااااا
جانم؟

آقا من نه لالم نه کور 181
این چه وعضشه
بابا من مریضم
مراعات کنین
بابایی ذل زد تو چشمام و با حالت منگی گفت: روناک
بابایی چیو تکون بدیم؟
_ با سنارو تکون بدین
ی دفعه همه به هم نگاه کردنو زدن زیره خنده

بیا تازه به من میگن مریض
بابا اینا که ۱۰۰ درجه از من مریض ترن
مامان اومد جلومو صورتمو بوس کرد و گفت: الهی من
به دورت بگردم مممممم دیگه داشتم ناامید
میشدم

_اوووو مامان من تا وصیعت ناممون نویسم نمی میرم
دودیکه بزارین وصیعت ناممو بگم برا دفعه بعدی
ایشالله

وصیت نامه من ☹️👉

)ٗ(

>((<

182 / \

☆شب هفتم پیتزا مخصوص بدین
☆ازبوی گلاب بدم میاد، ☹️ قبرم راباعطر
Gucci بشورید... ☹️

☆ دخترای فامیل اون ابروهای لامصب رولاقل

تاشب هفتم برندارین 😡

★ گریه بلندوجیغ و دادنکنین بدم میاد. فقط اهنک

بزارین مردم نم نم اشک بریزن.....!!!! 😭

☆ روی سنگ قبرم اب و صابون برزید مردم بخورند

زمین بخندم روحم شاد بشه. 😊 😊

★ سرقبرم هم فاتحه بخونید الکی پیس پیس

نکنید.... والا 😞

☆ قهوه یانسکافه بدین. آخه قهوه خیلی دوست

دارم. 😊

☆ ازین کیکایی که اسمش پای سیبه بدین باکلاسه.

😊 183

★ روی خرماهاپودرنارگیل نریزین، شکش خز

میشه... 😡

-لاین منو پاک نکنین، گهگذاری باهاش یه پست

بدین بیاد بالا.جیگر رفیقام کباب بشه 🍔
☆شایعه کنین قبل ازمرگش بهش الهام شده بود
میمیره!!!! واسه کلاسش میگم. 🧑🏻
★هرکسی هم تو مراسم ختمم گفت:خدا بیامرززش
راحت شد،

بالبه ی سینی حلوا چنان بکوبین دهنش تا اونم
راحت شه بیاد پیش من..... 😊 والااااا جای من
اظهارنظر میکنه.... 😊

با تشکر روح مرحومم 😊 😊 😊 🙌
همه دلاشونوگرفته بودن ومیخندیدن
جز ی نفر

رهام
نگاش کردم
بسم الله
یا باب الحیج

این چراشبی میرزا کوچک خان جنگلی شده

خدایا این یعنی چی 184

از جنگل در رفتی!؟

نگام کردو چیزی نگفت

الحمد لله لالم شده

خو تخم کفتر بخور زبونت باز بشه چرا حرف نمیزنی

ی چشم غره ی توپ بهم رفت

وای مامانم اینا ترسیدم

بروجوجه اردک

ایش

اومدنزدیک تخته

نیا پسرنیا

جهنم سروته دارت میزنن

حالا از ما گفتن بود

ی نگاه به مامان اینا انداختم که دیدم با خنده

نگامون میکنن
مانی جون بیایینو جمش کن عزیزم
زیادی ۶ میزنه
رهام: خودت بهش فکر کن
اصولا من با فکر کردن به هرالاغی ذهنمو به باغ
وحش تبدیل نمیکنم
حالا به چی فک کنم؟ (خنده)
_ها به چی؟ 185
رهام: به اینکه چرا حرف نمیزنم
خو اینکه تعجب نداره
فکرکردنم نمیخواد
تو گاوی فقط ماما مبکنی
نمیتونی حرف بزنی که
چپ چپ نگاش کردم که شونه هاشوانداخت بالا
ی نگاه به دورو برم انداختم

اون گوریل کو؟

کله پاچه کو

خدایا من میدونم این آرتام فرشتس هالال
اما بال نداره ی دفعه پرت شده زمین قیافش
ترکیده

والا به خدا

_آرتام کو!!???

رهام همچین اخمی کرد که ترسیدم

خو بابا شوورمه

این اخم که چی مثلاً

وجدان: شوور؟ 😊 😊

_بازتواومدی گمشو مارمولکه گوسفند 😊

و مارمولک گوسفندمون گم شد 😊

مانی جون: نمیدونم ندیدمش 186

ایشالله که گرگا خوردنش

گوسفندو

رهام: آقاتون نه که خیلی ناراحت بود نیستس

به من تیکه میندازی

بهت پارچه میندازم الاغ

—رهام ی چیومیدونستی

رهام: چیو

—اینکه من خیلی به توحسودیم میشه

رهام: اونوقت چرا؟

—چون تومنوداری که باهام حرف بزنی ولی من

خودموندارم



هاهاهاهاهاهاهاها

تاتوباشی بامن درنیوفتی فسقلی

مامانی: خوب روناک جان دکترت به بدبختی راضی

شده مرخص بشی اما ی شرطی گذاشته

چهره ی مامان رفت توهم
بابایی: که تاچندروز دیگه حتما بریم برا شیمی
درمانی

چون....

چون....

_چون مریضیم خیلی بدخیمه خودم میدونم من
مشکلی ندارم دیگه میریم

بعده ۲ساعت ی پرستاره اومد کمکم کرد
لباسامو پوشیدم و با مامان اینا رفتیم خونه
موقع خدافظی رهام خیلی بدنگام میکرد 187
خدا یا خودت کمک کن

این ی شیطان هه هه هه هه

رفتم تو خونه و وارد اتاقم شدم

به به چقدر تمیز

رفتم روتختم و شروع کردم به پیرپیر کردن

همبنجورکه بپرپر میکردم ذهنم کشیده شد سمت
آرتام

من اینوفهمیدم که میشه توی ی چشم به هم زدن
از کسی که عاشقشی متنفرشی
اما سوال اینجاس که میشه
عاشق کسی شد که ازش متنفربودی؟
ینی میشه توی این ازدواج اجباری عاشق آرتام
بشم؟

عاشق ی نفر که قبلا دوستش داشتم
ی جا پام لیز خورد و شپلق ازروتخت پرت شدم ای
توروح آرتام و بقیه

اه اصن پسراهمشون ماست موسیرن
نشستم روزمین و پاهاموماساژ دادم
باهر ماساژم جدواآباده پسارومیردم زیرخاک
گوشیم زنگ خورد

ای کوفت ای درد ای حناق
_هان

رهام:هایوآروم هایو خون سرد
_زهرمار 188

رهام:هایوبی ادب
_رهااااااااام

رهام:هایو سگ شده
_حال ندارمااااا

بابا من تازه مرخص شدم از بیمارستان
درک نمیکنن که
نفهما

رهام:روناکی میگما
نه به اون موقش که زنجیرپاره کرده بود نه به
الانش
_بنال

رژقرمززرززرززرزدم 🖋️ 🖋️ 🖋️ کوله سربازی مو با
کفشای

اسپرت پام کرد وaaaaaaaaای چه باحال شده بودم
قربون خودم برم الهی.خخخخ یک ربهه رو هام بد
بخت

بینوا منتظر منه

ماشینش جلوی در خونه کرده بود و بهش تکیه
داده بود.اروم رفتم پشتش و پخخخخخخخ بنده
خدا صورتش سفید مایل به قرمز شد
اخخخخخییییییششششش دلم حال اومد 😊 سوار
ماشین شدم

وقتی رو هام سوار ماشین شد گفتم-یابوتو راه
بنداز.....رو هام جلوی کوه ترمز کرد بچه ها
ماشین

جلویی بودند جمعشون جمع بود فقط گلشون کم

سر رفته

بود و دنبال بازی بودم که من به نتیجه رسیدم با
جیغ گفتم-جرئت یا حقیقتتتتتهمه با
پیشنهادم موافق بودند برای همین من بطری
داخل کیفم در آوردم و نصف باقی مانده اب ها رو
روی

سر رو هام خالی کردم..رو هام-ااااا دختره بی
شوووور مگه کرم داری اخه؟؟؟؟-نخیرم اب مایه
حیات

است 😊😊😊حب بازی شروع شد بعد از چند
دست بازی به من و بردیا خورد اخخخخخ
جوووون -

جرئت یا حقیقت؟؟؟؟بردیا-حقیقت که نمیشه
چون هر چیزی از تو بعیده پس جرئت...یک لبخند
190

خبیث زدم هاهاهاها-خب حقیقت دو تا چیزه باید
خودت انتخاب کنی -بزاری من سوارت بشم و منو
یک دور بچرخونی🙄🙄🙄و -لبای رو هام
بیوس🙄🙄🙄🙄اول چشما اندازه وزغ شد
ولی بعد

یهوهمه از خنده ترکیدن خخخخخ بردیا یک نگاه
به من و یه نگاه به وهام مینداخت و بالاخره منو
انتخاب کرد هوراللی اسب سواری (9-9)
بردیا: روناک خدایی میخوای سوارشی؟
_پ خر برا چیه

همه زدن زیره خنده

بر دیا: جہنم بیا سوار شو کہ میخوام بارکشی کنم
 خخخخ کثافت

رهام:روناک از خره شیطون بیا پایین دختر بالای
کوه خطرناکه

_وا من که هنوز سوارخر نشودم که پیام پایین
بردیا یکی محکم زد پشت کلم که مغزم جا به جا
شد

_وحشیییییییی

بردیا:همنشینی باتو درمن اثرکرده دیگه 😊

وحشی باباته گوسالع

البته اینوتو دلم گفتم

بلندمیگفتم از ۶۹ ناحیه منو....,

توبه توبه

_ایندفعه رومیخشمت اما دفع بعدی بخشش

درکارنیس 191

خندیدونشست کناررهام

نشستم و بازی دوباره شروع شد

باربد_بهار

بهار:جرات حقیقت

باربد ی جور خاصی به بهارنگاه کرد که بهار
سرشوانداخت پایین
بله بله
تلیپاتی ذهنی
قبوووول نیس من نفهمیدم
آقاازاول
باربد:جرات
من جا بهارباشم میگم جوری بزنش که دیگه
برنگرده 😊
ی راست پرواز آنلاین بره اونور
بهار:باید بزاری بستنیمو بمالم رو صورتت
جااااان 😊 😊
بستی
دختره دیوانه
من بستنی میدوستممممم

نکنی این کاروووو

به خدامیکشمتتتتتت

باربد: گرمزده گر جان فشانم رواست 192

جاااان

شاعر شدين

ی نگاه به روهم انداختم

خوالاغ ی ذره توام ازاین جمله ها به من بگو

هاهاهاهاهاهاها

فلسفی بشیم

اورانگوتان فقط بلده بامن کل کل کنه

ایش خرمگس

با ۳ شماره بهار بستنیو مالید به صورت باربد بخ بخ

آخی بچک

بین چقدربهارو فوش بده

به نظرمن اگه مالان اینجا نبودیم

بهارو به تابستون تبدیل میکرد
والا به خدامردم اعصاب ندارن
بعد چنددوربازی
به منو آيسا افتاد
آخی آيسا مظلومه
نمیتونه چیزی بگه
هاهاهاهاهاهاهاها
آيسا:جرات حقيقت
_صددرصد جرات 193
آيسا:لبخند شیطانی زد
والاای ماما ناآمن ازاین لبخندامیترسم
نقشه ی مرموز دارن
شیاطین سرررررررررررخ
آيسا:خوب خوب به داداش من میگی الاغ سواری
بهت بده

خو الاغ به همین دردمیخوره دیگه
آیسا: به مدت ۲ دقیقه از رهام لب بگیر

چیییییی

از کییییییی

برگشتم سمت رهام

که باشیطنت نگام میکرد

لب بگیرممممم

عمر|||||||

ای خدا|||☹

اینامنو به راه کج میکشونن

ینی هیچ راهی ندارررره

هیچییییی

اندازه نانووووو

ترو به امام اولی چی؟

ترو به امام دومی چی؟ 194

شد

ععع آقاروهام بازی دوست داری؟

پس بچرخ تا بجرخیم

بردیا: باربدتخمه بده که ی فیلم فول اچ دی داریم +

باخندع برگشتم سمتشون

اینا چقدر مشتاقن

انگلا 195

تا برگشتم سمت رهام

غافل گیر شدم

نفسم بند اومده بود

لبامو رو لباش قرارداده بود

بی حرکت مونده بودم

اینقدر شوک زده لودم که نمیتونسم کاری کنم

با خشونت خاصی لبامومیوسید

هوی الاغ کندیش

بردیا:خو بسه اینحا خوانواده رد میشه هاااا
بااین حرف بردیا به خودم اومدم و روهامو از خودم
جدا کردم

توچشماس نگاه کردم
ی برق خاصی توش بودآبابا نکن پرژکتور روشن
شد

ی آن خجالت کشیدم
سرموانداختم پایین
که شلیک خنده رفت هوا
_زهر انار بوزینه ها

بردیا:اوووو رونا کو خجالتتتت
بهار:اینو باید تو گینس ثبت کرد
لبخند رولبام بود ولی هیچ یک از حرفاشونو
نمیشنیدم

توفکراون بوسه بودم

ی بوسه ی معمولی نبود 196

نمیدونم چی بود

باصدای آیسا به خودم اومدم ونگاش کردم

آیسا: الان داری واسه کدوم لی نوایی نقشه میکشی

_واسه ی الاغ

بهار: فاتحه اون الاغ خوندس نه؟

باربد: شک نکن

رهام: دیگه تاریکه هوا لهتره بریم

برگشتم سمتش که نگاشو غافل گیر کردم

سرشوانداخت پایین

لبخند زد موبرگشتم

بابچه ها از کوه پایین اومدیم

ازهمشون خدافظی کردم و سوارماشین رهام شدم

توماشین هیچکدوممون حرف نمیزدیم و فقط

صدای آهنگ بود که توفضا پخش میشد

تو چشای تو ی جادوی خاصی هست
تو نگاه تو انگاری احساسی هست
غم دنیارو فراموش میکنم
وقتی به تونگاه میکنم ممممم
تو همه ی عمر مثل تو ندیدم
ی جورایی خاطرت عزیزه عزیزم
از دیدن تو
سرنمیشه چشم من 197
به تونگاه میکنم
وقتی نزدیکم به توانکار آدلم میلرزه
هر دفعه ۱۰۰ بار
واسه حسی که به تو دارم
به تونگاه میکنم ممممم
آروم جونم ممممممم
بدون تو دیگه نمیتونم ممممم

بخدا خستس این دل خونم
 وای عزیزممممم
 باترمز ماشین حواسم اومدسرجاش
 ی خدافظی سرسری کردم و پیاده شدم
 وارد خونه شدم مامان و بابا جلوتلویزیون بودن
 _شکوفه ریز اومدم امااااااااااا
 عزیز اومدممممم
 وای وای من آمدهمممممم
 چراغ خونه اومد
 مامانی:چراغ نفتی
 ینی جوری قانع شدم که تاحالااینجوری قانع نشده
 بودم
 بابایی:خوش اومدی بابایی تااین موقع کجا بودی
 198
 _بارهاموبچه ها رفته بودیم کوه

مامان زد روصورتش

مامانی:ای خدامنومرگ بده توعه خنگو برده بودن
کوه نگفتن پرت بشی پایین مثل چی پخش بشی
☹️

دوستان خودتون قیافه منو تصورکنین دیگه
الان بفهمین من در چه وعظیم
بابایی خندیدوگفت:اذیتش نکن دخترمو
شگفتا

بالاخره یکی از من دفاع کرد
این از نشانه های ظهور آقا امام زمانه ها
بابایی:آرتامم بود
ای خبرمرگش
برم سر عذاش
لباس عربی بیوشم غر بدممممم
_نه

مامانی:ای خاک توگوره بی گورممم شوهرت نبوده
هو تو بابرادرشوهرت رفتی
ی لحظه داغ کردم
مگه آرتام مخصرافتادن من از کوه نبود
مگه سعی نکرد بهم تجاوز کنه
چرا باید شوهرمن بشه
مگه اون نزش من پایین کوه جون بدم ولی منو به
بیمارستان نبرد 199
باجیغ گفتم:آرتام شوهرمن نیستونمیشهههههه
بادواز پله ها رفتم بالا
رفتم تواتاقم و درو بستم
کیفمو پرت کردم که خورد به ویینه و آیینه شپلق
ترکید
مامان ازاون پایین دادزد:هووووی دختره
خوددرگیراونا پول خورده بوس که نخورده

استغفرالله

دهن منوباز میکنن

لعنت بر شیطان

لباسامودرآوردم و خودمو پرت کردم تو بالکن اتاقم

دقیق رو به روی برج میلاد بود

نسیم ملایم میخوردتو صورتم

همه چیزو ازیادبردم

دستاموبازکردم و چشامو بستم

ی نفس عمیق

دو نفس عمیق

ذهنم کشیده شد سمت اون بوسه

ی بوسه ی معمولی

نه نه

برای رهام معمولی بود

ولی برای من.....

ی حس خواصی بود 200
سرمو تگون دادم
موهام توی صورتم میخوردن
یادم باشه کوتاشون کنم
نمیدونم چرا
باز دوباره گذشتمو تو ذهنم مرور کردم
آرتام
ارغوان
آروشا
۳تا دوست صمیمی
که دوتاشون قربانی شدن
ولی ی نفرشون سالم موند
دلم میخواس گذشته رومرور کنم
چشمامو بیشتر روی هم فشار دادم
آروشا: وای ای امروز دیدینش

ارغوان:کیو

_همون مغروره

زدیم زیره خنده

بارون نم نم میبارید و لباسامونو خیس میکرد

آروشا:بالباس مدرسه اومدیم بیرون

_الان پسرا درمیرن 😊 201

ارغوان:خفه سییلوها

دست آزادمو بلندکردم و زدم پشت سر ارغوان که با

صورت پرت شد رو زمین و چندتا پسری که کنار

پیاده رو بودن زدن زیره خنده

_هرهر ببندین نیشاتونو

ارغوان بلندشدوگفت:بیخیال خواهری

خواهری؟

مگه من خواهرش نبودم؟

قطره ی درشتی از بارون چکیدرو صورتم

چشمموباز کردم
نورمهتاب خوردتو صورتم
لبخنده عمیقی زدم
بعضی از موقع ها باید از این اتفاقات بالبخند رد شد
تا دشمنامون خوش حال نشن
به ساعت نگاه کردم
۱۱ شب بود
دلم هوای بیرونو کرده بود میدونستم نمیزارن برم
رفتم تواتاقم
لباسامو با ی مانتومشکی و شال پرتقالی و
شلپارمشکی عوض کردم
کیفمو برداشتم و یواش درو باز کردم
مثل این دزدا از بالا پله هاومدم پایین
پاورچین پاورچین دره خونه رو باز کردم و زدم
بیرون 202

پیاده قدم میزد
بارون لباسمو خیس کرده بود
دلم هوای بام تهرانو کرده بود
ی تاکسی گرفتم وگفتم بره بام تهران
وقتی رسید سریع پریدم پایین و رفتم بالا و روی ی
تخته سنگ نشستم
نمیدونم چژ شد که اینجوری شد
نمیدونم چندروزه نیسی پیشم
اینارومیگم که فقط بدونی
یواش یواش دیوونه میشم
تا کی به عشق دیدن دوبارت
توکوچه ها خسته بشم بمیرم
تا کی باید دنبال تو بگردم
از کی باید سراغتو بگیرم
_فکر نمی کردم هنوزم بیای اینجا

با شتاب برگشتم سمتش
اینقدر تعجب کرده بودم که زبونم بندامده بود
...تو...تو.....

ارغوان: تعجب نکن خیلی وقته دنبالتم فکر نمی‌کردم
زنده بمونی

ینی چشمام داشت درمیموداین ارغوانه 203
همون دختر پاک معصوم

الان چی شده بود

ارغوان: تازه ی سورپریزه دیگه هم برات دارم
دوتا دستاشو به یمت راست برد و گفت: و سورپریزه
ویژه امشب آروشا

ورفت کنار

که...

ی قدم رفتم عقب

نه نه

باپام محکم کبوندم روداش
بردیا: آییییی دختره وحشییییی
جیغ زدم

_ولم کن کثافتتتتت

بردیا: او آتش نخورده هو دهن سوخته به من چ
اصن برو بزن لتوپارش کن
_ولم کن عوضیییییی کثافت بزار حالیشون کنم
آشغالارووووو

بردیا: ی چیزی اینجا مجهوله من آشغالارو ساعت
۹ گذاشتم جلودر حالا چرا الان اینجان نمیدونم
اینقدر عصبی بودم

که فرق شوخیو جدیو تشخیص نمیدادم
آخر محکم هولش دادم که ولم کرد رفتم سمت
ارغوان

باپوز خندنگام میکرد

بردیا:مشت اول ۱۰۰تومن
عصبی شدم آنچنان کشیده ای به ارغوان زدم که
پرت شد رو زمین
آروشا وحشت زده نگام میکرد
_ازجلوچشمم گمشو
بردیا:خانم بهتره ازجلو چشمات گم شی تا خفت
نکرده
باخم برگشتم سمت بردیا که دستاشو برد بالا
سرش
بردیا:غلط کردم عفوکن
برگشتم سمت آروشا:واقعا برات متاسفم
ی نگاه به ارغوان کردم که داش خون بینیشو پاک
میکرد 205
سرمو براش تگون دادم و به سمت بردیا رفتم
_بکش کنارنفله

بردی: وای نه

کرو باتشو گرفتیم و کشیدمش جلوم

بردیا: بابامگه گاو میکشی

بردیا گمشو بریم تا بینم توباین ماجرا چ ارتباطی
داری

از کنار اون دوتا رد شدیم و سوار ماشین شدیم

بردیا حرکت کرد که شروع کردم به جیغ زدن

توباون عوضیا چیکار داریییی اصلا چرا اونجا

بودی بردیا

باجیغ آخریم زد روترمز و پیاده شد

بردیا: برو دختره دیوانه کر شدم

قفل فرمونو برداشتم و پیاده شدم

بردیا: یا امام حسین مسلح هس که

دویدم سمتش که شروع کرد به دویدن

وایسا بردیا

الان میان میگیرنمون

نکن

من امشب سیمام قاطی کرده

نکن برادر مگه لیلیم هندیه

بردیا: چه چشمایی داری

وای الان کور میشم

بادستم دستشو پس زدم و بلند شدم

_حرف نزن جنازه

بعدانگاری چیزی یادم اومده باشه قفل

فرمونوانداختم و گوششو گرفتم

_توباوناچیکا داشتی؟

بردیا: آی گوشم آی نکن وحشی کنده شد 207

گوششو پیچوندم که گلت: بچه هام به عذام بشینن

حلواموبخوری به خدا من بام بودم که

صدا شنیدم و اومدم به خدا من نمیشناسمشون

مامانی شکرخوردم

عفوکن

انسان جایزول مدفوع مردن است

مامان مه دید ساکتم گفت: سریع باش رهام و

آرتامو مانی جونوامیرآقا پایین ای بابا

ایناهم که همش اینجان خونه زندگی ندارنآنمیشه

ی روز من ریخت نحس اینارونبینم بابا ی دوماه

دیگه کنکوره من درس دارم زندگی دارم این رهامم

که میادفقط ذلقک بازی درمیاره درس یادنمیده که

نه که من خیلی گوش میدم

موهامو خرگوشی بستم و ی ساق سفید و دامن

کوتاه صورتی و ی تاپ صورتی که روش کت

سفیدمیخورد پوشیدم رژ شبرنگمم زدم و رفتم

پایین

تا وارد شدم همه زدن زیره خنده

زهر مار

برین به عمه هاتون بخندین

مانی جون: به به عروس گلم

با غضب به مامان نگاه کردم

این نگاه ینی مگه حرف نزدی نفله

مامان سرشوتکون داد ینی مگسا بپرین حرف میزنم

بانفرت به آرتام نگاه کردم پسره کدو قل قله زن

شبی

این جادوگره بود تو سفیدبرفی شبی اونه لوبیا

مامانی: روناک میگم چطوره با رتامو آرتام برین تو

حیا ط ی دوری بزنینا کاملا حس بچه بودن بهم

دس

داد 209

خیلی ممنون ننه ی عزیز

با کلم به اون شتر اشاره کردم که ینی گمشین بیرون

هر وقت به آرتام نگاه می‌مردم و یاد زجه های اون
شبم می‌وفتم حالم بد میشه

اما باخودم عهد کردم اینقدر بخندمو شاد باشم که
آرتام آخر دق کنه بیوفته بمیره رفتیم توحیات
بوی گلای نرگس بینیمونوازش میداد
آرتام: خانمم

سعی کردم عادی باشم

برگشتم سمتش و گفتم: آرتام ازت ی سوال دارم
آخه خیلی پشیمونم که چرا اینکارو کردم
باتعجب گفت: چیکار

_ که چرا در قفستوباز کردم و از باغ وحش در رفتی
حیوونایی مثل توجاشون اونحاس
آی حال اومدم آی خندیدم
همه بی تابه

یه کاغذ یه خودکار دوباره شده همدم این دل

دیوونه

یه نامه که خیسه پر از اشکه و کسی بازم اون و
نمی خونه سرنوشت بدنوشت ی سرنوشت سیاه ی
سرنوشت غیرقابل وصف

آرتام کم کم قیافش رفت توهم
صورت شد رنگ لبو

-زبون درآوردی وروجک 210

-داشتم تو چشم بصیرت نداشتی بینی

-زیاد بلبل زبونی نکن به نفعت نیست

-مثلا میخوای چیکارکنی

-خودت میدونی چیکارمیکنم

رفتم روبروش ایستادم سرمو باغرور آوردم بالا زل

زدم تو چشماش و گفتم

-بین پسر جون تا عشقم پشتمه دنیت تو مشتمه

پی هیچ غلطی نمیتونی بکنی

خودشو رهام يهو هردوباهم ساكت شدن

باچشمای گشاد زل زد تو چشمام

-تو الان چی گفتی

-گفتم تا عشقم پشتمه دنیا تومشتمه

روهام: عشقت (ع_ع)

-آره عشقم

بعدشم پشتمو به هر دوشون کردم و رفتم

چقدر این گودزیلا دیگه خنگه

آخه شلغم عشقم کجا بود

همینجور که داشتم کنار باغچه راه میرفتم و بوی

گلای نرگسو استشمام میکردم

یهو دستم به عقب کشیده شد

-روناک به خداوندی خدا اگه به کسی غیراز من

جواب مثبت بدی رندگیتو سیاه میکنم

هه بین چی میگه این پشه فکر کرده کیه که

دوناک و تهدید میکنه
با غرور و یه پوزخند نگاش کردم
-هیچ غلطی نمیتونی بکنی چون اگه بابام کارایی
که کردیو بفهمه 211
ازوسط دوتات میکنه
به صورت که از عصبانیت سرخ شده بود نگاه کردم
حق داشت
تاحالا به هرچی خواسته رسیده
زورش میاد به دختری که قبلا عاشقش بوده نرسه
ولی به من میگن روناک
اگه زمین به آسمون بره یا آسمون به زمین بیاد
صدسال سیاه زن این یابو نمیشم
بعدشم راهمو کج کردم رفتم سمت عمارت
تاوارد پذیرایی شدم دیدم چهره همه گرفته است
مانی جون:روناک جان چرا نه مگه آرتام چشه

-مانی جون آرتام چیزیش نیست فقط من نمیتونم
باهش زندگی کنم
-آخه چرا گلم
-نمیتونم بگم شرمنده
سرمو انداختم پایین و از پله ها بالا رفتم و خودمو
انداختم تو اتاق
بغض داشت خفم میکرد حالم داغون بود
حس کردم یه مایع داغ داره از بینیم میاد
دست کشیدم دیدم باز خون دماغ شدم
عصابم ریخته بود بهم دیگه داشت کفرمو درمیاورد
خدایا یکاری کن این آرتام تو کف من بمونه روزی
صدبار به خودش لعنت بفرسته
رفتم تو دستشویی صورتمو شستم
وضو گرفتم آخه چند شبه از نمازم قافل شدم 212
جانمازمو که مادر بزرگم از مشهد آورده بود رو

انداختم چادر سفید گلدارمم سرم کردم
شروع کردم به نماز خواندن
وقتی داشتم نمازمو میخوندم باهر کلمه عربی همه
وجودم از خدا کمک میخواست گریه میکردم دیگه
آخرای نماز جون نداشتم
نمازم که تموم شد دستامو آوردم بالا
-خدایا قسمت میدم به امام حسین
قسمت میدم به فاطمه زهرا میدونم نن بدم ولی تو
خوب باش کمک کن تنهام نزار
خدا جونم همه امیدم تویی نزار ناامید بشم تالان
کمکم کردی از الان به بعدم کمک کن
نمیدونم چقدر گذشت چقدر گریه والتماس کردم
فقط میدونم وقتی بخودم اومدم مامانو کنار دراتاق
دیدم که داشت گریه میکرد نگاه به ساعت کردم
نصف شب بود

-روناکم مامانی چه به روزت اومده چیکارکردن

باهات که اینجوری التماس میکنی ها

-هیچی مامانی اون بالای خودش میدونه

-الهی فدای دلت بشه مادر

اومد جلو بغلم کرد چه حسه خوبی بود بامامان

باهم زدیم زیر گریه اون نوازشم میکرد قربون صدقم

میرفت منم همه بغضمو تو بغلش داشتم خالی

میکردم

بعداز یکساعت نفهمیدم چجوری توی بغل مامان

خوابم برد فقط میدونم صبح که بیدار شدم روی

زمین بودم بالشت زیرسرم بود یه پتو هم روم

بلندشدم دستو صورتمو شستم یه لباس راحتی

قرمز پوشیدم موهامو باکش شل بستم رفتم پایین

مامان تو آشپزخونه بود

-سلااااااااااا من اومدم

-سلام وروجک شلغمی خودم 213
بیا من فکر کردم دیشب مامانم خوب شده ولی نه
هنوزم همون گونه احساس سره راهی بودنمو بهم
داره

-ماماننن من کجام شبیه شلغمه آخه
-همه جات

-|||||| پس اون رهام شبیه کدو قل قل زنه
-|||||انگو ورپریده
-ایش

بعدم از آشپزخونه اومدم بیرونو جلوی تلویزیون
نشستم

هرچی شبکه هارو عوض کردم هیچی نداشت اه
-روناک

-جونم مامانی

-وقت دتری باهم حرف بزنیم

-آره مامان جونم

-روناک امروز مانی جون زنگ زد گفت آرتام گفته
اگه روناک بازبون خوش بیاد محضر که هیچی
اگر نه

به زور میارمش

-خب شما چی گفتی
-بگم

-بگو دیگه ماماننن جونم

-گفتم به آرتام بگو روناک بی کسو کارنیست که تو
بیای بزور بیریش وقتی روناک میگه نه یعنی نه
مانی جونم معذرت خواهی کردو بعدشم

خدا حافظی کرد 214

-آخخخ من فدات بشم مامانییی

-خبه خبه حالا دیگه خودتو لوس نکن آبکشن
کردی

-ایش بی احساس
-کیش میش ورپریده
بعدشم بلند شد رفت تو آشپزخونه تا نهار درست
کنه منم زدم شبکه دو عموپورنگ میدیدم
ساعتبود بابا اومد نهاروکه خوردیم رفتم بالا دیدم
تا پیام باتا تماس از رهام دارم
زنگش زدم
-کجایی تو هااا
-چته شلغم دادمیزنی گوشم پوکید
-خب میدونی چقدر زنگ زدم چقدر پیام دادم چرا
جواب نمیدادی
-پایین بودم خو
-خب باش خوبی
-مرسی تو خوبی
-خوبم حرفای آرتام به گوشت رسید

-آره

-بیخیالش باشه

-باشه

-میای بریم گردش

-بریم پارککککک

-باشه فسقلی

-خودتی 215

-باشه تانیم ساعت دیگه اونجام

شپلققققق

دوباره مثل یابو قطع کرد دیوونه

بلند شدم یه شلوار مشکی تنگ بایه مانتو سفید

ویه شال مشکی پوشیدم رژ قرمزمم زدم کفشای

عروسکی مشکیم پوشیدم رفتم پایین

-مامانننن من بارهام رفتم بیرون

-باشه مواظب باش

-باشه بابای

رفتم دیدم ایا اونم مثل من لباس پوشیده خخخ

چه باحال

-سلام شلغم جان

-سلام کدو جووون خوبی

-کدوعمته

-تویو داداشت

یه چپ چپ بهم رفتو سوار شدیم رفت سمت پارک

تا اونجا چرتوپرت گفتیمو خندیدیم که دلامون

دیگه دردگرفته بود

وقتی رسیدیم تو پارک

مثل بچه های ساله ذوق کردم

با ذوق داشتم به بازی ها نگاه میکردم که یکی زد

سرم

-چته روانی چرا میزنی

-چرا اینجوری نگاه میکنی |||| 216

-مگه چجوری نگاه میکنم 😞

-مثل این بچه ها که تازه شهربازی دیدن

یه چپ چپ بهش رفتم

-چیه مگه دروغ میگم

-آره

پشتمو بهش کردم و رفتم سمت ترن از بچگی عاشق

هیجان بودم

-رها ||||| ام

-بلهههههههه

-بریم ترن

-نه

-چرا |||||

-چون حالت بد میشه

-نه نمیشه تو رو خدا یه این بار 😞

-نه گفتم ☹️

-باچه باچه دلم شیکشت منم قهلم ☹️
بعدشم باشونه های آویزون رفتم سمت نیمکت
-پووووووف باشه بیا ناز نکن
باذوق پریدم بغلش یه ماچش کردم

-مرسییییییییی

-باشه بابا بیا پایین زشته آبرومونو بردی 217
-باشه ببشید

بعدش رفت دوتا بلیط ترن خریدو اومد رفتیم
ردیف جلو سوارشدیم
والاااای چه کیفی داره
ترن حرکت کرد

-یوووهووووو چه کیفی میده
دستامو باز کردم از همو جیغ کشیدم
-روناکککک دستاتو بیار پایین دیوونه

-نه خوبه عاليههه

-بهت ميگم دستتو بيار پايين 😞

-باشه باباخشن

دستمو آوردم پايين دور آخر ديگه سرم داشت گيج

ميرفت ولي به رهام نگفتم وقتی ترن تموم شد

همه بازی های ديگروهم رفتم

بعدش باهم رفتيم پيتزاخورديم اينقدر چسبيد که

نگو

تقريبا ساعت دوازده بود رسيديم خونه

-مرسی شلغم جونم خیلی خوش گذشت

-قابلتو نداشت وروجک

-ميدونم

-پرووووو

-به تو رفتم

-برو پايين تا ننداختمت پايين

خخخخ عصبی شدد 218

-باشه رفتم سلام برسوون بابای

-توام همینطور بای

رفتم تو خونه همه خواب بودن چراغا خاموش بود

آروم از پله ها رفتم بالا وخودمو انداختم تو اتاقم

لباسامو عوض کردم پریدم روی تخت

راحت خوابیدم تا خود صبح

صبح زود بیدار شدم لباس ورزشی مو پوشیدم رفتم

تو حیاط شروع کردم به دویدن

هندزفیری تو گوشم بودو میدویدم بعدشم نرمش

کردم داشتم برمینگشتم سمت عمارت دیدم مامانو

بابا با دهن باز دارن نگاه میکنن

-چیه چتونه

-روناک تویی

-پ ن پ روحمه

سا||| اعتصب حله

-خُب باااااشه کیم میاااد

-بیخووووود بلندشو زنگ بزن بروبچ بریم دور دور

-سر جدت بزار بخوابم

جد ندارم بلند شووو

-ای بمیری روناااک

به دعا گربه سپاه بارون نمیپاره

-عمته

-عمم مال تو

- کم نیاریاااا

-ننن هرگزرز

-پروووو قطع کن برم آماده بشم

-نخوا بیبااا

220-نننن نمیخواهم

-باشه یک ساعت دیگه اینجا باش

-باششششش

-بابای

شپلق قطع کردم مثل خودش آخیشششش یعنی

چی من بیدار باشم اونا خواب والا

-رووووناااااااااااا

-جونسون

-میای بریم خرید باخاله اینا

نچ میخوام بارهام برم بیروووون

دیشب بیرون بودین این بچه کارو زندگی داره

ولش کن

- نه نمیشه

-ای خداااا منو ار دست این روانی نجات بده

-ماما انا

-کوفت 😡

بعدشم پشتشو به من کردو رفت تو اتاقشون

خدایا! اینا پرا اینجورین ۹۹

منم رفتم بالا تا آماده بشم

بزار ببینم چی بیوشم ۹۹

آها! ان تیپ آبی نفتی زدم بایه رژ صورتی کمرنگ

بدو رفتم سمت پایین بامامی خدا حافظی کردم

بادو خودمو به درخونه رسوندم 221

-سلام

-سلامو... ساعت صبح بیدارم کردی هیچی الانم

ساعت ملطم کردی هیچی ولی...

-ولی چی

-هیچی

خخخخخ اینم خل شد رفت والا هرکی بامن

میگرده دیوونه میشه

-کوفت نخند بیا بریم

-خخخخخ جوش نخور پوستت خراب میشه

-پروووووو

-خخخخخخ بریم

سوارشدیمو حرکت کرد سمت بام تهران

-داريم ميريم بام

-آره بچه ها گفتن بریم اونجا

-خوبه

دیگہ تا برسیم حرفی نزدیم

وقتی رسیدیم باذوق رفتم طرف بهار و آيسا اينقدر

شالاپ شالاپ بوسشون کردم که صداشون دراومد

بهار: اه روناک بسته دیگه تف مالی شدم

آیسا: روناااک آبکشم کردی عبضی

خخخخخ امروز همه از دستم تو عذابن

خخخخخ

همگی باهم رفتیم سمت بالا هوا خوب بود صبح

زود هوای پاک آرومم می‌کرد

-دوست داری 222

-چیو

-هوای آرتد تو جای آزاد

-خیلییی

-هرروز صبح بیایم

-میایم

-آره گلکم

-باششهی بیایم

بعدش با ذوق رفتیم طرف تله کابین و رفتیم اونور

تا ظهر اونجا گشتیم بعدش رفتیم ناهار خوردیم

عصرم رفتیم شهر بازی خیلی کیف داد

شب ساعت دو بود رفتم خونه همه خواب بودن

رفتم لباسامو عوض کردم گرفتم خوابیدم تا صبح

صدبار بیدار شدم که ساعت خوابم نبره قرارم بارهام

دیر بشه

صبح ساعت بیدار شدم رفتم دوش گرفتم صبحانمو
خوردم

ساعتلباسامو پوشیدم رفتم دم در
بعداز دقیقه جلوی پام ترمز کرد باذوق پریدم تو
ماشین

-چته (•_•)

-نمیدونی چه ذوقی دارم

-چرا

-قراره برم پیاده روی تو هوای آزاد

-خلی 223

-نخیر شمابی ذوقی

-میدونم

-ایش

گوشیم یهو زنگ خورد آرتام بود جواب دادم

-بگو

خدایاااا بدون تا نخوام از پا درنمیانم 224
رفتیم تو سفره خونه صبحانه خوردیم یکم راه رفتیم
بلد برگشتیم خونه
-مرسی گودزیلا
-خواهش زلزله
-سلام برسون بای
-همچنین بای
باهاش بای بای کردم و رفتم توخونه
مامان خرید بود واسه خودم سیب زمینی سرخ
کردم نشستم جلوی تی وی خوردم چسبید
بعدش رفتم بالالباسامو عوض کردم گرفتم خوابیدم
ساعتبود بیدارشدم رفتم پایین گشتم بود صبری
خانوم واسم غذا گرم کرد خوردم
اومدم بالا دیدم از آرتام پیام دارم
-فقط میخواستم بگم آخر هفته یادت نره☺

برو بابا دیوونه
گوشیو قطع کردم رفتم پایین
جلوی تلویزیون نشستم
باب اسفنجی میدیدم
-خدایا خودت یه فرجی برسون
-دیگه چرا مامان
-آخه باین سنت نشستی باب اسفنجی میبینی

225

-چشه برنامه کودکه دیگه
-خوبه خودتم داری میگی برنامه کودک تا باین قد
چنارت کودکی
-والا دلم که کودکه چیکار به قدم داری
-دلت نه مغزت کودکه
-اووووممممم شاید (خج)
-دختره دیوونه نمیدونم آرتام به چی این دل خوش

رقصیدنن

وای چه کیفی می‌ده یوهوووو

همینمور که داشتم قرش میدادم گوشیم زنگ خورد

باز این آرتام شلغم بود 226

-چتهههه

-هیچییی

-پس چراهی زنگ می‌زنی

-آخه می‌خوام پنجشنبه رو یادت بیارم

-هه بشین سرجات بچه هیچ غلطی نمیتونی بکنی

-حالمی‌بینیم

شپلققق قطع کرد

بیشعوررر بی فرهنگ

بره گمشه اه

عصابمو داغون کرده

کامپیوترمو خاموش کردم رفتم گرفتم خوابیدم

ساعتبود مامان بیدارم کرد واسه شام گفتم نمیخوام

دوباره خوابیدم

صبح ساعتبیدار شدم

رفتم پایین صبحانه خوردم داروهامم خوردم

چهارشنبه بود فردا آخر هفته است

دلم شور افتاد

یعنی میخواد چیکار کنه

پوووووووووف خدازت نگذره

که آرامش نداشتی برام

کچللووووووو 227

عصابم بهم ریخته بود بلند شدم لباسمو پوشیدم

زدم بیرون

بارون میومد

دل آسمونم مثل دل من گرفته

خدایا این بازی تموم نمیشه نه

من خسته شدم کم آوردم بریدم تمومش کن
خداجون

دیگه داره دیوونم میکنه این بازی تمومش کن
تو کوچه های خلوت راه میرفتمو همراه آسمون
اشک میریختم

دیگه جون نداشتم

به خودم که اومدم دیدم تو پارک همیشگیم
رفتم روی نیمکت نشستم دستامو تو بغلم جمع
کردم سرمو بردم بالا

بارون باشکام مخلوط میشد
بدنم میلرزید از سرما

ولی درونم آتیش بود

نمیدونم چقدر وقت گذشت که احساس کردم یکی
کنارم نشست

-بابا

-جانه دل بابا
-شما اينجا چيکار ميکنيد
-اومدم پيش جيگر گوشم
-تعقيم کردين
-آره 228
-چرا
-چون نگرانتي بودم
-چرا
-چون داري خودتو داغون ميکني
-مهم نيست
-هست نفس بابا
-بابايي
-جان دلم
-آرتام تهديدم کرده
-غلط کرده چي ميگه

-خوبم مامان خستم فقط
رفتم بالا لباسامو عوض کردم روی تخت خوابیدم
به آرتام پیام دادم
-سلام فردا محضر بسپر برای عقد
جواب داد
-میدونستم سر عقل میای
دیگه جوابشو ندادم خوابیدم
صبح مامان بیدارم کرد بعداز کلی غرغر اجازه داد
برم حمامو آماده بشم
یه مانتو طلایی باشالو شلوار سفید و کفش پاشنه
سانتی سفید پوشیدم
رفتم پایین بابا باهام قهر بود
مامانم چشماش بارونی بود
صورتم هیچ آرایشی نداشت
سوار ماشین شدیم بعداز نیم ساعت محضر بودیم

منو مامان بابام
اونو مامان باباش
رهام نبود
خوبه راحت ترم 230
مهریم سکه بود
سر سفره عقد نشستم
قرآن و باز کردم داشتم میخوندم
باهرکلمه تو دلم دعامیکردم این مراسم سر نگیره
تا دفتر دار اومد خطبه عقد رو بخونه
گوشی آرتام زنگ خورد
معذرت خواهی کردو رفت بیرون
یه حسی بهم میگفت عقد صورت نمیگیره
بعداز دقیقه باصورت اخمو اومد تو
-بیخشید من برام یه مشکلی پیش اومده باید برم
مانی جون:یعنی چی

ماهم بعداز خداحافظی و پرداخت ی جریمه تپل
مپل به عاقد بلندشدیم گمشدیم خونه
اینقدر خوش حال بودم که نگو
انگار بهم نیم کیلو پاستیل داده بودن
سریع پریدم تواتاقم و اون لباسای مضحکودرآوردم
و ی دوش گرفتمو اومدم بیرون
انگاز قفس آزاد شده بودم
سرع گوشیمو برداشتم و با تردید رفتم رو شماره
رهام

شلغم

پوووووف بزنگم?!?

نزنگم?!??

چیکاکنم

و بالاخره زنگ زدم بهش

بوق میخورد ولی جپاب نمیداد

دستام یخ کرده بود و میلرزید

جواب نداد

ناراحت شدم نمیدونم چرا ولی حس کردم ناراحت

شدم 232

دوباره شمارشو گرفتم

یک بوق

دو بوق

سه بوق

چیه

مرگه چیه کثافت زباله شیطونه میگه بگیر جوری

بزنش صدا وزغ بده الاغ

سعی کردم شوخ باشم

تنها دلیل لبخن مونا لیزا بهت زنگ زده ها اااااااا

رهام: هه....مبارک باشه

زهر شتر گوریل

ازرواین بایدبا کمپرسی رد شد
_رهاااااام میخوام بینمت شلغم کرفس کلم بروکلی
رهام:باآقاتون!!??!!

عصبی فوت کردم توگوشی
از پشت تلفن موشت بزnm له بشه گوریل انگوری
_رهاام ۲۰دقیقه دیگه ایل گلی نیای به زور میارمت
و ایندفعه من شپلق گوشیمو قطع کردم
پسره شلغم
گوسفند

سریع از تو کمد لباس درآوردمو پوشیدم توجه
نکردم چیه فقط پوشیدم 233
سریع ی رژ نمیدونم چ رنگی مالیدم رو لبام و ی
کرم سفیدکننده هم زدم ویکی از کفشامو پام کردم
و

از رو پله ها سرخوردم که صداجیغ مامان دراومد

ولی با دیدن من ساکت شد
ی دفع جیغ کشید
باتعجب نگاهش کردم که لنگه کفشش درآورد
یا اکثر امام زاده ها
سریع سوییچ ماشینو قاپیدم و رفتم تو حیاط که
لنگه کفش مامان انگارخورد به گلدون و افتاد
شکست
اوه اوه ببین چقدر جدو آبادمو فوش بده
سریع سوار پورشه ی قرمز مامان شدم و با سرعت
به سمت ایل گلی رفتم
اه باز چراغ قرمز
عصبی زدم رو ترمز
_خوشگله
و بعدش صدای خنده اومد
برگشتم سمت بوزینه هایی که میخندیدن

پسره:اووووووجیگر کجا بااین عجله

سرمو برگردوندم و چیزی نگفتم

که دوباره صداش اومد

_آخی نمیتونی جواب بدی

عصبی برگشتم سمتش و گفتم:لظومی نمیبینم به

سگایی مثل تو که کنار خیابون واق واق میکنن

جواب

بدم راتو بکش برو

چشماش از عصبانیت سرخ شد

چراغ سبز شد 234

برگشتم سمتش و دستمو تگون دادموگفتم:دیدار به

جهنم

و پامو رو گاز فشار دادم

۲دقیقه بعد ایل گلی بودم

نمیدونم چرا هرکی منومیدید یا حیغ میزد یا میزد

زیره خنده

سربع رفتم سمت تاب و نشستم روش

گوشیم زنگ خورد

رهام: نمیینمت

نه که من خیلی ریزم باید با ذره بین ببینه منو

_روتاب

شپلققققققق

توفقط بیا این شپلق قطع کردنارو بهت نشون

میدم

دوباره گوشیم زنگ خورد

_رهام خیلی کوری من دارم میینمت تومنو

نمیینی

رهام: باون سرو وعظی که تو اومدی من نمیام

پیشست مردم فک میکنن کنارگدا نشستم

سرووعض من چشت مگه

—رهام بیا تا من نیومدم
و بازم شیلقققققققققق
هاها فک کردی که فقط خودت بلدی تخم مرغ
رهام با تعجب و کمی فاصله نشست کنارم 235
وا مگه ویروس دارم
پسره امبل
—رهام طاعون دارم یا وبا؟ کدومش آقای دکتر
رهام:خوبی تو؟
—دکتری تو؟
رهام:نه دام پزشکم
—دامش شاید باشی ولی پزشکش نه
هاها
و اینگونس که از عصبانیت سرخ میشود
انگاری چیزی یادش اومد چون اخماشو کشید توهم
و گفت:فرمایشتون

ای جان هویج عصبانیتتم قشنگه
تو فقط بدو اخم کن من آخر با موچین
ابرهاتومیچینم
_خوبی?!

باپوزخندگفت:دکتری?
ای هویج سیاه حرف خودمو به خودم برمیگردونه
_رهام موجی

با عصبانیت نگام کرد غضب نکن بابا میترسم
_رهام آروم رهام ریلکس
با عصبانیت دستشوکشید تو موهای هویجیش
کلن کله این مثل مزرعه سیفی جاته ی روز هویج
ی روز شلغم ی روز کاهو

رهام:آقارتام میدونن پیش منی 236
آخی پس بگو
حسودی نکن

حسودی نکن باباجان

آرتام کیلوچنده

وجدان:مگه سبزیه؟

_نه میموه گندیدس

_رهام

برگشت نگام کرد

این ینی بنال

زر بزن

چی میگی

سعی کردم از در شوخی وارد بشم

_رهام میگما تو خورشت سبزی دوس داری نه؟

با تعجب نگام کرد

ی دفعه ذوق زده انگارهمچی یادش رفته باشه

گفت:آره تواز کجا میدونی

_چون توش علف داره توهم که بزی

اونم به دنبالم

رہام: رونااااا ک بکیرمت میکشمنتتت

با سرعت بیشتری دوییدم که از پشت گرفتم
منم رو گلا لیز خوردم و شپلق پرت شدم رو زمین
و صحنه مثبت ۱۸

رهام دقیق روی من بود

آی ننه له شدممممم

ذل زد توچشمام منم با شیطونی ذل زدم به
چشماش

رهام: که من خرم آره

قبل اینکه جواب اینوبهت بدم بزاری چی دیگه

بگم من باآرتام ازدواج نکردمااااا

ی لحظه مات نگام کرد و بعد زد زیره خنده

بابایزار من بلند بشم

گوریل فک کردہ باریع 238

دوباره سیطون نگام کرد
و سواله خودت آره خرییییییی
ی دفعه احساس کردم هم من هم رهام خیس
شدیم

جوونم جوونا قدیم یکم حیا داشتن وسط
با تعجب به پیر مرد باغ بونی که شلنگ آبو گرفته
بود رومون نگاه میکردم
رهام با سرعت از روم بلند شد که چون گل بود
دوباره مثل بز پخش زمین شد
به زور نشستم
تمام لباسام کلی شده بود

پیرمرده: حیا کنین
_حاج آقا خو به من چه این یارو و به رهام اشاره
کردموادامه دادم پیرو خط امام نیس
پیرمرده: زبون نریز خودت انگار زچه پیغمبری

برا اولین بار کم آوردم به این هاف هافو چی بگم
رهام عذرخواهی کرد و پیرمرده هم با کلی نفرین
بالاخره رفت

_نگا به جه روزی انداختی منو
سرخوش خندید و گفت: ببخشید لباسای نازنینتون
خراب شد

ایشی گفتمو بلندشدم
با رهام به سمت ماشین من رفتیم که گفت برم
خونه لباسامو عوض کنم تا بعدش باهم حرف بزنیم
خدا فطی کردم و سوار شدم
مامان منو میکشه 239

با سرعت به سمت خونه رفتم و سریع وارد شدم
مامان از آشپزخونه اومد بیرون و با دیدن من زد تو
سرش

دستامو به حالت تسلیم بردم بالا

مامان با ملاقه اومد سمتم
که با دو رفتم بالا
سریع رفتم تواتاقم و درو بستم لباسارو عوض کردم
و رفتم تو حمام
وانو بازکردم و پرکفش کردم پریدم تو وان و شروع
کردم به آب بازی نمیدونم چقدر گذشت که
خودموشیتم و حوله ی کوتامو به صورت لباسی
بستم و اومدم بیرون که چشمام اندازه وزغ شد
با حیغ گفتم:تواینجا چیکار میکنی
رهام با جشای گردشده گفت:مامانت گف پیام تورو
صداکنم
به سرووعضم ی نگاه انداختم که سرخ شدم
از خجالت نهالالال
از عصبانیت
ازبالا که هیچی نگم بهتره

از پایینم که قربونش برم
کلن تمام داروندارمو ریخته بود به نمایش
_رهام برو بیرون
چشماش رنگ شیطننت گرفت و ابروهاشوانداخت
بالا

چشمامو بستم و با حرص بازکردم دندوناموروی هم
میساییدم با حرص رفتم طرفش که بلندشد و ی
قدمیم ایستاد
خدایا نگا 240
گناها پایه اینا
من گفتم بره بیرون

دستمو به صورت تهدید آوردم بالا که احساس
کردم حوله افتاد
با جیغ دستمو گذاشتم رو چشما رهام
حوله افتاده بود رو زمین و منم بادستام چشما

رهامو گرفته بودم
با قهقهه سعی میکرد دستامو برداره که هلش داذم
که پرت شد روتخت و منم چون چشماشو گرفته
بودم پرت شدم روش
وضعیتمون خیلی بد بود من لخت مادرزاد روی
رهام بودم
دیگه داشت اشکم درمیومد نمیدونسم کاری کنم
رهام دستشو گذاشت روی کمرم
از برخورد دستش با پوست بدنم داغ شدم
نمیدونم چی شد که خود به خود دستمو از رو
چشماش برداشتم
دیگه نمیخندید و ذل زده بود به چشمام
مدیونی فک کنی به جای دیگه نگاه میکردا نه فقط
چشمام
ضربان قلبم رفته بود بالا

و اینو له وضوح حس میکردم
بدنم شل شده بود نمیدونم چرا
اما ی حس خاص داشتم
دستشو رو بدنم حرکت داد و گذاشت رو سرشونه
های لختم
داشتم آتیش میگرفتم
آب دهنمو قورت دادم 241
چشماش بین نوسان روی لبام و چشمام بود
دستشو آورد بالاتر و گذاشت روی صورتم
داشتم دیوونه میشدم
از دست این حس نا آشنا
و رهام که الان توآغوشش بودم
صورتشو به صورتم نزدیک کرد و گوشموچسبوند به
لبای داغش و زمزمه کرد:
اگه بدونی من چقدر دلم تنگ شده

همه ی دلخوشیم همین ی آهنگ شده
درنمیری اشک منه احساسی رو
بغل نمیکنی اون که نمیشناسی رو
اگه بدونی این روزا چقدر داغونم
همش مواظب وسایل این خونم
دعاکن اون روزای خوبمون برگرده
بین ندیدنتقدر شکستم کرده خستم کرده
ی حسی بهم میگفت
حالاچی میگفتو نمیدونما
فقط ی چیزی میگفت
بی اختیار منم دستامو گذاشتم رو صورتش که
نگاهامون توی هم گره خورد 242
بالحن کش داری گفت:روناک
درد
ینی این ته احساسات منه

نگاش کردم

اینبار داشتم از خجالت آب میشدم

رهام:ی چیزو میدونستی؟

– هوم؟ آاین ینی زر بزن اگه میدونسم که الان

تونمیگفتی بهم

رهام: بدنت خیلی سکسیه

و زد زیره خنده با جیغ خودمو انداختم پایین تخت

و حوله رو گرفتم دورخوردم و مثل جت خودمو

پرت کردم توحمام

نفس نفس میزدیم

هنوز صدای خنده ی رهام میومد

_کووووقت مرررررگ اااااا مرررررض

تازه یادم اومد بدبخت تراز من روی زمین نیس

باعجز گفتم: رهام به مامانم بگو پیاد بهم لباس بده

باخنده گفت: مانکن چون گفتم بہت مامانت گف

من پیام صدات کنم دیگه رفته خونه عمت باباتم

اونجاس

دیوارررر

دیووووار

الان دیوارکو که من سرمو بزنم بهششششششش

سعی کردم خودم و مظلوم کنم که فکر شیطانی به

سرش نزنه 243

—رهامی میشه بری بیرون

رہام: زہرہ

مررررررگ

شیطونه میگه بز نشااااا

51

خوانگارچاره ی دیگه ای نداریم

۔رہام پس بہم لباس بدہ

باخنده گف:ای به روی چشم

حرصم گرفته بود بعد ۱۰ دقیقه درحمام زده شد
دستشو آورد داخل که شیطونه گف ی گاز درست و
حسابی ازش بگیرا اااااااااااا

لباساروازش گرفتم و درو بستم که دستش موندلا
در و داد زد

حقش بود درو باز کردم که سریع دستشوکشید و
منم دوباره بستمش

به لباسا که نگاه کردم اصلا مردموزنده شدم
ی شورت و سوتین قرمز جیغجیغجیغ

کثافت بین چقدر لباساموگشته و خندیده
پوشیدمشون و بادهن باز به لباسایی که دستم
بودنگاه کردم

ی دامن کوتاه سفید با ی تاپ لختیه صورتی
جیغ زدم

_رهام میکشمтттттттттттттттт

فقط صدای خندش اومد
انکار مجبور بودم دیگه 244
لباسارو پوشیدم و کف ریشو از تو حموم برداشتم و
رفتم بیرون روتخت نشسته بود و نگام میکرد
دیگه خجالتم ریخته بود
آدم ی بار خجالت میکشه
دوبار خجالت میکشه
بار سوم که نمیکشه
رفتم جلوش ایستادم
_که منو اذیت میکنی آره
رهام: اوه اوه هرکس باروناک درافتاد بدجور ور افتاد
سرمو تگون دادم و از اون لبخن خبیثام زدم و کف
ریشو خالی کردم روش
مثل کانگرو از جاش پرید
حقته

تاتوباشی با من ور نری
سریع با دو از اتاق رفتم بیرون و رفتم تو آشپزخونه
اونم پشت سر من اومد بیرون
هر دو تامون دور میز آشپز خونه میگشتیمو جیغ
میزدیم

-روناکککک بگيرمت کشتمت

شتر در خواب بیند یمبه دانه

-۱۱۱۱۱ من شترم آره

[illegible]

بعدش فوری از پله ها رفتم بالا

خودمو انداختم تو اتاق

در اتاق روهم قفل کردم

روناک اگه مردی درو بازکن

-به جون رهام دخترم

☹️ -

-خخخخ هیچی

-روناککککک باز کن دروووو

-نچ نچ

-باشه دارم برات

بعدشم دیگه ازش صدایی نیومد

آروم لای درو باز کردم توی راهرو سرک کشیدم

نبود

یعنی رفته ☹️

آروم از اتاق اومدم بیرون

پاورچین پاورچین رفتم سمت نرده ها

به پایین سرک کشیدم

نبووووووود

رفت یعنی اینقدر لووووووسه

-اه اه پسره لوووووووووس بخاطر یه کف قهر کرده

رفته گودزیلای کچل 246

همینجور داشتم غرغمیکردم که یه لحظه ایست

قلبی کردم

همه بدنم یخ زد

بیشعوووووور سطل آب یخو خالی کرد روی سرم

سنگ کوب کردم

-رهاااااااااااام میکشمتتت

-آآآآ آرام باش عزیزم یه شوخی بووود

-شوووووخییی همه جونم خیس شد بعدتو میگی

شوخی بود

-اوهوم

-نشونت میدم

بعدش افتادم دنبالش که رفت تو حیاطو فوری

پرید تو کوچه منم میخواستم همراهش بپریم تو

کوچه

که دیدم

یه تاپ دامن کوتاه تنمه
که الانم خیس شده چسبیده به بدنم
بیخیال تلافی شدم و برگشتم توخونه
رفتم تو حمام و یه دوش گرفتم لباسمو عوض کردم
اومدم برم پایین که گوشیم زنگ خورد
رهام کچل بود

-بنای ال

-ای بی تربیت این چه طرز حرف زدن
-رهام بگو چیکارداری تا خفت نکردم
-هیچی فقط میخواستم بگم تا مین دیگه آماده
باش میخوایم بریم کوه 247
شپلققق قطع کرد بی فرهنگ
گفت کوه 🤪

آخخخ جوووووون
خیلی وقته بچه هارو ندیدمممم

فوری رفتم لباسامو پوشیدم و رفتم پایین
یه نامه واسه مامان نوشتم وگفتم بارهام میرم کوه
رفتم درخونه ومنتظر رهام موندم
رفتم تو فکر تابستون امسال
چه تابستونیه واقعا
چندبار خواسم ازدواج کنم که بهم خورد
میخواس بهم تجاوز شه که نشد
وجدان:دوس داشتی بشه نه 
_خفه باووو
و فک کنم خفه شد
باترمز ماشینی جلو پام از فکروخیال دراومدم
خدالعنتت نکنه رهام که همیشه باعث میشی من
سکته بزنم
آخرازدست سرطان نمیرم از دست این میوفتم
میمیرم

چپ چپ نگاش کردم و سوارشدم 248
رهام: به به خانم سک.....
باجیغ من خفه شده
کثافت خجالتم نمیکشه
خندید و حرکت کرد
رفتم تو فکر امروز
وقتی دستاش با بدنم برخورد کرد
معنیه اون آهنگی که دم گوشم زمزمه کرد چی بود
چرا اونجوری باهام برخورد کرد
فکرم پرکشید سمت اون بوسه ی توی کوه
ی بوسه که از نظر من خاص بود
ی بوسه ی پراز احساس
اما چه احساسی
با بوقی که رهام زد دستمو گذاشتم رو قلبم
ای خدا نکشتت رهاممممم

من آخر سخته میزنم

—رهام تو کرم داری

رهام: آره چندکیلو میخوای

—خیلی دیوونه ای

رهام: دیوانه چو دیوانه ببیند خوشش بیاید

دیوونه اون داداشته که مشکل خوددرگیری داره

پسره امبل 249

معلوم نی چه مرگیش هس

به اطراف نگاه کردم که دیدم داره میره سمت شهر

بازی

—رهام آلا میرم گرفتیا مگه قرارنبود بریم کوه

رهام دنده رو عوض کردوگفت: کنسلش کردم

وا خدا همه مریضارو شفا بده

مخصوصا اینو

البته شفانده بزاره ما ی ذره بخندیم

جلو شهر بازی ترمز زد ماهم پیاده شدیم
با دیدن دستگاها ذوق زده شدم نزدیک بود بپریم
رهامو ماچ کنم
_وای رهام خیلی شلغمی
رهام:اون عمته
_آره عمم هس اما تو ی چیز دیگه ای
رهام:زبون ک نیس طنابه
_آره طناب داره تو
چپ چپ نگام کرد که خندیدم
دستشوگرفتم و به سمت رنجر کشیدمش
دیدم تکون نمیخوره برگشتم نگاش کردم
_ها چیه چرا مثل ستون ایستادی چنار
رهام:روناک حالت بدمیشه
_نه نمیشه 250
و کشیدمش که بازم تکون نخورد

–رہام تنہایی میرما

رهام: تو غلط کردی

پاشه بابا

چرا میزنی

یوفی کشیدمو سمت ترن کشیدمش که بازم تکون

نخورد

باز چرا ایستاد ددددددددی

رهام: ترنم نه

پنی میخواسم همون وسط جیغ بزئم

خدایا به کدامین گناه

شیطونه می‌گه جوری بزنش که بشه علل لبخند

موناليزاهااااا

پس همیشه بفرمایین سوارچی باید بشیم؟

رهام:اسب

باتعجب بهش نگاه کردم که دستشوکشید رو سرم

رهام: ععع خومناسب سننه عمو
که مناسب سنه منه
آره؟

سرموتکون دادم و لبخند خبیثانه زدم
رهام: پشت این لبخند ینی ی نقشه شیطانیه نه؟
سرموتکون دادم

رهام: میگم روناک جان غلط کردم نظرت چیه بریم
هرچی میخوای 251

ابروهامو بالا انداختم و ی نگاه به درو برانداختم ما
دقیق جای دسشویی ها بودیم و خلوت بود
به به چه جای رمانتیکی

رهام آب دهنشو قورت دادوگفت: خدا به دادم برسه
سرموتکون دادم و آنچنان جیغی زدم که خودمم
ترسیدم

رهام دست پاچه اومد نزدیکم و لباسو گذاشت رو

لبام
جیغم خفه شد
ینی لال شدم
نمیدونم چی شد که دستمو گذاشتم پشت کمرش
و همراهیش کردم
مثل تشنه ای بود که تازه به آب رسیده
با ولع هم دیگرو میوسیدیم
دست خودم نبود
ناخودآگاه همراهیش میکردم
داشت دیوونم میکرد
لباشو از لبام جدا کرد
گردنشو فرو کرد بین موهام
نفسای داغش داشت دیوونم میکرد
دیگه داشتم بی حال میشدم
باناله صداش زدم

-رهااااام 252

-جانم

-بسه

-روناک

-بله

-میدونی دنیامی

-چیایی

-میگم میدونی عشقمی نفسمی دنیامی

سرشواز بین موهام آورد بیرون

چشماش خمار بود

زل زد توی چشمام

-چرا تعجب کردی خانومی

-رهام تو الان چی گفتی

-گفتم عشقمی نفسمی تعجب داره

-آخه من از کی

-تَز روز اول که اومدم باهات درس کارکنم
 چییییی این از اون روز تا حالا عاشق منه خدایا
 توبه میگم مهربون شده بودا نگو عاشقم بوده
 -دروووووو غ میگییی
 -نه به جان تو
 -جانه عمت
 -خخخخخ باشه
 -خب حالا بیابرم 253
 -کجااا
 -ترنننن
 -نه خانوم کوچولو بیا باهات کار دارم
 یا قمر بنی هاشم چیکار داره باهام
 آب دهنمو قورت دادم باترس نگاش کردم
 -چیکارم داری
 تا حالتمو دید زد زیر خنده

-چته دختر نمیخوام بخورمت که
-چرا از تو گودزیلا هیچی بعید نیست
-نترس خانوم گل بیا
بعدش رفت پشت دیوار دستشویا
اوااا رفت تنها بی من
خدایاااا آخه دیوونه تراز این نبود عاشق من کنیش
رفتم همون طرفی که رهام بود
ولی اونجا تاریکی مطلق بود
یه لحظه همه وجودم از ترس لرزید
-رهام...رهام کجایی
-صدام از ترس میلرزید
همین جور داشتم میرفتم جلو که یه لحظه
همه اطرافم روشن شد
وااااییییی معرکه بود 254
یه میز دونفره گرد کوچیک بادوتا صندلی اینور

اونورش

که روش پربوداز گل رز و وسطص یه کیک قلبی
صورتی بود

از اونجایی کا وایستاده بودم تا کنار میز
باگل رز سنگ فرش شده بود و کنارش شمع های
کوچیک عطری قرمز روشن بود
باناباوری خودمو به میز رسوندم
-رهاااام اینجا معرکه است
-خوشت اومد گلکم
-آره بی نظیره
-قابلتو نداره

توچشماش نگاه کردم برق خاصی داشت
باذوق دویدم طرفش پریدم تو بغلش
-عاشقتمممممم گودزیلا
-منم عاشقتم وروجک

پارا

والاااای الان من چی گفتم؟

گفتم عاشقشم؟؟؟

من عاشقشممممم؟

وجدان: هندی‌ش نکن دیگه از همون اول عاشقش

بودی

— زر نزن بزغاله

به رهام نگاه کردم ی شیطننت خاصی توچشماش

بود 255

رهام: دیگه طاقت ندارم روناک

— طاقت چی

ایم‌د نزدیکم

خوب چشماتونو ببندین صحنه + شد

خدایا گناها پائین

من که از هر دری حساب کنی میرم جهنم اما حالا

بازم با این
ی قدمیم ایستاد
رهام: کی بشه واسه خودم بشی؟
منظور حرفشو گرفتم
سرمواندا ختم پایین
کاملاً فهمیدم چی گفتا
پسره بی حیا
باخنده سرمو آورد بالا
ذل زد تو چشمای آسمونیم
جلوی پام زانو زد
ذوق کردم عین خر
دستامو بردم جلو دهنم
ی جعبه ی قلبیه قرمز مانند رو جلوم گرفت و بازش
کرد
بادیدن انگشتر داشتم پس میوفتادم

عین خری که بهش تیتاب داده باشن ذوق کرده
بودم

رهام:روناک خانمم میشی مهمون خونم میشی؟
256

با ذوق نگاش کردم
و دستمو بردم جلو
ی لحظه با یاد آوریه آرتام دستمو کشیدم که
تعجب کرد

رهام:روناک! "!!!!!!"

عقب عقب رفتم

اشک تو چشمام حلقه زد

آخرین نگامو بهش انداختم

ی لحظه پشیمون شدم

هنوز با تعجب نگام میکرد

دویدم سمتش و بغلش کردم دستاشو روی کمرم

تکون میداد منم دو طرف صورتشو گرفته بودم
بعد چند ثانیه ازش جدا شدم
با بغض نگاش کردم
دستشو ول کردم و دوییدم
دیگه پشتمو نگاه نکردم با آخرین سرعتم
میدویدم آبه اشکام اجازه بارش دادم
گوشیمو درآوردم و زنگ زدم به یکی از دوستانم که
تو آژانس هوایی بود
با دومین بوق جواب داد
_الو روقیه سریع ی بلیط بگیر برا فردا
رقیه: من چجوری بلیط بگیرم روناک همیشه
با جیغ گفتم: رقیه کاری که بهت میگو بکن
دستمو براتاکسی بلند کردم
سوار شدم 257
رهام به گوشیم زنگ میزد ولی رد میدادم

سیمکارتو درآوردم و گوشیه خاموش کردم
احساس کردم ی مایه ی داغ ریخت رو لباسم
دستموکشیدم روش که متوجه شدم خونه
گیرم بیشتر شدت گرفت
راننده:دخترم
بهش نگاه کردم
ی دستمال گرفتم بود سمتم
دستمالوگرفتم و تشکر کردم
راننده:کجا برم بابا جان
باهق هق گفتم: ی هتل
سرشو تگون داد و حرکت کرد
جلو ی هتل ترمز زد تشکر کردم و پولشو حساب
کردم و پیاده شدم
رفتم تو هتل
جلو پذیرش ایستادم

ی پسر جوون پشت صندوق بود
پسره:چه کمکی میتونم کنم سینیوریتا
_ی اتاق میخواسم

پسره:کارت ملی شناسنامه
تو کیفموگشتم که دیدم ندارم
با عجز گفتم:ندارم
پسره لبخندی زدو گفت:متاسفم 258

_خانم با من
برگشتم پشتم و به پسری که اینو گفت نگاه کردم
اومدکنارم ایستاد
_به جا نیاوردم

پسره:آشنامیشیم
و رو به پذیرش گفت ۲اتاقه باشه
_ولی من نمیتونم با شما تو ی اتاق باشم
پسره:نگران نباشین

پسره که داخل پذیرش بود گفت: آقای رستگار

چرا اتاق خودتون نمیریم

پس فامیلیش رستگاره

رستگار: اونجاهم خوبه

پسره: راسی رسیدن بخیر سرشو تگون داد

و رو به من که عین الاغا نگاش میکردم

گفت: بفرمایین

با تعجب دنبالش راه افتادم

با آسانسور رفتیم بالا و واردی راه رو شدیم که فقط

ی اتاق داشت

دره اتاقرو باز کردو داخل شدیم

حوصله آنالیز کردنو ندارم خودتون تصور کنین چه

هلویی بود اتاقه

رستگار: خوب خانم اسمتونونمیگین

چرا اینکارو کردین

کارتشو از تو جیش درآورد

دکتر نریمان رستگار 259

روان شناس

با تعجب نگاهش کردم

نریمان: از حالت فهمیدم خیلی وضعت وخیمه

_من نمیتونم بهت اعتماد کنم

و از جام بلند شدم

با لبخندگفت: من از ۱۳ سالگیم فرانسه بودم نترسین

من اونجور آدمی نیسم

دوباره تمرگیدم سر جام

بابای شب که هزار شب نمیشه

_امشب فقط مزاحمتونم

لبخندی زد که زیباییشو ۱۰۰ برابر کرد

نریمان: من فردا پرواز دارم میتونی بمونی

تا گفت پرواز سریع گفتم: وایای ی لحظه گوشیتو

بده

گوشیشو داد بهم

سریع شماره رقیه رو گرفتم که گفت برا فردا ساعت

۱۰ صبح بلیط گرفته

تشکر کردم و قطع کردم و بعد گوشیه برگردوندم

_منم مزاحم نمیشم فردا پرواز دارم

نریمان: جدی له کجا؟

_فرانسه _پاریس

با لبخنه آرامش بخشی گفت: منم مقیم همونجام

مهلت حرف زدنو بهم نداد و گفت برو استراحت کن

و درم قفل کن 260

به سمت یکی از اتاقا رفتم و درم قفل کردم و

باهمون لباسا افتادم رو تخت

رفتم تو فکر رهام

آرتام

مامانم

بابام

ارغوان

آروشا

باخودم عهد بستم که همه چيو بريزم دور

ميخواسم برم

اونور شيمي درمانيم ميکردم

درسمم ميخوندم

بايادآوريع مامانم و بابام و کل کلامون اشکم

دراومد پتوروکشيدم رو سرم و خوابم برد

صبح که از خواب بيدار شدم

فوري لباسامو عوض کردم و رفتم بيرون

اين نريمان نشسته بود صبحانه ميخورد

-بخشيد آقاي رستگار

-سلام صبح بخير خوب خوابيدين

-سلام بله ممنون

-خواهش میکنم بفرمایید صبحانه 261

-نه مرسی فقط اگه لطف کنید تلفنتونو بدین

-اول صبحانتونو بخورید بعد هرچی خواستین روی

چشمام

-مرسی

رفتم پشت میز نشستم چایی مو خوردم چندتا

لقمه صبحانم خوردم

-حالا اگه میشه گوشیتونو بدین

-بفرمایید

بعدش گوشیشو از جیش درآورد داد بهم

منم رفتم زنگ زدم به رقیه

-الو رقیههههه

-جانممممم

-چی شدددد

اومدم بیرونو دنبال نری رفتم فرودگاه
اونم ساعت پرواز داشت بامن
باهم سوار هواپیما شدیم
کنار پنجره نشستم
چشمامو بستم
برگشتم به گذشته
مامان بابا ببخشید
چشمامو بستم خوابیدم
بعد از دو ساعت بیدار شدم
-نرسیدیم
-دو ساعت دیگه
-آهان
ناهارمو خوردم
دو ساعت زود گذشت
بانری رفتیم هتل

یه اتاق واسه من یکی واسه خودش گرفت

رفتم تو اتاق 263

تخت تا صبح خوابیدم

صبح که چشمامو باز کردم ، از تعجب شاخ دراوردم

، وا من اینجا چیکار میکنم؟؟؟ ناخداگاه یه

جیغ بنفش کشیدم ، این پسره پریددد تو . من

که تازه اتفاقات دیشب یادم اومده بود ، سریع از

اتاق

بیرونش کردم ، وایییییی خاک تو سرم نیم ساعت

دیگه پروازه ، سریع شالمو انداختم سرمو دویدم

بیرون . داشتم وسط کوچه میدویدم که یه ماشین

جلوم واستاد . وای الان چه وقته مزاحمه ؟ پسره

که هم اتاقیم بود گفت : پروازمون با همه . منم

سریع سوار شدم وقتی که رسیدیم یادم اومد که

من نه

شناسنامه با خودم اوردم نه پاسپورت وای خاک تو
سرم . حالا چیکار کنم ؟ سریع به همون پسره هم
اتاقیم گفتم بره سمت خونمون . نمیدونم چرا این
کارو کردم اما اون لحظه فقط این به ذهنم رسید .
جلوی در خونه که توقف کرد از ماشین پیاده شدمو
به سمت خونه راه افتادم . دل تو دلم نبود ، وای ،
ای خدااااا ، الان که برم همه منو میبینن . داشتم
فک میکردم که

این پسره صدام زد: کمک میخوای ؟

چرا به فکر خودم نرسید ؟؟؟

روناک : میتونی بری از اون ساختمون یواشکی بالا
؟؟

پسره با حالت گنگی نگام کرد که مجبور شدم براش
توضیح بدم که چرا باید این کارو بکنه . پسره بعد
از یکم مکث قبول کرد و گفت شرطی داره . منم

چون عجله داشتم گفتم هر چی باشه قبوله . و این شد

که پسره با ی لبخند به سمت در خونمون راه افتاد . منم از پشت تلفن بهش میگفتم چیکار کنه و کجارو بگرده ، خلاصه بعد از نیم ساعت تشریف فرما شدن این اقااااا ، البته همراه همه مدارکم و لبتابم

264 .

و بعد هم به سمت هتل حرکت کرد. باهم داخل اتاق شدیم تا وارد شدیم در یخچال و باز کردو برام کیک و شیر کاکاو آورد گفت :بخور رنگت مثل گچ شده . منم که خیلی گشتم بود شروع به خوردن کردم

پسره : راستش من نریمان رستگار هستم ، من

پاریس زندگی میکنم و به لطف ارث و درس خواندن
زیاد وضع خوبی دارم ، حدودا دوتا کارخونه ایران
دارم و % ۸۰ سهام یک شرکت معتبر ، خودمم اونور
شرکت دارم . راستش من مادرم چند وقته که
سوزنش گیر کرده و خیلی علاقه داره که من ازدواج
کنم

اما من اهل ازدواج نیستم و معتقدم ازدواج فقط و
فقط دردسره برای همین اومدم ایران که دمبال یه
دختر بگردم که باهاش صوری ازدواج کنم . تا اینکه
شمارو دیدم خانوم باید بگم که با توجه به شرایط
فعلی ، شما بدون اجازه پدر و یا شوهرتون
نمیتونید از کشور خارج بشید ، و در ضمن گفتید
قولم هر

چی باشه قبول میکنین .

روناک : شما اول باید یه سری مساعل و بدونین و

بعد در مورد ازدواج صوری با من تصمیم بگیرین .
براش گفتم از همه چیز ، از همه کس ، از بیماریم .
انقد تعریف کردم که دیگه اونم اشکش دراومد و
منم خون دماغ شدم سریع ی دستمال اوردو کمکم
کرد تا برم سمت سرویس بهداشتی . بعد از خارج
شدن از دستشویی کمکم کرد تا روی تخت دراز
بکشم . و بعد خودش از اتاق رفت بیرون .
منم گرفتم تخت خوابیدم تا صبح که صدای
چرخش دستگیره درو شنیدم . نریمان درو باز کردو
داخل
شد .

نریمان : صبح بخیر ، پاشو برو اماده شو که باید
بریم دمبال کارامون . وقتی اوکی دادم از اتاق رفت
بیرون و منم رفتم حمومو خودمو گربه شور کردم ،
بعدم ی شلوار دمپا مشکی و شال ستش همراه

مانتو

لی روشنم کفش و کیفم که قرمز بود . حوصله
ارایش نداشتم اما چون صورتم خیلی بی روح بود
رفتم و

ی رژ قرمزم زدم و بعد از در رفتم بیرون که سینه به
سینه این نریمان شدم ، سریع یه کیک و رانی داد
دستمو گفت بخور بعد بیا پایین من منتظرتم .
سرمو تگون دادم و رفتم رو کاناپه نشستم و
مشغول

شدم و بعد پنج دقیقه به سمت پایین راه افتادم و
به سمت لامبرگینی سیاه خوشگله نریمان حرکت
کردم و نشستم صندلی جلو . شاید باورتون نشه
اما تا رسیدن به محضر انقد فک زد که داشت
خوابم

میبرد . همش در مورد شرایطش حرف زد ، منم

فقط نگاش کردم . والاااا ، پسره خودشیفته فک
کرده 265

عاشقشم ، حالا هی میگه ازدواجمون فقط صوریه ،
یکی نیس بگه نه که من خیلی عشق شوهر دارم ،
میام خودمو میندازم بهت ، ایش . بالاخره رسیدیم
محضر و پیاده شدیم.

با هزار تا ترفند تونستیم حاج اقارو راضی کنیم که
بی حضور خوانواده عقدمون کنه .
موقعی که گفتم بله ارزو کردم که بعدا از کرده خودم
پشیمون نشم .

بدون حرف بلند شدمو از اونجا دور شدم ، حالم بد
بودو هر ان ممکن بود خون دماغ بشم . بالاخره
این فس الدله تشریفش و اورو حرکت کرد به
سمت ی جایی که من نمیدونم کجاست ، والااا خو
من که

علم غیب ندارم

روناک : کجا میری ???

نریمان : میریم حلقه بخریم

روناک : واس چی ???

یه جوری نگام کرد که از عمق نگاهش خوندم دوس
داره شل و پلم کنه .

به درک مرتیکه روانی ، وایییی فک کنم اینو بلند
گفتم . چون سریع زد روی ترمز و برگشت سمتم و
گفت چی گفتی؟؟ انقد اینو بلند گفت که من از
ترس از ماشین پیاده شدمو ناخداگاه به سمت
خیابون

رفتم ک احساس کردم یه چیزی خورد بهم و دیگه
هیچی نفهمیدم .

از زبان نریمان :

وای یه ماشین با سرعت به سمتش حرکت کرد ، تا

خواستم بگم که نره ، ماشین با سرعت زد بهش و
روناک پخش زمین شد ، وای خدا . سریع به
سمتش رفتمو بغلش کردم و گذاشتمش تو ماشین
به .

نزدیک ترین بیمارستان رفتم و سریع به سمت
ارژانس بردمش پستار تا وضعشو دید سریع دکترو
صدا

زد . 266

از زبان روناک :

چشمامو باز نکرده مجبور شدم دوباره ببندم . اه اه
دوباره از این اتاقاا . اه اه اه ، پرستاری که اومد تو
و

چشمای باز منو دید ، اول کپ کرد و بعد بلند ترین
جیغ ممکن و زد . وایاا ، اینم خله هااا . همه
ریختن تو اتاق ، پرستارا که غش کردن ، دکترم که

داشت سخته میکرد . نریمانم داشت بال بال میزد .

خدایاااا اینارو شفا بدههه ، شفاااا

گفتم جن دیدین دیدم بدتر همشون قیافشون
سخته ای شد . یهو دکتر خله داد زد :معجزههههه
شدهههههههههههههههههههه . معجزه

بعدم زد زیر گریه و تند تند اسم خدارو میاورد . چرا
؟؟؟ مگه چی شده؟؟؟

روناک : یکی بگه اینجا چه خبره ؟

دکتره همراه با گریه : تو قطع امید کامل بودی ، ما
میخوستم شب دستگاه هارو ازت بکشیم تا بمیری
،

تو ۴۵روزه تو کمایی . معجزه شده ، معجزه ، من
میرم نماز شکر بخونم .

واااااااااااااااا اینا دیوونه شدن ...

_صب کن ببینم من ...م...من ۴۵...۴روز تو کما

بودم؟

نریمان:بله خانومی شما که مراقب نباشی همینه
دیگه.من که داشتم از نگرانی پس میوفتادم.
_حالا چرا تو شعبه ی دوم میرزا کوچک خان جنگلی
رو افتتاح کردی؟این همه ریش و اینا رو برو
درست کن.

نریمان:بابا عزیز من دارم میگم تو این ۴۵روز من
خواب و خوراک درست و حسابی نداشتم بعد تو
اینو

میگی؟یا واقعا نفهمی یا خودتو به خنگی میزنی.


این یارو الان به من گفت خنگ

بیشع_____ور نفهم. 267

_خنگ خودتی من مخم از توی

بی_____ب بهتر کار میکنه

شیطونه می‌گه بزnm با همین دست و پای نابودم

شل و پلش کنم. 😞 😞

ا من کی پام نابود شده هاااااااااا؟ 😞 😞

ن: داد نزن دهه. بیمارستانه ها.

یهو اون پرستاره ای که غش کرده بود اومد تو مته

یه گاو و دوباره منو دید چشماش گرد شد و پس

افتاد. 😞 😞 😞

واااا اینم هی زارتن میوفته غش میکنه. نری جون

برو به یکی بگو بیاد اینو جمش کنه.

ن: نری ج_____ون؟ 😞

اووووم چیزه م....منظو....منظورم نریمان بود فقط

د برو دیگه حالا .

اخیش رفت.

دکتره یهو اومد تو و گفت: دخترم واقعا خدا دوست

داره و شانس آوردی.خانوادت دارن از نگرانی خودشونو نابود میکنند.

- چے خانوادہ مسموم؟ 🤔😓

دکتر:اره عزیزم مامان و بابا و فک کنم همونی که
تصادف کردی باهاش.

☺ ☹

بگم بیان؟

_نہرے فقط بگین کی خبر دادہ؟

د:همونی که ماشینش به تو بر خورد کرد.

فقط، بگین اونی که باهاش تصادف کردم پیاد تو.

د: باشه دخترم. 268

مرسی.آھا راستی نزاریں نریمان اوووم ینی همون

يارو ...

د:باشه دخترم میدونم کیه باشه.

رفت. ☹️

واللای مامان اینام اومدن من نمیخوام بینمشون.
تو همین فکر بودم که یهو در جوری باز شد که
فک(🙄) کنم کنده شد.

صدای جیغای ممتد و پشت سر هم مامان اومد و
دادای بابا و صدای(🙄)روهاااااااااام .
این یه کابوسه واللای نه.

مامان:دختر من تو رو میکشم جون به لبم کردی
خیلی بیشعوری.مردم و زنده شدم .
بابا:من مگه چیکارت کردم .مامانت چیکارت کرد که
رفتی هااااااااا؟من تو رو چیکار کردم که رفتی بدون
اجازم ازدواج کردی هاااااااااا؟

دیگه تحمل نداشتم.چشامو بستم و دستامو
گذاشتم روی گوشمو بدون توجه به خونه دماغم
فقط و

فقط جیغ زدم.بعدم سیاهی.☹️

رهام:

از وقتی که رفت دیگه تو فکر اون بوسه بودم و
سکوت تلخ ایجاد شده ی بینمون.

از وقتی که با ماشینم باهاش تصادف کردم، دیگه
خواب و خوراک درست و حسابی هم ندارم. دیگه
زندگی هم ندارم و زندگیم داره جلو چشمم پر پر
میشه.

صدای جیغاش تو گوشمه. اون جیغای بی جونش.
وقتی زنگ زدم به خانوادش و گفتم تصادف کرده
انگار دنیا یه لحظه وایساد. وقتی دیدم عقد کرده
دلم

میخواست خودمو بکشمو به خودم لعنت فرستادم
که گذاشتم بره.

نریمان دوست صمیمی من بهم خیانت کرد اون
عشقمو ازم گرفت. 269

روناک به خدا فقط به هوش بیای من تو رو به زور
میفرستم شیمی درمانی. فک کردی شهر هرته
ارهههههههه.

اوه مامانش گند زد به کل داستان همون روناک
خودمون بهتره. 😊
روناک:

میکنه. بزا یه جیغ بزnm بهتر شم.

سرم _____.

رهام:روناک ت...تو ...تو ...زن...زن...زننده اییییی.

(496)

اصلا من از مامان بابام کتک نخوردم که از این
گودزیلا کتک بخورم. روانی میمون 😞 😞
رهام:

من دارم نابود میشم و یه لبخند مصنوعی تحویل
مردم میدم.

اون از عقد روناک و نریمان و اینم از روناک که باید
شیمی درمانی کنه. 🏥

دارم میمیرم. خدایا صبر بده بهم چیکار کنم؟ اصن
الان میام مستقیما به خودت میگم.
راوی کل:

خواهران و برادران گرامی منظورش خوندن
نمازه 🕌 شما به بزرگی خودتون ببخشید. 🙏
روناک: 271

اییی خدا چرا این روه همچین میکنه؟؟؟؟؟
خیلی درد داشتم برای همین به پرستاره گفتم بیاد

بهم یک مسکن بزنه(البته تو سرمم بزنه وای بر
منحرفان)

با ناز کسی بیدار شدم و دیدم نری داره موهامو ناز
میکنه.

واقعا این دوست صمیمی روهامه؟؟؟؟؟روهام فکر
میکنه بهش خیانت کردم(☹️)نمیدونه فقط به خاطر
خودش دارم میرم و از خانوادم فاصله میگیرم.
تق تق تق-بفرمایید.

مامان با یک اخم بزرررررگ اومد داخل و رو به
نریمان گفت-میشه با دخترم تنها باشم؟؟؟؟؟
نریمان-بله ببخشید.وناک عزیزم من پشت درم.
عزیزمممم(☹️-☹️)خو درگیری مزمن داره.
مامی-دختره نفهم چرا بدون اجازه شوهر
کردی؟؟؟؟؟

-مامان جون گیر نده میشه به نریمان بگید بیاد کار

واجبش دارم.

مامان از تاسف سری برام تگون داد و رفت و پشت سرش نریمان وارد شد.

-نریمان اینا فکر کردن و واقعا ازدواج کردیم من یک دلیلی دارم که همرو قانع میکنه برو ه بقیه بگو بیان.

نریمان رفت بیرون و بعد از یک ربع با خانواده و رو هام اومدن داخل.

-همگی خوب گوش کنید .من به دلایلی از ارتام متنفرم و دوست ندارم باهاش ازدواج کنم و از طرفی

هم باید شیمی بشم.پس با نریمان میرم و هیشکی نمیتونه جلومو بگیره.

باب-اخه دختر بابا نمیشه که.

-چرا نمیشه ؟؟؟؟

روهام-هه بزار عاشق پیشه بره .روناک یه وقت فکر
بقیه هم نکنا!!!! 272

منظورش از بقیه خودش بود هاهها .

-میشه منو با روهام تنها بزارید؟؟؟

همه رفتن بیرون و فقط من موندمو اون.

-روهام بین من مجبورم برم اگه یک از زیر دست

عزرائیل فرار کردم و اومدم اینجا همه ماجرا رو

برات

تعریف میکنم.

روهام-اخه...

-روهام جان اخه نداره.

روهام- فقط یک سوال دارم کدو جون!!!

-بنال

روهام-چرا با نریمان اخه لعنتی چرا با بهترین

دوست من؟؟؟

پوشیدم. 273

یک ارایش خوشگل طلایی و مشکی کردم. و در آخر
یک رژ مشکی زدم.

(تا حالا رژ مشکی ندیدید؟؟؟خب به من چه من رژ
مشکی دارم شماهم میخواستید ببینید!!!!!!)
رفتم پایین.

||||| اینا کی اومدن من نفهمیدم؟؟؟؟!!

قوم عجوج و مجوج اومده بودن. ||| پت متم که
هست (منظور از پت و مت رو هام و ارتامه)
ارتام یک تیپ زرشکی -مشکی زده بود و رو هام
تیپ مشکی.

واقعا ناراحت شدم رو هامم ،کسی که تازه فهمیده
بودم عاشقشم و دارم رها میکنم و با بهترین
دوستش میرم خارج. کاری که ارتام و ارغوان با من
کردند

چندتا پله آخری روهم
رفتم پایین
همه سرا برگشت به طرفم
الهی بمیرررررههه روناک برات
بین عشقمو چجور با برق غم نگام میکرد
رهامو میگماااا
بین بچم چه خوشتیپ شدهههه
-بسه خوردیش
نگامو از رهام گرفتم به نری دوختم
اینم جیگری شده ها
یه بلیز شلوار مشکی با کت آبی کاربنی پوشیده
بوددد
ولی بازم هیچکدومشون به پای عشقم نمیرسن
274
-چیه حسودیت میشه

-کی؟من؟عمراللی

-پس چته

-هیچی فقط نمیتوام داداشم بیش از این عذاب

بکشه

-عذاب

-آره اگه میدونستم اون عشقی که رهام اینقدر ازش

تعریف میکرد تویی هیچوقت نگاهت نمیکردم چه

برسه بهت پیشنهاد ازدواج بدم (٥٥)

نننن فکر نمیکردم اینقدر رفیقن باهم

یه نگاه به طرف رهام کردم

نبوددددد

یعنی کجااا رفته

آرتام باپوزخند نگام میکرد

الهی کچل بشی دلم خنک بشه

یهویی اومد جلو

دوست داشتی پس چرا با نریمان ازدواج کردی
-مانی جونم وقتی برگردم خودم همه چیزو براتون
تعریف میکنم باشه؟

-باشه عزیزکم

-الهی قربونتون برم حالا بخندین جون روناک

-||| قسم نده دختر

-خو بخندین دیگه

باشه بیا 😊 خوبه

-عالیییهههه فداتون بشم 😊

-خدا نکنم جانکم

بعدم یکمه دیگه پیش مانی جون موندمو

رفتم توی حیاط

دلم شور میزد

کل حیاط عمارتو دیدم نبود

حتما رفته حیاط پشتی

حیاط پشٹی مثل بهشت بود
دایره دایره گل کاشته شده بود
وسط این دایره یه تاپ بزرگ بود 277
که با گل ای صورتی تزئین شده بود
وبرای رسیدن بهش وسط این دایره ها
باچمن سنگ فرش شده بود
از سنگ فرشها رفتم سمت تاپ
سنگ فرشها پشت تاپ بود
رهام بانریمان روی تاپ نشسته بودن
باهم حرف میزدن
-نریمان داداش
-جونم داداش
-مراقب عشقم باش
-رهام بخدا همون قدر که روی نیایش غیرت دارم
روی روناکم دارم

-ممنونتم

-مثل خواهر خودم ارزش محافظت میکنم سالم

برات برش میگردونم

نوکرتم به مولا خیلی مردی

نگو داداش عشق تو زنداداش منه مثل خواهرم

ازش مراقبت میکنم خیالت تخت فقط په شرط

داره

چه شرطی 🤔

پہ زن خوب واسم پیدا کنی 😊

-چشمم روتخم چشمم

-فداااااتم 278

دیگہ طاقت نیووردم و پریدم بغل روہام ، اخی

الهی بچم سکتہ کرد ، ببین خودم جوون مرگش

کردم

هاااا . فک کنم به خودش اومدو منو محکم بغلم

کرد و نشوندم روی پاش ، نریمانم دیگه دید کار
داره

به جاهای باریک میکشه گذاشت رفت ، بهترررر ،
این دم آخری سرخر نمیخوام ، والااااااا . رو هام
شروع

کرد به حرف زدن : من هر ماه میام بهت سر میزنم
، نمیزارم نبودمو حس کنی ، نمیزارم حس کنی
تنهایی ، به خدا

دیگه طاقت نیوردمو برای اینکه خوشحالش کنم ،
(مدیونید فک کنید من نمیخواستم ها) لباسو
باتموم

توان بوسیدم ، و اونم همراهیم کرد ، بالذت و ولع
میوسیدم ، نزدیک ۵ دقیقه بود که ولم نمیکرد ،
دیگه به غلط کردن افتاده بودم . وقتی دید نفس
کم اوردم ، ولم کرد . منم شروع کردم به صحبت :

تو

نباید بیای منو ببینی ، اگه منو تو اون وضعیت
ببینی داغون میشی ، منم اگه حال بد تو رو ببینم
دووم

نمیارم ، میمیرم به خدا میمیرم . بغم کردم و سعی
کرد ارومم کنه ، اما مگه اروم میشدم ، به خودم که
نمیتونم دروغ بگم دوستش دارم . اروم تر که شدم
با هم به سمت سالن به راه افتادیم .

ارتام با دیدن ما پوزخند زند ، مامان و مانی جون ،
نریمان ، بابای من ، بابای دو قلو ها لبخند زدن ،
همین برای من کافیه . به سمت مامانم حرکت
کردم ، بوسش کردم . انگار نه انگار فک کنم باهام
قهر

بود ، دیدم اینجوری نمیشه ، بغلش کرمو کلی
قربونش رفتم تا بالاخره اشتی کرد .

:

تا آخر مهمونی همش پیش نریمان و روهام بودم
هیچ اتفاق خاصی هم نیوفتاد و در آخر رسید به
خدافضی که بدترین لحظه بود همینطور که داشتم
گریه میکردم تک تکشونو بغل میکردم بعضی ها
هم

برای دلداری من میگفتن گریه نداره که ایشالله
میری اونجا سالم سلامت برمیگردیم بعضی ها هم
مثل

مانی جون داشتم گریه میکردن به ارتام که رسیدم
فقط باهاش دست دادم و سریع ازش گذشتم به
روهام فقط دست دادم خیلی دلم می خواست
بغلش کنم اما تو جمع زشت بود فهمیدم که
ناراحت

شده از اینکه بغلش نکردم اما نمیشد کاریش کرد

بد از این کارا همه مهمون ها رفتن من موندنم و
نریمان و مامان و بابا
نریمان: با اجازتون من دیگه رفع زحمت کنم 279
بابا: نه چه زحمتی بمون همینجا
نریمان: نه دیگه ممنون میرم
از مامان و بابا خدافظی کرد منم تا دم در
همراهیش کردم
نریمان: برو تو دیگه سرده سرما میخوری
.: باشه مواظب خودت باش
نریمان: باشه خانوم کوچولو خدافظ
.: خدافظ پدر بزرگ
وقتی رفت در و بستم و اومدم داخل به مامان و
بابا شب بخیر گفتم و رفتم اتاقم همش به فکر
روهام
بودم نمیتونستم همینطوری بزارم برم فردا هم که

صبح زود راه میوفتیم فکر نکنم رو هام خوابالو بیاد
فرودگاه البته من که از خدامه نیاد دلم نمیخواه
اونجا ببینمش چون دلم هوایی میشه و پشیمون
میشم از رفتن تو همین فکر و خیالام بودم که این
وجدان ما پیدااش شد

وجدان: خب چرا الان نمیری ببینیش؟

..اومممم بَ دَم نمیگی هاااا

وجدان: من همیشه حرفام درسته

..تو عمرت درست ترین حرفی که زده باشی همین

بوده

دیگه نذاشتم جوابی بده و سریع رفتم لباسامو
پوشیدم و اروم اروم از پله رفتم پایینو یواااااش در و
باز

کردم دویدم تو حیاط سریع سوار ماشین مامان

شدم و راه افتادم سمت خونه رو هام اینا

خیابونا خیلی خلوت بود

وجدان: خب خره ساعت نصفه شب اومدی بیرون

انتظار داری خیابونا شلوغ باشه

.. وجدان جان تو حرف نرنی نمیگن لالی

عهههه فک کنم خوب بهش گفتم چون ساکت شد

همون موقع هم دقیقا رسیدم جلوی خونه رو هام

اینا

به پنجره اتاقش نگاه کردم دیدم لامپش روشنه یه

سنگ ریز برداشتم و پرتاب کردم سمت پنجرش

چند 280

ثانیه وایسادم دیدم هیچ عکس العملی نشون نداد

چندتا سنگ دیگم زدم تا اخر سایه شو دیدم پنجره

رو باز کرد و یه نگاه به پایین انداخت عه عه عه

عهههه این چرا لباس تنش نیس فک کنم منو ندید

پنجره رو بست و رفت تو چیییش کوره فک کنم

که منو ندید گوشیمو دراوردم و زنگ زدم بهش
.:سلااااام چطووووووری

روهام:اخه خره بدبخت اینموقع شب زنگ زدی
حال منو بررسی

همینطور که داشتم باهاش حرف میزدم هی سنگ
میزدم به پنجرش

.:خب چیه زنگ زدم عشقم مگه بده

روهام:الهی عشقت قربونت بره پووووووف
.:واااا این پوفه چی بود اخرش

روهام:نمیدونم کدوم خری هی داره سنگ میزنه به
پنجرمون

.:هوووووو خر خودتی بیشور

روهام:من که با تو نیستم منگل جان با اونیم که
داره سنگ میندازه

.:میگما روهام شب کوری داری؟

روهام: و ا ا ا ا ا ا ا نه مگه من مٹ توام

۳. پس چرا منو ندیدی این پابیین زیر پام علف سبز

شددددد جییییییییغ

روهام: واقعا خودتی؟

٢.١.٣.٤. :اره ديوونه بيا پايين بيښم

روھام: او مدد مەممم

به دقیقه نکشیده پرید پایین ، اصلاااا کپ کردم

ہااااا ، چجوری؟؟ واقعاااا چجوری؟؟ 281

روهام با داد : گمشو بریم بالا الان سرما میخوری ،

دستم و گرفت و کشید به سمت خونشون و من و

برد تو اتاقش ، اخه خل و چل من اومدم بپینمت

برم ، حالا تو اومدی منو بکش بکش اوردی بالالااااا

??

یهوووو روهم پرتی از زیر خنده .

روناک : چراااا میخندی ؟

روهام : باز بلند فک کردی رونا ککککک
روناک : کوفت ، ادم که به عشقش نمیخنده . وبه
حالت قهر پاشدم که برم ، دستمو کشید که پرت
شدم روش ، خاک عالم ، ای وای . هل کرده بودم
نمیدونستم چه غلطی کنم . اومدم از روش پاشم که
نذاشت . چشم گشاد شد ، وای ، بزا برم ، عجب
غلطی کردم اومدم بینمش هاا .

روهام : تو میمونی پیش من ، تا فردا ، فردا خودم
میبرمت فرودگاه .

فکر بدی هم نبود ، منم که فرصت طلبیب قبول
کردم . پاشد از تو کمدش یکی از تیشرتاشو دراوردو
داد به من و بعدم خودش رفت بیرون تا من لباسم
و عوض کنم . هههههه لباسش خیلی بامزه بوددد
، سفید ساده که پشتش یه نصفه قلب بود مثل
بلیز خودش تقریبا تا زانو هام میومد پس شلوارمو

دراوردم . اخی راحت شدم موهامم که باز کردم و
ریختم دورم تا راحت باشممم ، بعدم پریدم رو
تخت

و دراز کشیدم ، چند دقیقه بعد روهام با ایپدش
برگشت کنار من رو تخت خوبیدو من و تو اغوش
گرفت ، منم چشمامو باز کردم تا ببینه بیدارم .

روهام : ای کوچولوی منتنن بیدار بودی؟؟

روناک : الهههههههه عشقم

روهام : ایپد اوردم تا باهم بریم اینستا گردی

روناک : اخ جون بزن بریم

رمز ایپدشو زدو وارد شدیم به اینستاگرام و رفتیم

تو قسمت جهانش و کلی عکس دیدیم ، من یهو

یادم اومد که ایدی یه پیج عاشقانو دارمممم ،

ایدی و به روهام دادمو ، وارد پیج شدیم ، عکسارو

رد

کردیم ، تا به یه عکس رسیدیم که پسره داشت
دخترو میوسید ، من همچین با اه و حسرت این
عکسو نگاه کردم که رو هام متوجه حسرتم شدو
ایپدش و گذاشت رو پاتختی و برگشت سمتم و
گفت :

تا وقتی من پیشتم نباید حسرت هیچی و داشته
باشی و بعد لبمو خیلی داغ و اروم بوسید منم 282
چشمامو بستم و همراهیش کردم ولی از اونجا که
خیلی خوابم میومد خوابم برد ، ولی رو هام
همچنان
داشت ادامه میداد .

دنگگگ دینگگ دووونگ ددنگ دووونگ
ای مرض با دستم دنبال این ساعت مزخرف گشتم
تا پیداش کنم آه کدوم گوریه بترکه
چشمموبه زور باز کردم اوا من چرا پایین تخته

از روزمین بلند شدم و اول یکی محکم کبوندم
توسر ساعت

فک کنم خورد شد ی نگا به رهام انداختم و ا پسره
خر خجالت نمیکشه الاغ منو پرتیده پایین رفتم
بز نم

ناکارش کنم که ی فکر شیطان ی زد به کلم
هاهاها منو پرت میکنی دارم برات پسره بز
رفتم تو حمام شامپو رو برداشتم و اومدم بیرون
هاهاها دستوپاش نشکنه صلوات ریختم رویارکتا
هاهاها نابود میشه

قشنگ پارکتاروکفی کردم و جلودرایستادم
شمارش معکوس

۱ ۲ ۳ ۴ ۵

انچنان جیغی زدم که خودمم گر شدم رهام مثل
جن زده ها نشست روتخت

تامنودیددارم میخندم بادادگفت میکشمتنتنت

و رفت که بیاد پایین

شپلققققق

مثله پشه چسبید به زمین

حالا من نخند کی بخند

دوباره بلند شد که دوباره خورد زمین 283

رهام: روناااااااا میکشمتنتنتنتنتنتنت

رفتم زبونمودر بیارم که در باز شد و من پرت شدم رو

رهام و زبونمو گاز گرفتم

اییییییییی

چشمام پر اشک شد

ماني جون: اوا خدا مرگم روناك تو اينجا چيكاميكني

ایش

شیطونه میگه

بزارمش تو قدر مطلق درش بیارمااااا

زني بوووووق ☺

رهام همونجورکه منومیگرفت تو بغلش گفت: خانم

ایندم اومده مگه چیع

ماني جون چشاش پر اشك شد

ایش زر زرووووو

ماني جون بادو از اتاق رفت بیرون

رهام: توچیکا کردی زلزله

ي لبخند از اون رهام خرکنازدم که ۳۲ تا دندونم

نمایان شد

-رهام من غلط کردم

خندید و سرشو کرد توموهام

نکن الاغ بو روغن حیوانی میده

رهام: روناك چقدخوش بویی

وا

پسره سادیسم داره 284

ي زب
ان خجالت کشيدم سريع بلندشدم و نشستم
روتخت
رهام خنديدوگفت ميره دوش بگيره
مشغول بازي با موهام شدم
ي ان ي فکرشيطاني زد به سرم
رفتم پايين و چندتاتخم مرغ گرفتم و اومدم بالا
توکفشا رهام شکستم و ريزخنديدم
لباساموپوشيدم و رو تخت نشسم
تا شازده بياد
از حمام اومد بيرون
رفت سمت کمد لباساش
يه بليز آبی کاربنی با شلوار پارچه ای براق برداشتو
پوشيد
جوراباشو پاکرد رفت سمت کفشی که براش آماده

کرده بودم

-به به خانومم چه کفشی انتخاب کرده

-بله دیگه باید عشقم خوشتیپ باشه

-بله بله ولی این کفش فرق داره

-چه فرقی

-دوست دخترم داده بهم

تااینو گفت خون جلو چشممو گرفت

دوست دخترت لط کرد باتو گودزیلای کچل 😞

285

-پانکنیا

-چرا

-چونن زشتههه

-|||| خودت گفتی خوشگله بیوش

-نه نظرم عوض شد

-باش

رفتم یه کفش ورنی مشکی براش آوردم وقتی
پوشید گفت

-تاباشه تخم مرغ نشکنی

هااا یعنی دستم انداخت

یعنی فهمیده بوووو

الهی کچل بشی رهام اه

باحالت قهر رفتم سمت در

تاخواستم برم بیرون

منو کشید سمتة خودش

-کجا عشق من

-ولم کن

-چراااا

-قهرم چون مسخرم کردی

-فدات شم من ببخشید

-ااااا خدانکنه باشه بخشیدم ☺

بعدش لپمو بوسید باهم رفتیم پایین 286
صبحانه که خوردیم
بامانی جون خداحافظی کردم و بارهام رفتیم سمت
خونه
گفت منتظر میمونه تامنو بیره فرودگاه
نری نمیاد دنبالم
رفتم بالا
-ورپریده کجابودی
-پیش رهام
-پرووووووو
-میدونم
چمدونمو برداشتم اومدم پایین مامانو بوسیدم
داشت گریه میکرد فوری رفتم بغل بابا
دیگه طاقت نداشتم خداحافظی کردم و رفتم بیرون
سوار ماشین شدم

تا فرودگاه هیچی نگفتم
برام سخت بود جدایی از مامانم
بابام

و...

عشقم

خیلی سخت بود
چشمم و محکم روی هم فشار دادم تا مانع ریزش
اشکام بشه اما..

ی قطره 287

ی قطره اشک سمج

از گوشه ی چشمم چکید

با ترمز ماشین چشمم و باز کردم

میدونستم زنده موندم خیلی کمه

خیلی (٥٠٠)

برگشتم سمت رهام

باغم نگام میکرد

حس میکردم

چشمای عسلیش رنگ غم گرفته بودن

-رهام ترو خدا از این سخت ترش نکن برو دیگه

رهام: چچوری بزارم بری روناك منم میام

باتحکم گفتم: رهام نه نمیخوام تواون وضعیت.....

لباموبه دندون گرفتم

حتی از به زبون آوردنش میترسیدم

رهام دستامو گرفت

باعشق نگاش کردم

رهام: من تورو همه جوره میپرستم

سرمواندا ختم پایین

دوست نداشتم گریه کنم امامگه میشد

از ماشین پیاده شدیم

چمدونمو گرفت و راه افتادیم 288

توسالن انتظارروبه روش ایستادم
نریمانودیدم اشارش کردم بره به سمت گمرگُ ذل
زدم توچشمای کسی که براآخرین بارمیدیدمش
آخرین بار؟!؟!
چه واژه غریبی
اما درسته
براآخرین باربود
دستاشوگرفتم
-آروم آروم
رهام:اومد بارون
-شدیم عاشق
رهام:زدیم بیرون
-اومدنم نم
رهام:نشست شبنم
-روموهامون

رهام: رومو هامون
دیگه نمیتونسم تحمل کنم
چمدونمو گرفتم و دوییدم سمت گمرگ
-- پرواز شماره ۳۸ به مقصد پاریس تا ۱۰ دقیقه دیگر
از گمرگ رد شدم و کنار نریمان ایستادم
به اشکام اجازه بارش دادم
نریمان دستمو گرفت و را افتادیم 289
سوار هواپیما شدیم
کنار پنجره نشستم
ي لحظه دلم برا ارتام تنگ شد
کمر بنداروبستیم و هواپیما به حرکت دراومد
باورم نمیشد
از خاک ایران داشم میرفتم
سرمو به پنجره تکیه دادم و چشمو بستم
باتکوناي دستي چشمامو باز کردم

نریمان: روناك جان روناك

ااه مرگِ د بنال دیگه

-هووووم

نریمان: خانمم چشمتو بازکن

خدایا به کدامین گناه من باین ازدواج کردم

-بلههههههههههههه

ي ان دیدم پام سوخت

اییییی وحشی

باعصانیت به نري نگاه کردم

که چشاشو هي چپ و راست میکرد

-چراچشاتو اینجوري میکني عين مرغ میشي 290

—خانم چي ميل دارين

وا

این صداکیه

به سمت صدابرگشتم که باصورت خندون مهمان

دار روبه روش شدم
اي يترکي نري
همه جا ابرومنوميره
—اوووووم چيزي نميخوام فقط ي چيزي
مهماندار:چي عزيزم
—کي ميکشين پايين
مهمانداره چشماش شداندازه توپ وا
چرا برامن سرخ ميشن اينا
مهمانداره:خانم يني چيبيبيي
اوا
دادنزن جرميخوره هنجرت
مگه حرف بدي زدم
شگفتا

—خانم چرا دادميزني بالاخره که بايد بکشين پايين
تقريباجيغ زدکه همه برگشتن سمتمون

مهماندار: خانم خيلي شما بي ادبين
ديگه داشت سيمام قاطي ميکرد 291
بزارمش تو قدر مطلق
— خانم چند ساعته پرواز کرديم يني نميخواين اين
هواپيما رو بکشين پايين لعنت به هرچي مغز
منحرفه
تو در خط امام نيسي
دختره با حرص رفت
ديووانه
ايش
برگشتم سمت نري ريز ميخنديد
— زهرمار خنده داره شلغم
نري: بدبخت دختره حق داش منم...
بادستم زدم به بازوش
بيشعورا

—کي ميرسيم

نري:نيم ساعت اينا

دوباره چشمامو بستم و سعي کردم به چيزي
فکر نکنم

تو اوج خواب بودم

که دوباره اين شلغم پارازيت انداخت
-ديگه چته

-بلند شو رسيديم

-بزار يکم ديگه بخوابم

-نننن دقيقه است رسيديم

-||||| چرا نگفتی 292

-هرچی صدات زدم بيدار نشدی

-ای شلغم کچل

با غيض بلند شدم و رفتم سمت در

اينقدر عصابم داغون شده بود که نزديک بود بامخ

بخورم زمين

روناک حواست کجاست

-خوایا اایم میااااا

-باشه الان ميريم هتل اين نيم ساعت صبر كن

- بالاشه

بعدشم آروم رسته نریو گرفتم که نیافتم

رفتیم از فرودگاه بیرون

سوار تاکسی شدیم

رسیدیم بہترین ہتل پاریس

بزار بییم این مگه اینجا خونه نداره

-نری

-جانم

-تومگه اینجا خونه نداری

-دارم

-پس چرا اومدیم هتل

-خونه رو گفتم مرتب کنن تا برای ورود فسقلی
خانوم آماده باشه

-آهااا (خ) راستی فسقلیم آبجیته (ی)

-میدووووونم 293

-شلممممممم

بعدشم پشتمو بهش کردم و رفتم سمت آسانسور
اونم وایستاده بود میخندید

کچل زشتتتت

-روناک کجا میری

سرقبر ننم کجامیرم دیگه اه

-میرم داخل اتااااق

-هنوز کلیدو نگرفتیم که

-اااا راست میگیاااا بروبگیر

باشه ای گفتو رفت سمت پذیرش

یکم باهاشون حرف زد

خووووووو الان ڪ چي زنگ بزنم بيان بيرنت
دندونا شوروي هم فشاردادوگفت:بايدبريم خونه
مامانم اينا وسايلاتم جمع ڪن ميريم خونه خودمون
-خونه ننه اينات چرا
نري:ميخوان بيننت گيردادن بينيمش عروسي
بگيريم

-ميدونن من مريضم
نري:اره ميدونن ي تخته ڪم داري
لنگه ڪفشمودراوردم ڪه دوييدتواشپزخونه
نري:چرارم ميڪني گوساله
-ازسنت خجالت بڪش گوزن
رفتم تواتاق و چمدونموبازكردم
اي خداااااا
حالا چ ڪا ڪنم
واااااي

بايد برم ازمون بدم
من چقدر بدبختم
سريع ي شلوارجين تنگ دراوردم با ي تاپ سرمه
اي 295
همينه ديگه
تا ازايران خارج شدم
ارمانا امامو بر دم زير راديكال
سريع لباساروپوشيدم و موهاموبالا سرم بستم و ي
رژ قرمز زدم
و رفتم توحال
نري: ميگما رو....
بايدن من حرفش نصفه موند
ي دفعه باعصبانيت گفت: روناك رهام بفهمه
اينجوري دراومدي منو دار ميزنه
شونه هاموبالا انداختم كه يني نميفهمه

روشدیم رفتیم داخل ی اتاق که نری گف میره اتاق
روبه

رویی ولی کسی نباید بفهمه که جد امی خوابن
سریع در اتاقو بستم و خودمو شوت کردم روتخت
خیلی راحت گرفتم خوابیدم
داشتم خواب میدیدم

توی یه بااااغ سرسبز بودم
بارهااام داشتیم راه میرفتیم
یه لحظه روبروی هم ایستادیم
سرشو آورد پایین

چشم‌امو بستم داشتیم میرفتیم تو حس
که یکی شپلق از تخت انداختم پایین
آخ‌خ‌خ‌خ ستون فقراتم شکست
-آخ‌خ‌خ‌خ چته‌ههه

-رونا ککک وقتی میخوابی میمیرییییی

-کوووووفت نخیرم

-پس چراہرچی صدات میزنم بیدارنمیشی

-داشتممم خواب میدیدم

چه خوابی

خاک توسرش بین چقدر منحرفه شلغم بدبخت

خواب میدیدم تو یه باغ بارهام راه میرفتیم 297

۱۱۱۱۱- پس بد موقعی اومدممم

-آررررررره شتر

-خیله خب بسه دیگه یکم دیگه وایسم بهم لغبای

بدترم میدی

- حقنہ

-بی تربیت

بعدشم رفت پیروون

اه اه اه چقدر لوووووس

بلند شدم رفتم توی حمامی که تواتاق بود

یه دوش گرفتم
یه شلوار تنگ نقره ای بایه تاپ سفید پوشیدم
موهامو بافتم رفتم پایین
همه جلوی پام خمو راست میشدن
منم مثل خر تیتاپ خورده ذوق میکردم 😊
وقتی رسیدم توی پذیرایی
دیدم نری پشت یه میز بزرگ نشسته
که روش پرشده از غذاهای رنگی
رفتم کنار نری نشستم
گیج شده بودم
تو عمرم اینقدر غذا باهم ندیده بودم

□□ 298

پریدم روصندلی و شروع کردم به خوردن جوري
میخوردم انگار اولین بارمه غذا دیدم
ي ان به نري نگاه کردم بادهن بازنگام میکرد

—هاچیه خوشگل ندیدی بېندمگس میره
نري:وااااي روناك به يكي ازارزو هام رسيدممام
—چيبيبي

نري:اينكه يكي ازقحطي زدگان سوماليوبيينم
كتافتتتت

به سكتش خيز بردم كه از پشت ميزبلندشد
—مردي وايسا

نري:وايسم كه خونم حلاله بشين سرجات فسقل
جيج زدم:نريماااااان
نري:بااااش غلط كردم
بعد^۲مين سلح كرديم
پسره بوزينه

رومبل نشستم كه گفتم بريم خونه نش
رفتم تواتاقم و ي لباس ابرومندپوشيدم و اومدم
پايين

اوووووووو
کي ميره اين همه راهو
چه هلو شدههههه
توبه توبه خدايا ببخش
خواین منوبه گناه مینداز زرززه 299
باهم سوار ماشین شدیم
دستموبردم سمت ضبط و زیادش کردم
یکی بود که یه روزی منو دوست داشت حالا رفته
یکی نبود بدونه بی خبر اون کجا رفته
همه ی قصه این بود چقد آسون چقد زود
یکی قلبت برده سرمون چی آورده
از دست تو دلگیرم از قصه ی تو سیرم
دیوونه شدم بی خونه شدم از دست تو می میرم
این قصه ی ما دو تاست می بینی چقد کوتاست
تقصیر توهه اشک تو چشم دیوونه ی بی احساس

یکی بود که از امروز شده عکس تو اتاقم
یکی نبود بدونه نمیاد دیگه سراغم
چقد این قصه تلخه به خدا اشتباهه
تو چیکار کردی با این دلی که بی گناهه
از دست تو دلگیرم از قصه ی تو سیرم
دیوونه شدم بی خونه شدم از دست تو می میرم
این قصه ی ما دو تاست می بینی چقد کوتاست
تقصیر توهه اشک تو چشم دیوونه ی بی احساس

300

باترمزماشین اشکاموپاک کردم
باورم نمیشدگریه کرده باشم
سریع ازم ماشین پیاده شدیم و جلوی درویلا
ایستادیم
نری:روناک یادآوری نکنماااا
—پوووووف باشه من لیلی ام تومجنون دیگه

با این حرفش انگار قوم مغول حمله ور شدن 301
همچین این دوتا پت و مت
حمله کردن که سنگ کوپ کردم
واه واه خدانکنه اینا خواهرشوهرای واقعیم باشن
چرا اینجورین
از بغل پتومت که اومدم بیرون
رفتم تو بغل یکی دیگه
ماشالا هزارماشالا چه زوری داشت
دنده هام خورد شد
-سلام عروس گلم
-سلام
بعدمنواز بغلش کشید بیرون یه بوس روی
پیشونیم زد
-خوبی خانوم کوچولو
اه اه اینقدررررر بدم میاد بهم میگن خانوم

کوچولو

-مرسی باباجون

-فدات عروس گلم

-۱۱۱۱ بابا منم آدمما

-۱۱۱ سلام نری بابا توکجا بودی

-زکی بابای ماروباش منو باین هیکل ندیده ولی

این خاله ریزرو دیده

-خاله ریزه خودتی

-۱۱۱۱ تومگه دروغ میگم عشقم

-نریمان جان تنهامیشیم که 302

-ننننن من امشب میخوام پیش مامانم بخوابم

بعدم دوید سمت مامانش

همه باهم زدیم زیر خنده

قیافش خیلی بانمک شده بود

-خبب بسه پسرموباعروس گلم روی پانگه ندارید

این نریم که هی میخندید
دردددددد عبضی 303
همینجور که داشتم توی دلم فحشش میدادم
یکی یه ظرف پراز میوه گذاشت جلوم
باتعجب سرمو آوردم بالا
دیدم مهشیده بالبخند نگاهم مبکنه
-بخور خوشگل خانوم مامان پوست کنده
-مرسییی گلم
-میشه بشینم کنارت اگه مزاحم نیستم
تا رفتم بگم نه مزاحمی
این شلغم پارازیت انداخت
-چرا مزاحمی برو
-مگه از تو پرسیدم
-نه از خانومم پرسیدی ولی من جواب دادم
همینجور داشتن کل کل میکردن

انگار یکی داشت با گوشتکوب میزد تو سرم
-نریمان جان بسه
نری یه نگاه بهم کرد فهمید حالم خوب نیست
-روناکی خوبی
-نه

-میخوای بریم یکم استراحت کنی
-آره 304

بعدش با کمک نری رفتم بالا تویه اتاق
آروم روی تخت دراز کشیدم
چشمامو بستم

نریمان آرووم موهامو نوازش میکرد
مثل یه لالایی بود
آروم خوابم برد

بازم خوابه رهامو دیدم
چقدر کنارش آروم بودم

کنارش انگار دنیا رو داشتم
تواوج خوابم بودم که باز این نری پارازیت انداخت
-روناک روناکی گلکم بیدارشو
-هووووم
-بلند شو خانومی رهام دق کرد
یهوازجام بلندشدم چی گفت رهام چیش شده
-رهااااام چییی
-هیچی ازبس زنگ زد هوا ب بودی دق کرد
-ای وایاای تلفتنننن بده
-بیا
تلفنو چنگ زدم شماره رهامو گرفتم
بعداز سه تا بوق برداشت
-جانم 305
-رهاااااام
-جانم نفسم

-خوبی
-آره خانومم تو خوبی
-خوبم
-خداروشکر خوابالوی من
-ایششششش
-خخخخخخ چیه خو هر وقت زنگیدم خواب
بودی
-خوب کردم
یکم دیگم بارهام حرف زدم بعدش رفتیم پایین
برای شام
رفتم کنارنری بشینم که ننش عین پیام بازرگانی
گفت: بیا اینجادخترم بیا اینجاعروسکم ماشالله چ
ساکت
چ مظلوم
تا اینوگفت ی دفعه صدای پاشیده شدن چیزی

اومد بعدش صدای جیغ هانا
هانا: وحشی بین چیکا کردییی
به نری نگاه کردم
که انگار دوغ تو حلقش بوده ولی پاشیده رو صورت
هانا

ی دفعه باداد گفتم: نیلی جوووون این مظلوم هه هه
این یک شیطان هه هه بابا اااا
آی دارم برات بین چیکارت کنم من تورو
نیلی جون: ععع نگو بچم به این ساکتی
رو به نریمان لبخند حرص دراری زدم و
ابرو هامو انداختم بالا

بخور شتر بخور که حقه 306
هانا: کودن این چ کاری بود کردی
نری: خوب کردم
هانا جیغ زد

هانا:چرا تو بايد ميمودي يي از دستت راحت
بودي ميمم

نري:تو هم بري من از دستت راحت ميشم
نيلي جون:عععع بسه باز موش و گربه به هم افتادن
خدايا

من ي تومور تو کلم دارم
اينا ديگه چرا
خاك توسرا

بعد غذا همه تو حال نشستيم
من کنار نري نشستم
دانيال جون:خوب دخترم نشد ما بيايم خوايتگاري
ايشالله ميريم ايران پدر مادر تو زيارت ميکنيم
تو دلم گفتم

اره تنها بي من
نيلي جون:حالا اينو بگين كي براما نوه ميارين

باشتاب سرمو اوردم بالاوبه نیلي جون نگاه کردم
ازخجالت زردشدم
چیزه ینی سرخ
نري خندید و منو کشید تو بغلش و گفت: از کجا میدونین
روناك حامله نیس
باچشاي گردشده ذل زدم به نریمان
نیلي جون جیغ کشید: وای ای حاملس 307
رفتم بگم نه که نریمان گفت: اره
دیگه چشمام داشت میوفتا درو زمین از عصبانیت
فقط دوست داشتم سریع تربیریم خونه تا ادمش کنم
ي دفعه غوم مغول حمله ور شدن سمتم
کلن منو ابیاری کردن
بعد ي رب منو ول کردن
تصمیم گرفتیم بریم خونه
از همشون خدافظی کردیم و سوار ماشین شدیم

و زمان انفجار
باجیغ گفتم: چرا دروغ گفتی
ماشین روشن کرد و حرکت کرد
نری: مجبور بودم
جیغ زدم: چ مجبوریتیایی
نری: قلبش ضعیفه باید خوشحالش میکردم
ساکت شدم
ینی نتونسم چیزی بگم
عشق یعنی این لحظه های خیلی خاص
که خدا هم فکر ماست
همه ی دنیا اینجاست
یه شروع یه نگاه لبمون بی صداست
عشق یعنی این دو تا احساس بی تاب 308
به قشنگی یه خواب
دو نفر توی یه قاب

یه نگاه تو چشات دل من تو رو خواست
هر چی میگم همه حرفای دلمه
عاشقتم حالا برو بگو به همه
بگو یه حس عجیبی توی دلمه
حس یه تب توی تنمه
بایتموم شدن اهنگ ماهم رسیدیم دلم هوای
رهاموکرد اون روزی که برای اولین باربوسیدم اون
روزی
که ازحمام اومدم بیرون و.....
باصدای رهام پیاده شدم بغض داشت خفم میکرد
حالم بدبود
سریع دوییدم توخونه و رفتم تواتاقم و دروقفل
کردم
خودموانداختم روتخت وزارزدم
یکی هست تواین قلبم

که هر شب واسه اون می نویسم و اون خوابه
نمیخوام بدون واسه اونه که قلب من این همه بی
تابه

یه کاغذ یه خودکار دوباره شده همدم این دل
دیوونه

یه نامه که خیسه پر از اشکه و کسی بازم اون و
نمی خونه 309

یه روز همین جا توی اتاقم یه دفعه گفت داره میره
چیزی نگفتم آخه نخواستم دلش و غصه بگیره
گریه میکردم در و که می بست می دونستم که
میمیرم

اون عزیزم بود نمی تونستم جلوی راش و بگیرم
می ترسم یه روزی برسه که اون و نبینم بمیرم تنها
خدایا کمک کن نمیخوام بدون دارم چون میکنم
اینجا

سکوت اتاق و داره میشکنه داره می شکنه تیک
تاک ساعت روا دیوار

دوباره نمیخوام بشه باور من که دیگه نمیاد انگار
یه روز همین جا توی اتاقم یه دفعه گفت داره میره
چیزی نگفتم آخه نخواستم دلش و غصه بگیره
گریه میکردم در و که می بست می دونستم که
میمیرم

اون عزیزم بود نمی تونستم جلوی راش و بگیرم
یکی هست تواین قلبم

که هر شب واسه اون می نویسم و اون خوابه
نمیخوام بدونه واسه اونه که قلب من این
:

صدای نریمان ازپشت درمیومد 310

ولی توجهی بهش نمیکردم

نری:روناک بازکن درو روناک این روزاهم میگذره

تموم ميشه بازکن اين درولعنتي

-برونريمان برو

نري:بزاصحبت کنيم بعدميرم

جيغ زدم:نريمان بروووووو

نري:روناک دروبازميکني يابازش کنم

جواب ندادم

يني حوصلشونداشتم اينقدرعصباني و خسته بودم

نميتونستم جواب بدم به سمت ميزمشروب کنار

اتاق رفتم و ي گيلاس برداشتم و خوردم

ي گيلاس

دو

سع

چهار

پنج

اينقدرخوردم که ديگه تعادل نداشتم

نریمان

دیگه داشتم کلافه میشدم همه ی خدمه جمع شده

بودن بالا

باخشم دادنزن: برین اتاقتون 311

همشون مثل موش در رفتن

دوباره در زدم

ولی تنها صدای که اومد صدای شکستن ی شیشه

بود

داد زدم: احمق درو باز کن

چیزی نگفت با پام به در ضربه وارد کردم

ی بار

دوبار

و بالاخره در شکسته شد

با عجله وارد شدم

نگام روی شیشه های شکسته ی روی زمین

چرخید و روی روناك ثابت موند

دختره احمق

كاملامسته

رفتم سمتش و بغلش كردم

دستاشو دور گردنم حلقه كرد

بردمش توحمام و شيراب سردو باز كردم كه جيغش

رفت هوا

روناك: سررورده

توجهي نكردم

از زيره اب اوردمش بيرون لباسش كاملا به بدنش

چسبيده بود و اندام ضريفشو به نمايش ميذاشت

سعي كردم نگاموازش بگيرم و گذاشتمش روتخت

خوب اينجوري كه سرما ميخورد حوله روانداختم

روتنش و سعي كردم از زيره حوله لباسشو در بيارم كه

حوله روزدكنار و كروبا تمو گرفت 312

رونك: عشقم ازمنم خجالت ميكشي
فهميدم حالش دست خودش نيس و اخم كردم
بليز تنگشود راوردم
چشماموروي چشماي خمارش ثابت كردم كه ي
وقت كار دست خورمو خودش ند
تو ي حركت كرو با تموكشيد كه افتادم روتخت اومد
روي شكمم و دستشو گذاشت روي صورتم
-رونك بروكنار

خندید و گفت: از من میترسی عشقم
-روناک نمیفهمی چی میگي بلندشو
سعی کردم از رو خودم بلندش کنم که با دستاش
گردنمو چسبید
اخم کردم

-روناك باتوبودمااا تومستي نميفهمي
ي خنده ي ريز كردوگفت:حالم خوبههههه

عصباني شدم و تقريبا فرياد زدم: ولم كن روناك
مثل خودم عصبي گفتم: ميدونسم عرضشونداري
نفهميدم چي شد ولي
هرچي بود خيلي بد
بود گذاشتمش روتخت و تغريبا روش خيمه زدم
خنديد و دكمه هاي لباسم و باز كرد
پيرهنم و درآورد و پرت كرد
دستاشو كشيدروي بدنم
حالم دگرگون شد نزديكش شدم و
سرشو گرفتم تو دستام..... 313
خنده ي ملوسي كرد و لباسش و لباسم گذاشت
باعطش منوميد و سيدبلندش كردم وروي پام
نشوندمش پاهاش و دوره كمرم حلقه كرد
دستامو گذاشتم
پشتش سرش و از من جداي كرد و ذل زد تو چشمم و خنديد

ي لحظه به خودم اومدم

من دارم چیکامیکنم

با امانت رو هام دارم چیکامیکنم

رونا|||||ک چ غلطی داریم میکنیم ما ها|||||ان؟

+عشقم کاری نمیکنیم که فقط داریم حال میکنیم.

روناک خفه شو تو حالت الان خوب نیست داری زر

مفت میزنی.

+ولم كن الان حوصله ندارم من كه فعلا ميخوام

حال کنم و تو هم باید باهام شریک باشی 😏

_روناااااا ک ولم کن بابا تو رو خدا تو امانتی دست

من و اگه کاری دستت بدم خودم خودمو نمیخشم

که هیچ رهام نابودم میکنه .

با هر بدبختی بود خودمو از دستش آزاد کردم.

فقط می‌دویدما!!!! می‌دویدما!!!!. رونا کم توی

همون وضع ول کردم آقا کی میره این همه

راهو.اگه

دوباره نزدیکش شم باید خود کشی کنم که رهام

منو میکشه.چی گفتم 😊😊

رفتم تواتاق و دروبیتموقفل کردم

امنیت نداریم به مولا

لباساموعوض کردم و خودم پرت کردم روتخت

صحنه فرارم که یادم اومدازخنده غش کردم

سرموتکون دادم و افکارمنفیو ازتوش ریختم بیرون

و چشماموبستمو سعی کردم بخوابم 314

روناک:

آخیش. امروز یه روز خوبه مطمئن آ. 😊

یه صبح دیگه

یه صدایی گوشم میگه

ثانیه های تو داره میره

امروزو زندگی کن فردا دیگه دیره

خوب دیگه دارم چرت می‌گم.

اوووووی دلم گشتمه.

وجدان:خو گمشو برو صبونه بخور ساعت ۱۱ صبه.

+ دهه بازتوی اسکل اومدی خفه باو.

وجدان: من برم تو افق محو شم. 😊

و اینگونه شد که به معنای واقعی خفه شد. 😂

راوی کل:

آقایون داداشام خانوما آبجیام بیخشید این روناک

یہ کوچولو کہ نہ خیلی بی تربیت و

بـــــــــــــــیه. شما به بزرگی خودتون ببخشین.



روناک:

داشتم از پله ها میرفتم پایین که یهو زارت رفتم تو

شیکمه نری خره.

+ووووووی ننه.

_ای کوفت نعنا.

+تو دلت. 315

_توی جیگرت.

+ببین من رفتم. 😞

وااااا این مٲ این        دیده ها

چرا یهو در رفتی

شما بگین چیلا؟

راوی کل:

منظورش اینه (چرا؟) : 😞

هرچی فکر کردم به نتیجه نرسیدم

برای همین بیخیال شدم رفتم پایین

میز صبحانه آماده بود

پراز چیزای رنگارنگ

وووووی من عاشق همچین میزهاییم

همینجور که داشتم باذوق به میز نگاه میکردم

صدای شکم دراومد
رفتم پشت میز نشستم
اول شیر عسلمو خوردم
بعدش آب پرتغالو
بعدشم شروع کردم به صبحانه خوردن
والله ایی خدا نمیدونی چقدر گشتم بود
همینجور داشتم تندتند میخوردم
که احساس کردم یکی داره نگام میکنه 316
سرمو آوردم بالا
دیدم نریمان داره بادهن باز نگام میکنه
-هااا چته چرا اینجوری نگاهم میکنی
-روناک از قحطی اومدی
-کککوووووفت شلغم گشتمه خو
-خو بچه مثل آدم بخور
-بوزینه فرشته ها آدم نمیشن

-مطمئنی فرشته ای
یه چپ چپ مشتی بهش رفتم که دستاشو آورد
بالاو گفت تسلیم
ایول جذبه ⑤
اومد پشت میزرو بروم نشست
شروع کرد به خوردن
وقتی کامل صبحانشو خورد بلند شد
-خب بامن کاری نداری
-کجاااا
-شرکت دیگه
-خو من چچور برم آزمون بدم
-به مهشید گفتم بیاد دنبالت
-مگه خودت چلاقی
-روووناک کااااار دارم
-وایسا ببینم تو مگه روان شناس نیستی 317

-هستم

-پس شرکت میری چیکار

-میرم کمک بابام

-باشه عصر زود بیا

-چشم امر دیگہ بانو

-امری نیست میتونی بری

-پروووووو

-خودتیبی

-بائشہ بای

-آورین بابای

بعد از اینکه نریمان رفت مهشید زنگ زد گفت تانیم

ساعت دیگه آماده بشم

رفتہ تو اتاقم

یہ تاپ صورتی بایہ شلوار سفیدویہ کفش عروسکی

صورتی ہم پوشیدمو کیف کوچیکه سفیدمم

برداشتم رفتم پایین
مehشید رسیدہ بود باہن رفتیم دانشگاه
رفتم سر جلسہ آزمون
شروع کردم بہ تست زدن
والااا سوالاش از فرمول شکافت ہستہ ای ہم
سخت ترہ سعی کردم تموم اونایی کہ روہام یادم
دادہ

[illegible]

و بحث شیرین خوردن هله هوله.
خوووووووب توی یخچال که یکمی خوراکی
هست و ب_____له

نوٲلا  خوراکی مورد علاخه ی من 

راوی کل:

دوستان تا روناک_____رفته توی حس و با
نوتلا داره لاو میترکونه میریم که داشته باشیم یه
پیام

بازرگانی توپول رو. ☹️

۵/۱ ساعت بعد: روناک:

ای باباااا چنگده خولدم.

راوی کل:

منظورش اینه (چقدہ خوردم.) 😞 با هر کلمه یا جمله

ی این من باید ترجمه کنم. 😞 😞

روناک:

وجدان: روناک حرفای راوی رو شنیدی؟

_آره بابا راوی خره کی باشه پارازیت و پیام

بازرگانی.

راوی کل:

من دیگه قهلم بلین گمشین عبضیای بیشهول.من
برم تو افق محو شم 😞
روناک:

نریمان اومد وووووی برین گمشین افکار من 😞
+رونی. 319
_عمته.

+رهامه 😞
_زنته البته زنه ایندت.
+اینا رو ولش کن تو خجالت نمیکشی از کار
دیشبت.

_دیشب؟ چی شد مگه؟ 😞
+کم مونده بود کار دسته خودمو خودت بدی. 😞
_وااااا چ شده مگه؟ 😞 😞
+هیچی نزدیک بود زن خودم بشی 😞 😞 😞
_ 😞 😞 😞 😞 😞 چ میگی چرا

ش_____ر میگی؟

+راس میگم خو مست بودی دیشب (خ)خ آورہ.

+بدبخت تو دیروز اینقد خورده بودی، داشت از

چشمات بیرون میزد دیگہ تــــ....

یہو گوشیش زنگید و

_الو...سلام روہام

تا اسم روہامو شنیدم دو منر پریدم هوا ووووی آخ

جون

_بدہ من.

+نہ وایسا.

+چییییی؟...بیا بدم خودش بگو.

_الو رہام جون سلام عزیزم خوفی؟

+روناک...

صداش گرفته بود 320

_چی شدہ؟

+یه خبر بد مامانت امممم چیزه

_مامان چی؟ 😳

+سکته ... کرده. 😞

دیگه چیزی نشنیدم ... فقط گرمی خون رو روی لبم

حس کردم. 😖

_آخه چرا ؟

دیگه سیاهی. 😱

رهام:

والاااااای حالا دیگه امیدی به زندگیش نیس و

نمیدونم چطوری به روناک بگم. 🙄

نریمان:

وای چی شد

روناکو رو هوا گرفتم و گذاشتمش روی تخت و

گوشیو گرفتم

-الووو رهام چی شده الو

رهام: بدبخت شدیم نریمان

— د لامصب بگوچی شده

رهام: مامانش رفت رفت نریمان

زبونم بند اومد بالوکنت گفتم: تو. تو. که گفتی. سخته.

دادزد: نمیتونسم بگم مامانت رفت نمیتونسم

بادیدن وضعیت روناك گوشي قطع کردم و دوییدم

سمتش

میلرزید و خون بالامیاورد 321

هل شده بودم بافریاد خدمتکارارو صدا زدم

سریع اومدن بالا

همشون وایساده بودن ي کنار

— چرا وایسادهین کمک کنین

همون جور سر جاشون ایستادن

با عصبانیت رونا کو بغل کردم و بردم توماشین

پیرهن سفیدم قرمز شده بود

رسوئدمش بیمارستان
چندتا پرستاربا برانکارد بردنش پشت درنشستم و
زنگ زدم به مامانم اینا که بیان

□□

سریع اومدن مامانم گریه میکرد
منم فقط ی جاننشسته بودم تا دکتر اومد بیرون
تقریبا حمله کردیم به سمتش
-د..ك...ت...ر

آروم گفتم: سرطانش خیلی بدخیم شده اون
تومورداره بزرگ میشه و....
باجیغ مامانم و از حال رفتنش حرف دکتر نصفه موند
سریع چندتا پرستار بردنش توی ی اتاقی منم
با دکتر رفتم تا بقیه حرفشوبگه
روی صندلی نشستیم و منتظر موندیم
دکتر: تا چند ساعت دیگه به هوش میاریمش فقط

بايدامادش كنين موهاشو خودتون ميزنين ياما و
مکتي کردو گفت: احتمال زنده موندنش صفر درصده
گفتم بدونين

دستوپام شل شد بدونه توجه به دکتر رفتم بيرون و
زنگ زدم به رهام باصداي گرفته اي جواب داد 322
رهام: چي شد

بابغض گفتم: بيچاره شديم
ي دفعه باداد گفت: چي شده روناك چيزيش شده
آروم گفتم: فقط بيا اينجا چون ممكنه اخيرين
ديدارتون باشه

و گوشي قطع کردم رفتم تو بخش و منتظر موندم به
هوش بياد
ي ساعت
دو ساعت
سع ساعت

پنج ساعت

بَاعِجْله رِفْتَم تَوَاتاق

دستشو گرفتیم که نگام کرد

رونالك: حالش خوبه 😞 ترو خدا راستشو بگو

وقتی سکوتمودید شروع کرد به جیغ زدن

روناك:دروغهمهمهمه اشغاله عوضيبي دروغهمهمهمه
مامانم منوتنها نميزارهمهمه گمشوازا تا قم بيرون ننن
-رونااااااك

برگشتم سمت صاحب صدا رهام بود برااولین
بارازدیدنش خوشحال شدم 323
چ وضعیت اشفته ای بین چجوری ویزا بهش
دادن
ازاتاق رفتم بیرون
رهام:
رفتم سمتش ودستشوگرفتم
جیغ زد:توبگوتوبهم بگو
سعی کردم ارومش کنم ولی نشدنمیشد
اخربامسکني که بهش تزریق کردن خوابش برد
باحرفایی که دکترش بهم زد
حالم لحظه به لحظه بدترمیشد
از اتاق اومدم بیرون
حالم بد بود
داشتم دیوونه میشدم

توی سالن راه میرفتمو خودمو نعلت میفرستادم
آخه چرا بهش گفتم
تواین وضعیت چرا گفتم
همینجور داشتم راه میرفتمو به خودم نعلت
میفرستادم که یکی نگهم داشت
-رهام بابایه لحظه سر جات وایسا سرگیجه گرفتم
-نمیتونم نریمان نمیتونم
-میدونم سخته ولی توام مرد روزهای سختی مگه
نه
نه

-ددددد روانی اگه تو کم بیاری که رناکم کم میارخ
324

-نمیدونم هیچی نمیدونم مغزم ارور میده
-چرااااا آخه
-عشقم زندگیم داره جون میده جلوی چشمم

میفهمی

-آررررره میفهمم خوبم میفهمم ولی اینو بدون نباید

کم بیاری ن ب ا ی د

-نمیتونم بفهم نمیتونم

-باید بتونی چون همه امید رناک الان تویی

-چرا من

-چون اون فقط تورو باید پدرش داره پدرش که

اینجانیست ایرانه

فعلا تو اینجایی و کنارشی ومیتونی بهش دل گرمی

بدی

-دکترش جوابش کرده

-کرده باشه اون دکتره خداکه نیست

-یعنی چی

-یعنی اینکه خداهست اون که هنوز جوابش نکرده

یکم فکرکردم راست میگفت

دوباره داشت خدارو یادم میرفت
اون هنوز هست
اون خدایی که یبار رناکو برگردوند هنوز هست
دوباره رناکو برمیگردونه
مطمئنم خدا هیچوقت بنده هاشو ناامید نمیکنه
-آره آره راست میگی خداهست اون هنوز هست
-آره پسر خداهنوز هیست 325
-اون ناامیدم نمیکنه اون رناکو برمیگردونه مگه نه
-اگه توکل کنی بهش آره برمیگردونه
-یعنی چی
-یعنی اینکه اگه بهش ایمان قلبی داشته باشی
وباورش کنی که میتونه اونو برگردونه ناامیدت
نمیکنه
-ایمان دارم بهش
-پس توکل کن صبر داشته باش

-باشه

خدایاااا

من بدم

من بی دینم

تو بزرگی

تو رحیمی

تو کریمی

من فدات

رناکمو برگردون

خدایا بریدم از همه

خدایا امیدم فقط به تو

ناامیدم نکن

خدا جونم زندگیمو میدم

ولی رناکمو نگیر ازم

ناامیدم نکن 326

توروهرکی دوست داری ناامیدم نکن خداجون
رفتم توحیات بیمارستان
هوای پاریس گروگومیش بود
بارون نم نم شروع به باریدن کرد
دستاموتوجیب شلوارچینم فروکردم و شروع کردم
به راه رفتن
بارون نم نم میریخت
و لباساموخیس میکرد
گوشیمو دراورددم و اهنگ موردعلاقمو پلی کردم
پره بغضم ابره بهاره
بسه نمیخوام دیگه بیاره
نمیخوام این نم نم بارون خاطره هاشویادم بیاره
نمیخوام دیگه بیاره
دیگه اشکام دست خودم نیس
جاواسه غصه و غم نیس

اخه بعدازاين همه مدت هيچکي به جزاون توي
دلم نيس

ديگه جاواسه غم نيس

سيگاروروشن کردم وگذاشتم گوشه ي لبم

خدایا چ جوري شروع شد

چرااينجوري تموم شد 327

نشستم روصندلي

باهرُپکي که به سيگارميزدم به عقب برميگشتم

چي شد عاشقش شدم

ر

شُش شربارون توخيابون توخيابون

مگه چيه غيرازخاطره هامون

مال مابودتوزمستون اين خيابون

اشك سمجي ازگوشه ي چشمم چکيدپايين

باقرارگرفتن دستي روي شونم سرموبلندکردم

نري:رفيق ياربیدار شده
لبخند زدم
از نریمان خیلی ممنون بودم
کار بزرگی کرده بود
باهاش به سمت اتاق روناك را افتادم
بیرون وایساد
تنها وارد شدم
چارزانو نشسته بود و دستش رو صورتش بود
رفتم کنارش
دستم واروم کشیدم روی موهای ابریشمیش
ی بنچه مواو مدتو دستم
قلبم فشرده شد 328
سریع موهارو گذاشتم توجیم
نگام کرد
چشماش قرمز بود

-نمیخندی لبخندتو ندیدما
 بابغض گفت: کی رفت کی تنهام گذاشت چرا
 سرمواندا ختم پایین
 روناك: رهام میخوام برم ایران میخوام خودم
 مامانموبشورم خودم غصلمش بدم رهام اون چشم
 به راه
 منه
 آروم گفتم: بعدشیمی درمانی
 شروع کرد به گریه کردن
 بغلمش کردم
 اشك میریخت و باموشتای ظریفش میکوبید به
 سینم
 روناك: لعنتی من دیگه برنمیگردم نمیگردم
 سرمو فرو کردم تو موهایش وسعی کردم ارومش کنم
 -نگو روناك نمگو

بابغض گفټ:تروخدا برام ي کاري کن
جانم

رونالك:ميشه برام بگي ي نفرگيتار بزنه توبرام بخوني
باخنده ي تلخي گفتم:من كه صدام خوب نيس
بابغض گفټ:صدأت برام دلنشينه
لباموروي هم فشار دادم و گفتم نريمان بيا دگيتار بزنه
329

نريمان گيتار شواورد و نشست کنار من
خوب چي بخوام جيگر
رونالك:دقيقه هاي اخر
تن صدام رفت بالا
بابغض گفټ:لطفا
به نري اشاره کردم بزنه و شروع کردم
ميري از پيش من اي عشق من
بي همسفر

ميري سفر
دلوایسم واسه ي تو
پرستار او مد داخل قیچیوتیغوازش گرفتم و رفت
بیرون
همون جور که میخوندم نشستم پشتش
دلوایسم
واسه تو عشق من
برو
تنها برو
اما بخنداین لحظه های اخرو
موهاش و تودستم گرفتم و چشمامو بستم
قیچیو فشار دادم
و موهاش و ریخت روپام
ترو خدا نزار 330
ي امشبم با گریه های من تموم بشه

قراره دیدنت ازامشب ارزوم شه
نزارکه اشك من بریزه پشت پای تو
تیغو کشیدم روسرش
تموم موهاش ریخت
سفیدیع پوست سرش دیده میشد
برنمیگشت نمیزاشت نگاش کنم
نریمان ازاتاق رفت بیرون آروم صداش زدم
-روناك

#به #قلم #نیلوفروساحل
تکون نخورد هیچ حرکتی نکرد
دوباره صداش زدم
-روناکم خانومم
جواب نمیداد ولس شونه هاش میلرزید
-چرا گریه میکنی زندگیم
گریه آرومش تبدیل به حق حق شد

الهی بمیرم این روزارو نبینم
آروم برگردوندمش سمت خوردم
چشمای آبیش قرمز شده بود
داشت دیوونم میکرد غم تونگاهش
بغلش کردم سرشو گذاشتم روی سینم 331
-گریه نکن دنیای رهام گریه نکن
-رهام من مامانمو میخوام
-خانومی اینجوری میکنی باخودت مامانت ناراحت
میشه ها
-رهااااااا مامانموووو میخوااااااا
-الهی فداتشم میاد به خوابت
-نمیخوام من میرم پیشش
-چیایی خفه شو روناک خفه شو
تن صدام دسته خودم نبود داشت چرت میگفت
دختره دیوانه

اگه روناک چیزیش بشه منم میمیرم
باصدای دادم نریمانو پرستارا اومده تو اتاق

ن-چته رهام چرا داد میزنی

-داره چرت میگه

-کییییی

-روناک

-چی گفته مگه

-میگه میخوام برم پیش مامانم برای همیشه

-چییییییی

اوه من موندم نریمان چجوری بااین هیکلش

صداش اینقدر دخترونه و جیغ جیغوا من لال شدم

روناکم وسط گریه آروم شد بادهن باز به نری نگاه

میکرد

وای نمیدونید چقدر قیافش بانمک شده بود

واااای نمیدونید قیافش چقدر باحال شده بود 332

دهنش باز مونده بود دماغش قرمز شده بود
هی بالاش میکشید خخخخ
-چتونه شما دوتا
-نریمان خیلی صدات زشته ها
-صدای خودت زشته دختره ایکبیری
-خیر سرم دخترم اینقدر صدام نازک نیست
واللای خداییش راست میگفت صدای نریمان از
روناکم نازک تر بود 😊😊
همینجور که داشتیم میخندیدیم
یاده حرفش افتادم رفتم اخم کنم
دیدم داره میخنده دلم نیومد منم به خندم ادامه
دادم
وسط خنده یهو روناک بغض کرد
یهو زد زیر گریه
-روناکم چی شد

-دلم مامانمو میخواد

-خانومی مامانت جاش خوبه

-خوچرا منو نبرد

والاااااایییی خدا خودمو میکشم

یه صبر بهم بده من بتونم از پس این بر پیام

-خانومم این چه حرفیه داری ناراحتم میکنیا 333

باچشمای اشکی بارونیش زل زد تو چشمام

آخخ بخورم چشماشو چه ملوس نگاه میکنه

الان میخورمش سرشم کج کرد مثل پیشی ها

نگاهم میکنه

-اینجور نگاهم نکن میخورمتا

-شلا

-آخه شکل پیشی داری نگاهم میکنی

-من پیشیم

-اوهوم

-خودتی شلغم
اووووخ من دلم تنگولیده بود برای این لقباش
قهر کرد الان
خدایا تواین چندماه اندازه تموم عمرم ناز کشی
کردم
-خانومی قهری
-یس
-چرا نفسم
-بهم گفتی پیشی
-اوخ من فدات ببخشید
-نچ نمیشه
-ملوسک ببخشید
-اه اه حالمو بهم زدین
-نریمان جان 334
-جونم داداش

-خفه شو لطفا

-ايش قهرم

بعدشم پشتشو به ما کرد رفت

روناك:

حالم بد بودا اما سعي مي كردم لبخند بزنم

بابغض گفتم: رهام ايینه

رهام: روناك نمي...

حرفش قطع كردم: لطفا

ايینه روداد بهم ي نفس عميق كشيدم و

خودم و تو ايینه نگاه كردم

باورم نميشد

اين من بودم

چقد زشت

با گريه گفتم: رهام روسري

رهام: چرا عزيزم

جیغ زدم: ترو خدا روسریمو بده
روسریمو داد سریع سرم کردم از روسرم سر میخورد به
بدبختی نگرش داشتم
یادموقع هایی افتادم که مامان روسری سرم میکرد
با صدای دکتر به خودم اومدم
دکتر: حاضری خانومی
خونسرد به رهام نگاه کردم 335
اگه میرفتمم برام فرقی نداشت بالاخره چیزی
براز دست دادن نداشتم
دکتر از اتاق رفت بیرون
دستا عشقمو بر آخرین بارتو دستم گرفتم
بردم طرف لبم و بوسیدمش
رهام: این کار ابراجیه عشق من تو برمیگردی
بغضمو فرو دادم و سرمو تکون دادم احساس میکردم
دارم خفه میشم

دلم هوای مامانمو کرده بود
-رهام مواظب بابام باشی حالا که تنهاس و منم
شاید...

بافریادش خفه شدم
رهام: روناك توجايي نميري
اشكام راهشونوپيدا كردن و روي گونه هام ريختن
دكتر او مدن داخل
دستشو گرفتتم: گوش كن تر و خدا حواست به بابام
باشه اون تمام دارونداره منه اون زندگيمه رهام
يادت

نره دوستت دارم
و احساس سوزشي توي دستم كردم و كم كم
چشمام بسته شد.....
:
رهام:

وقتی بیهوش شد
سریع بردنش اتاق عمل
عشقم مثل فرشته ها چشماشو بسته بود 336
پشت دراتاق عمل رژه میرفتم
عصابم داغون بود
همه بدنم از استرس عرق کرده بود
انتظار تنهایی پشت اتاق عمل اونم برایزندگیت
عزیزت خیلی سخته
پشت در اتاق راه میرفتمو دعامیکردم
دوباره نذر کردم
نذر کردم اگه روناک سالم ازاتاق عمل بیاد بیرون
همه بچه های بی سرپرستو زیر پوششم بگیرم
یک ساعت
دو ساعت
سه ساعت

چهار ساعت

پنج ساعت

شش ساعت

هفت ساعت

دکترش از اتاق عمل او مد بیرون

-دکتر چیشد

-شما همراه مریض هستین

راوی: اینا انگلیسی می حرفنا اااا

-بله من همراهشم

-عمل خوب بود تونستیم تومار رو برداریم از فردا

شیمی درمانیو شروع میکنیم 337

-ممنون دکتر یه دنیا ممنون

واااایی خدا باورم نمیشه

رونا کم برگشت اون خوب شد

خداااا جونم یه عالمه مرسی ☺

راوی: ببخشید تورو خدااا این رهامم از بس باروناک
گشته خل شده بچه
بعداز دقیقه روناکو آوردن بیرون بردنش تو بخش
مراقبت های ویژه
منم زنگ زدم نریمانو بهش گفتم عملش خوب بوده
اونم دوباره یکی از جیغای دخترنشو کشید که
گوشم منفجر شد
پسره ی روانی صدبار بهش گفتم جیغ نکشا ولی تو
گوشتش نمیره
رفتم پشت شیشه به روناک نگاه کردم
خواب بود
دکتر گفت تانیم ساعته دیگه بهوش میاد
خدایااا ممنونتم که دست رد به سینم نزدی
ممنونتم که ناامیدم نکردی
ممنونتم

همینجور که داشتم به روناک نگاه میکردم دیدم یه
 گوریل به گردنم آویزون شده
 یه لحظه نزدیک بود بخورم زمین
 همین که تمرکزمو به دست آوردم
 دیدم این نریمان شلغمه
 -آخه خرس گنده این چه طرز اومدنه
 -والله ای رهام بهت تبریک میگم 338
 -مرسییی گوریل جون
 -ای درد ای مرض ای کوفت
 -خخخخخ چته
 -آخه روناک کم بود توام اضافه شدی بخدا تو
 خیابون هرکی صدای سگش میکنه فکرمیکنم بامنه
 -🤔🤔🤔 ایول به عشقم توروهم دیوونه کرد
 -کوفت شلغم🤔
 -ولی خدایی خیلی باحال بود نری🤔

با صدای پرستار به خودمون اومدیم و دست از کل
کل برداشتیم.

پرستار- شما همراه این خانومی بودید که به الان
عمل بودند هستید؟؟؟؟

-پ ن پ بخشید بله بله خودمونیم!!!!
راوی جون: ها ها ها به انگلیسی میگه پ ن پ.
رهام:

پرستار- آقایون بیمارتون به هوش اومدند و میخوان
اقایی به نام روهام رو ببینند فقط دقیقه.
رفتم اتاق و لباس مخصوص پوشیدم و وارد اتاق
شدم.

روناک باز داشت گریه میکرد.

روناک- روهام من دلم میخواست برم پیش مامانم
چرا هنوز زنده‌م. (داد کشید) چرااااااااا؟؟!!

به این حرفا یکم عادت کرده بودم برای همین اروم

گفتم-روناکم، عشقم، من مادر تو مثل مادرم دوست
داشتم. با رفتنش داغون شدم. اگه تو بریتانیا
میشکنم! هلاک میشم! میدونستی با هر اشکی که
میریزی

انگار یکی چنگ میزنه به قلبم. تو مگه منو دوست
ندادی؟؟؟ میخوای تنهام بزاری؟؟؟؟ دلت میاد؟؟؟؟
اگه تو بری من دووم نمیارم.

حتی فکر به نبودنش عذابم میداد. 339
سرمو گذاشتم روی سینشو به اشکام اجازه ریختن
دادم

همینجور که داشتم تو بغلش تشک میریختم
آروم دستاشو لای موهام حس کردم
-رهامم

-.....

-قهری عشقم

-اهوم

-چرااااا

-چون همش حرف از مرگ میزنی

-خو همه میمیرن یروز

-آره ولی تونباید بگی

-چرا

-چون امیدتو از دست میدی

-نمیدم

-میدی

کلافه شدم تازگیا رهام خیلی لوس شده بود سر هر

چیزی یاقهر میکرد یا دادمیزد

-باشه حق باتو

-همیشه حق بامنه

-پرووووونشو شلغم جان 340

-پروووووو میشم قورباغه جان

واللّٰہی چقدر دلم میخواد کلشو بکوبم به دیوار

پسرہ شلغووووز

-رهام

-جانم

-میدونی دلم چی میخواد

نه خانومم چي ميخواي بگو برات پيارم

میخوام سرتو بکوبم به دیوار

چشم‌اش شد اندازه وزغ الهی بچم کوپ کرده

-روناک چیبی گفٹی

-گفتم میخوام سرتو بکوبم به دیوار

-چرا آخه

-چون خیلی لوس شدی

-مننننن

-آره توووووووو

-من کجام لوسه

-همه جات

-عشقم اخلاقه خودتو چرا به من میدی

پسره شلغم به من میگه لوس

یه لوسی نشونت بدم

که تو عالم ندیده باشی

-من لووووووسم 341

-آررررره نفس

-دارم برات آقا رهام

بعدشم پشتمو بهش کردم و چشممو بستم

-روناکی

-.....

-خانوممم

-.....

-نفسم قهر نکن دیگه

-من لوسم

-نه عشقممم
-چرا خودت گفתי من لوسم
-من غلط کردم شکر خوردم ببخشید خانومم دیگه
گناه دارم
بعدشم خودشو شکل گربه شرک کرد
خخخخ چه بامزه شده
الهی فداش بشم بچمو
-باشه خودتو شکل گربه شرک نکن ببخشیدم
-آخ رهام فدای اون دل مهربونت بشه
-خدانکنههههه
-باشه باشه جیغ نکش
-میکشم
-باشه بکش 342
خخخخ دیوونه شد بچه از دستم
یهو دلم گرفت هوای مامانو کرد

هییییی چی میشد مامانم بود

-روناکم

-جانم

-چیشد خانومم

-هیچی آقای

-پس چرا رفتی تو فکر

-همینجوری

-یاد مادرت افتادی

-آره

-اگه همش خودتو عذاب بدی باین فکر مامانت

عذاب میکشه ها

-باشه دیگه عذاب نمیدم خودمو

-آفرین خانوم خودمم

بعدشم آروم پیشونیمو بوسید

رهام:

قلبم به دردمیومد
روسریشوروسرش مرتب کرد وگفت:بدون من
خاکش کردین (حزن)
چی میگفتم
چجوری منتظرش میمونددیم
سرشوکشیدم توبغلم و نوازشش کردم 343
-میگذره عزیزم این روزاهم میگذره
بابغض گفت:بدبخت نریمان به خوانوادش چی
گفت گفتش که اینا...
حرفشوقطع کردم
-همه چیوگفته
دیگه چیزینگفت قشنگ درکش میکردم
شیمی درمانیشم که شروع شده بودفقط ی شوک
براش لازم بودکه بره کما
انتقالی دانشگااشوبامرخصیشوگرفته بودم براش

بهش نگاه کردم
خوابش برده بود
آروم گذاشتمش روتخت و اومدم تو حیاط
رفتم سمت ماشین و سوارش شدم
به سمت هتل رفتم
خسته بودم اینقدر خسته که حوصله خودمونداشتم
لباسامو دراوردم و وانوپراب کردم و رفتم داخلش
سردیع اب حالمو جاورد
بعد چند دقیقه اومدم بیرون چند تا تماس از ایران
داشتم
بیخیال گوشیوپرت کردم و لباس پوشیدم روبه روی
ایینه ایستادم
لاغر شده بودم
زیرچشمام گودافتاده بود
پورخندی زدم و موهامو به سمت بالادادم

زنگ زدم به نریمان 344
بعددوبوق جواب داد
بهش گفتم بره پیش روناك
ي تیپ خفن زدم و رفتم بیرون ساعت ۱۰ بود
به سمت نزدیک ترین بار رفتم و وارد شدم
ي سلف کامل مشروب و سفارش دادم و نشستم
ي پیک
دوپیک
و...

دختره خیلی خوشگلی اومد کنارم نشست
نگاش کردم
به فرانسه گفت: تنها و ي خنده ي زیبا کرد
دستم و کشید و بلندم کرد
به سمت ي اتاق رفت و در باز کرد
و.....

به # قلم # نیلوفر و ساحل

نریمان:

هرچی به رهام زنگ میزنم جواب نمیده
پسره دیوونم قبول نکرد بیاد خونه خودم که خبر
داشته باشم ازش
برای بار هزارم زنگ زدم باز رد تماس کرد 345
دیگه واقعا عصبی شده بودم
روناک حالش بد شده بود
بیهوش شده بود
داشت میرفت توی کما
دیگه واقعا عصبی شده بودم
زنگ زدم مهشید بیاد پیش روناک تا من برم دنبال
این پسره دیوونه
-الو مهشید
-جونم داداش

-مehشید زوووود بلند شو بیا بیمارستان چیزی
نپرس فقط بیا

-باشه باشه اومدم

گوشیو قطع کردم تو راهرو شروع کردم به راه رفتن
بعداز دقیقه مهشید رسید

بدون اینکه به حرفاش گوش بدم

گفتم فقط مواظب روناک باشه و هرچی شدبهم
خبر بده

بعدشم فوری از بیمارستان اومدم بیرونوباسرئت
روندم سمت هتل رهام

وقتی رسیدم پذیرش گفتم

سه ساعت پیش از هتل رفته بیرون دقیقا نیم

ساعت بعداز اینکه از بیمارستان رفتم

وقتی میخواستم پیام بیرون یکی از کارکنا بهم گفت
که آدرس نزدیکترین بارو گرفته

منم آدرسو گرفتم فوری رفتم سمت بار
پر بود از دختری پسر
بارو زیرو رو کردم پیداش نکردم 346
رفتم طبقه بالا که اتاق اتاق بود
از اتاق اولی تا اتاق آخری شروع کردم به برسیشون
داشتم کم کم ناامید میشدم از پیدا کردنش
که از توی یه اتاقا صدا اومد
صداش آشنا بود
نه نه غیر ممکنه
رهام همچین کاریو نمیکنه
با احتیاط درو باز کردم
چشمم داشت از کاسه در میومد
رهام با بالا تنه لخت روی تخت دراز کشیده بود
یه دخترم بالباس زیر توی بغلش بود
رهام مست مست بود

باورم نمیشد

رهام

همچین کاری نمیکنه

باعصابی داغون از باراوادم بیرون

سوار ماشینم شدم

باسرعت خیلی زیاد

رفتم سمت یه جای نامعلوم

توی اون لحظه هیچی برام مهم نبود

هیچی 347

بالای ۱۲۰ تا سرعت داشتم جلوی در بیمارستان

محکم زدم روترمز که جیغ لاستیک اداومد

هم نگران بودم هم ترسیده بودم

سریع رفتم پیش دکتر روناك

گفت بیهوشه

رفتم تواتاقش

و نشستم کنارش
پرستار سرمشوچك كردورفت
ي نگاه به تخت كناريش انداختم ي دخترديگه
روتخت بودكه بالبخند نگام ميكرد
رفتم نزديكش و کنارش نشستم
ريزنقش بود صورت گردي داشت و چشماي درشت
ايش توصورتش ميذرخشيد مو نداش ولي بازم
خواستني بود

-سلام

به فرانسه جوابموداد

-اسمت چيه

-كلارا

لبخندزدم و گفتم:تنهايي

لبخندزدوگفت:ميان

-نريمان

كلارا: ي ايراني درسته؟!؟

سرموتكون دادم 348

كلارا: چرا جذابيت شما شرقيا اينقدر چشم گيره

باخته گفتم: نميدونم ولي شماها كه نازترين

خنديد و گفتم: شرقيا غيافه غربيا رومي پسندن و

غربيا شرقيا رو

به روناك اشاره كرد و گفتم: ايرانيه ولي

اصلا شبیهشون نيس

خنديدم

كلارا: تو خيلي خوشگلي

قلبم لرزيد

ي حس ناب

ي خنده بعد از اين همه تلخي روليم نقش بست

خوبي

آه كشيد و گفتم: قطع اميد ☺

ناراحت شدم
نمیدونسم چیکار میکنم
بین عقل و احساسم
بالاخره احساس پیروزشد
به عشق دریک نگاه اعتقاددارین
این عشق دریک نگاهه
بی مقدمه ی هوپی گفتم:میشه بامن ازدواج کنی
خودم نفهمیدم چی گفتم
زدزیره خنده:دیوونه 349
جدي گفتم مگه توازمن خوشت نمیاد
کلارا:چراولي من مسیحي ام
شونه بالاانداختم
-مسلمون میشي
باخم گفت:تومنوکه دوس نداری ازرو دلسوزي
میگی

متقابلا اخم کردم
-نخیراین عشق درنگاه اوله
لباشوداد بیرونوگفت: ولی به من امیدی نیس خو
اخمو بیشتر کردم و گفتم: هس مگه اونا خدان
لبخند زد: تو که زن داری
-زن من نیس
کلارا: پس زنه منه
خندیدم و گفتم: نیس میگم
-قبول میکنی؟!؟
بابغض گفت: اره
اینقدر خوشحال بودم که نمیدونسم چیکار کنم
—اوه اوه دخی جون غباله مرگتو امضا کردی مگه
از جونت سیر شدی
بابهت برگشتم سمت روناك که بالبخندنگامون
میکرد

یادرهام افتادم
عصبانی شدم 350
ولی خودمو کنترل کردم
رفتم کنار روناک
-خوبی فسقلی
-خوبم بابابزرگ
-ترسوندی مارو
-رهام کجاست
رفتم توفکر حالم بدجور گرفته بود
چی بهش میگفتم آخه
-حالش زیاد خوش نبود فرستادمش خونه یکم
استراحت کنه
-نریمان
-جان
-دروغ نمیگی که

-نننننههه

-باشه باشه فقط جیغ زن سر جدت

تاروناک اینوگفت کلارا زد زیر خنده

بیا این دختر جلوی زنمونم آبرو نداشت برامون

-مخ زدی

-هان

-میگم مخشو زدی 351

-اوهوم

-نیشتمو ببند پرووووو

-چرا

-چون اومدی مواظب من باشی مخ زدی

-رهامم اومده بود درست بده مختو زد

اممممم راست میگه ها

حرفی ندارم برای گفتن

-چیشد زبونتمو موش خورد

-نخیرم داشتم فکر میکردم

-به چی

-به حرفت

-روناک

-بلی

-چقدر رهامو دوست داری

-خیلی

-چقدر

-اندازه عمرم وجودم نفسم

چقدر جدی و مظلومانه میگفت

رهام چجور دلش اومد خیانت کنه

باعصابی داغون رفتم بیرون

خدایا چیکارکنم 352

آخه چجوری هم راز دار رفیقم باشم

هم محافظ خواهرم

خدایا خودت کمک کن
سوار ماشین شدم رفتم سمت هتل
فوری گفتم به رهام خبر بدن
اونم گفت برم بالا
رفتم بالا
-سلام خوبی
-سلام تو انگار بهتری
-هه چه بهتری
-آخه میبینم دیروز تا الان نیومدی بیمارستان گفتم
شاید بهتری
-نمیتونستم رونا کو بیهوش ببینم
-اون هوش اومده
-واقعا
-آرره
-پس بریم پیشش

رفت لباسشو پوشید تاخواست بره بیرون دستشو
گرفتم

نشوندمش روی تخت

همه ماجرارو براش گفتم

باعصبانیت و جدیت

اونم همرو گوش کرد 353

-ازت توقع نداشتم رهام

-درسته مست بودم ولی بیشتره مست رونا کم

نترس داداش کاری نکردم که پشیمونی داشته

باشه

-مطمئنی؟

-آره

یه نفس راحت کشیدم

بعد باهم رفتیم بیمارستان

روناک و کلارا کنار هم نشسته بودن

شیرینی میخوردنو میخندیدن

روناک تا رهامو دید

کلشو اونطرف کردو محل به رهام نداشت

بیچااارررهه داداشم

گناه داشت

راوی: غلط کردی گناه داشت پسره شلغم حقشه

والا

عصاب نمیزارن برای آدم

-رہام

-جونم داداش

-فکرکنم باید ببری منت کشی

-اوهوم

-برو هواتو دارم

روناك 354

پسره یابو

کل رزونبود
ایکبیری بی دندون
رهام:روناکی
ببندگاراجوبابا
رهام:♡ عشق شیطان من ♡
شیطان باباته
رهام:اتیش پاره
بغض کردم
خیلی نازک نارنجی شده بودم
خودم میدونسم
سرهرچیزی بغض میکردم
مخصوصا الان که مامانم نبود
باصدای رهام به خودم اومدم
رهام:ببخش دیگه
زدم زیره گریه

همه باتعجب نگام میکردن
خو حقم داشتن
اونا چ از دل خون من میدونستن
رهام:روناك چته
گریم شدت گرفت 355
مامانمومیخواستم
شده بودم مثل ي بچه
ي نوزاد
بدونه توجه بهشون دستامومیزدم توسرکچلم
بدبختامونده بودن بخندن یاگریه کنن
باگریه گفتم:جرات دارین بخندین
نریمان که بادوازاتاق رفت
کلاراهم رفت زیرپتو
رهامم نشسته بودروزمین صورتشوبادستاش گرفته
بود

الان اگه مامانم بودمیگفت دختره دیوونه شده

باجیغ گفتم:رهام

مثل جن زده ها ایستادونگام کرد

رهام:چته چرا اینجوری میکنی

هیچی نگفتم

نریمانم اومد داخل

پرستار دارو هامو داد کم کم خوابم برد و خوابیدم.....

رهام:

وقتی روناک خوابش برد

کنارش روی تخت نشستم 356

چقدر من این دختره دوست دارم

وخدا رو شکر میکنم که اون شب مستیه عشق

روناک بیشتر از اون مشروب اثر کرد

ومن تونستم بر هوسم قلبه کنم

همینجور که داشتم نگاهش میکردم

یهو در بوم صدا داد
از جام پریدم باتعجب به طرف در نگاه کردم
دیدم نریمان بانیش باز داره نگام میکنه
-چه مرگته روانی
-رهااااااام یه خبر خووووووش
-چی
-روناک داره بهتر میشههههههه
چی گفت
گفت روناک داره بهترمیشه
یعنی داره روبه بهبودی میره
یعنی عشق من داره خوب میشه
وااااای خدایا نوکرتم
باذوق پریدم بغل نریمان
باهم بالا پایین میپریدیمو میخندیدیم
کلارا باخنده نگاهموم میکرد

نریمان رفت کنار کلارا و بغلش کرد
-یه خبر خوبم برای خانوم خودم دارم 357
-چی

-به توام امیدوار شدن دکترا
کلارا اول باناباوری به نریمان نگاه میکرد
بعد باجیغ خودشو انداخت تو بغل نریمان
گریه میکرد از خوشحالی
خدایا هیچ مریضیو ناامیدنکن
اون دوتا درحال لاو ترکوندن بودم
منم یه لبخند بهشون زدم
تا صورتمو طرف روناک کردم دیدم
چهارزانو روی تخت نشسته بانیش باز زل زده به
اون دوتا
خدایا این دختر چرا اینقدر شره
-روناک

-هوم

-تومگه خواب نبودی

-حیف بود این صحنه از دستم دربره

خدا عجب آدمیه ها

-دختره دیوونه

-به تو رفتم

-ممنون

-خواهش شلغم جون

همینجور که داشتیم حرف میزدیم 358

نریمان یهو جیغ کشید

-بسه دیگه برید بیرووووون

منو روناک بادهنای باز نگاهش میکردیم

-چتههههه

-دیوونم کردین دسته زنتو بگیر گمشو بیرون

-عجب رویی داری هی

-مثل توام

-گمشو

-تو

پروووووکم نمیاره دسته رونا کو گرفتم اومدیم بیرون

سرشوانداخته بودپایین و راه میومد

فهمیدم خجالت کشیده

بردمش پشت بیمارستان و روی صندلی

نشوندمش

باانگشتام سرشوبه سمت خودم برگردوندم

باون چشماي معصومش نگام میکرد

چشمام روتك تك اعضاي صورتش چرخیدوروی

لباش خیره شد

سرمونزدیک صورتش کردم

—اقااااا خانم هنوزاثرداروتوبدنشه خطرناکهههههه

روناك جوري منو هل دادكه پرت شدم روزمین

اخي نشمين گاهم
ذليل بشي دختر 359
باغضب به پرستاره نگاه کردم
—خوچیه مسترايشون هنوتحت مراقبتن
باخم گفتم: باش برو
ايشي گفتورفت
بلندشدم کنارروناك نشستم
بالپاي سرخ شده نگام میکرد
خجالت كه نكشيدع
مطمئنم
حتماداره ازخنده منفجرميشه
سرشوبوسيدم و خنديدم اونم خنديد
سرشو گذاشت روشونم وگفت: رهام
—جانم
روناك: كي ازدواج ميكنيم بعداينهمه فرازوفرود

لبخند زد موگفتم: به محض اینکه برسیم ایران
روناك: خیلی دوست دارم
-من بیشتر خانمم
چیزی نگفت منم ساکت موندم
بعد چند دقیقه هر دو به سمت بیمارستان رفتیم
روناك داروهاشو که خورد خوابید
منو نریمانم از بس خسته بودیم همونجا خوابمون برد
360

□ پایانی

يك ماه بعد:

راوي كل:

روهام: روناكي مواظب باش

روناك دستي روي روسريش كشيد و با ذوق

از هوا پيما خارج شد

رهام به اشتياق روناك لبخندي زد و چمدون

هاراتحويل گرفت

نریمان باخنده به کلارا که دستش را گرفته
بودگفت:مریم جان عزیزم اینجا ایرانه ها اینا که
نمیدونن

ما عقد کردیم میان میگیرنمون
و اخمي بانمك كردوگفت:بکش جلو اون روسریو
کلارا

دختری مسیحی
که عشقی پایدار در قلبش بود
نام خود را مریم نهاد
و مسلمان شد

روناك دوباره روسریش را روی سر محکم کرد و
از فرودگاه بیرون رفت
دستایش را باز کرد و آروم زمزمه کرد:برگشتم باورم
نمیشد بعد ی ماه بعد ی سرطان بعد ی ناامیدی

بازم به کشورم برگردم
رهام اروم گفـت: روناك سمت چپ
پدر روناك
رامین
در سمت چپ فرودگاه ایستاده بود و منتظر دخترش
بود 361
دختری که امیدی به زنده بودنش نداشتن
روناك با دیدن پدرش
تازه متوجه شد که چقدر دل‌تنگش بوده
اشکای همچون مرواریدش به روی گونه هایش
میریختن و بادوبه سمت پدرش میرفت
دراغوشش حل شد
بهترین جایگاه امنش بعد از رهام
کسی که حامیش بوده و خواهد بود
رامین دست های نوازش گرش را روی سر روناك

کشید

رهام بالبخنداین صحنه رانگاه می‌کرد

که کسی از پشت بغلش کرد

باتعجب به عقب برگشت و رخ به رخ مادرش شد

...

نریمان باخنده رو به مریم گفت: انگار ماتنهای ما ۱۱۱۱

رونك دست پدرش را گرفت و به سمت نریمان برد

رامين بابت همه چي از نريمان تشكر كرد و مريم را

پدرانه دراغوش کشید

رونالك:

چند هفته بعد:

الہی جیگرتتتتت دریاااااااا د کہ من بخندم بہت

ذلیل مرده به چون خودم میکشمت 362

مریم سرشوتکون دادکه ارایشگرگفت:تکون

نخورخانم خراب میشه ای بابا

اروم روبه مريم گفتم: مري زامبي هسي داري زامبي
ترميشي

مريم دندوناشوروي هم فشاردادو چيزي نگفت
اخي بچم

حرص نخور شيرت خشك ميشه

ي دفعه ارايشگر مرهامو كشيده كه جيغم رفت هوا
—اي باباجاج خانم چيكاميكني خوبه همش ي ذره
مو دارم اي بابا كندي همون ي ذرشم مگه طناب
داره

اراييشگر با حرص گفتم: تكون نخور
عجوزه

چقد دوس دارم وموهاشوتك تك بكنم ميمونكو
گوشيو برداشتم و رفتم رو اسم رهام
ديوونه سيو بود

بهش اس زدم: كجايي حاج اقا

سریع جواب داد:دیگه تمومه حاج خانم
بأحرص نوشتم:طلافي میکنم حاج خانم جدوابادته
گودزیلا

جواب داد:اي جوونم امشب طلافي کن 😜
سرخ شدم

خدایی اینبار خجالت کشیدم

گوشیوپرت کردم ی کنار

و به مریم نگاه کردم 363

بعد ۶ ساعت بالاخره ولمون کردن

احساس میکردم پوستم داره کنده میشه

لباسامونوپوشیدیم و جلوی ایینه ایستادیم

یہی دہم بازمونده بوداااا

خدایا دورت بگردم

جیگرم دریاااااا

لباس منومري شبیه هم بود ي دكلته تنگ كه

خندیدم و نگاهش کردم صد برابر من زیبا شده بود
— خانم ادا ما داپایینن شنبار و سرمون کردیم و به
سمت پایین رفتیم دلم میخواست اما فیلم برداره رو خفه
کنم
عنتر

(648)

بالبخند شیطانی گفت: حاج اقا رو نشونت میدم 😊
 بیشعووووووور چیزی نگفتم که رفت اتلیه
 عکسا گرفتیم و رفتیم تالار باغ باور و دما همه شروع
 کردن به
 دست زدن
 چشم خورد به ارتام
 آروشا
 ارغوان
 بهشون لبخند زدم

ياداۋن روزي افتادم كه آزم معذرت خواستن
ومنم بخشيدمشون
توجايگاه نشستيم نريمانومري هم نشستن
پدرم اومدوتبريك گفت
يادروزعقدافتادم كه عاقدگفت وكيلم و من
گفتم: با اجازه روح مادرم و پدرم بعله
برگشتم سمت رهام داشت نگام ميكرد
—چه حاج اقا
خنديدو حرف نزد
اهنگ رقص زده شد همه ريختيم وسط
بي خانماناروچجوري ميرقصن
عشق من صدات ارامش محضه
عشق من فوق العادس اون چشمام
عشق من 365
دستمو گذاشتم پشت كمرش

رهام:اروم اروم
نریمان:اومدبارون
مریم:شدیم عاشق
-زدیم بیرون
رهام نگام کردوگفت:اومدند نم
—نشست شبنم
نریمان:روموهامون
مریم:روموهامون
روپاشنه چرخیدم
رهام ازپشت بغلم کرد
برقاخاموش شد و صدای جیغ
تودلم همیشه هستی
پیش روم اگه نباشی
عاشقت که میشه باشم
ارزوم که میشه باشی

دوريوازم جدايي ولي كنج دل ي جايي مثل نبضي
تو وجودم ميزنيوبي صدائي
سرمو گذاشتم روسينش
دستشوتاروي كمرم كشيد
رهام: باورم نميشه تموم سختياتموم شد
—اهوم 366

رهام: عشق شيطون من
لبخندي زدمو محكم تربغلش كردم
و.....

راوي كل:
روناك: بابا بالباس عروس كه نميشه
نريمان: روناك اگه ساكت بشي من قل ميدم به بي
خانمانا زلزله بم كمك كنم
روناك پشت چشمي نازك كرد و سوار شد
پشت رل نشست

مریم کنارش

نریمان رو به رهام گفت: داداش اینوانداختن بهتالال
رهام نشست پشت و گفت: بیدتانبستمش درخت
عرعر

نریمان خندید و سوار شد

روناك حرکت کرد

از خوانواده‌ها خدافظی کرده بودن

و میخواستن برن شمال

مریم ضبطو روشن کرد

و شروع کرد به قردادن

واللای

چ هلویی

عجب مدل مویی

چ دختر هلویی 367

روناك اهنگو عوض کرد

بیا بریم دریا کنار
دریا کنار هنوز قشنگه
بیا بریم از سبزه زار شالیزار
هنوز قشنگه
ي دفعه ماشین وسط جاده ایست کرد
رهام: چي شد روناك
روناك: بپرین پایین هل بدین که خراب شده
نریمان: اي بابا این پورشس یا گاري
بانق نق پیاده شدن
روناك: باخنده گفت: حاضري مري
مریم: ۱ ۲ ۳
و جیغ لاستیکا
روناك: ماشین روشن کرد و رفت
رهام و نریمان باخنده به هم نگاه کردن
نریمان: داداش ركب خوردیم

و زدن زیره خنده

۴ سال بعد:

الهي به زمین گرم بشینییییی

نیلووووووووفر 368

ساحللیلیلیلیلیلیلیلیلیلی

روناك باجیغ گفت:مریم بچتو جمع کننننننننن

مریم:ساحللیلیلیلیلیلیلیلیلیلی بیاینجا

ساحل:دوج ندالم

—غلط کردی ورپریده ول کن موهاشو کندیییییییی

ساحل موهای نیلوفر و کشید و گفت:نمیخوااااااااااا

بادو به سمتش رفتم و موهانیلوفر و ازتو دستای

ساحل دراوردم

نریمان ازتو اتاق بارهام اومد بیرون و گفت:دختر بابا

ساحل بادو پرید بغل نریمان

نیلوفر و بغل کردم و دادمش دست رهام

که مبخندید

—گوربه گورنشن اینا

کنارمریم نشستم رو هام کنارم نشست و نریمان کنار
مریم

و حالاماین داستانواينجوري به پایان میرسونیم

—دوري و جدایی

رهام: تلخی و ناکامی

مري: غم و شادي

نري: فرازونشيب زندگي

—گریه و لبخند

رهام: همه و همه رو پشت سر گذاشتیم 369

مري: ديگه قرار نبست به گذشته به اون روزاي

پرگلایه برگردیم

نري: درد دیدیم درد کشیدیم ورنج زمانه روبجون

خریدیم

—إدم بده قصه شدیم آدم خوبه ي قصه هم شدیم

عاشق شدیم امارسوا نشدیم چرا...

رهام:اما بازم موندیم به عشق هم زندگي کردیم

تابه ارامش برسیم

نریمان:هنوزم صدای پرنبض طپش قلبامون روبه

رخ میکشیم

مري:به رخ هرکي که عاشقه

—میمونیم وهرلحظه اززندگیمونوپرازاحساس پاك

میکنیم

رهام:چون خداهمیشع هست

رهام:بودنش تنهایی بین ماجايي نداره

ماپاکیم

نري:بدون غرور

مري:چهارنفربدون گناه

نري-مري-رهام-رونك:وماشیطنت میکنیم وگناه

درجدالي دراين راه

پايان

دانلود رمان



نام رمان		عشق شیطون من
نویسنده		نیلوفر جعفری و ساحل
موضوع		عاشقانه کلکی طنز
کشور		ایران
صفحات		658
ناشر		دانلود رمان